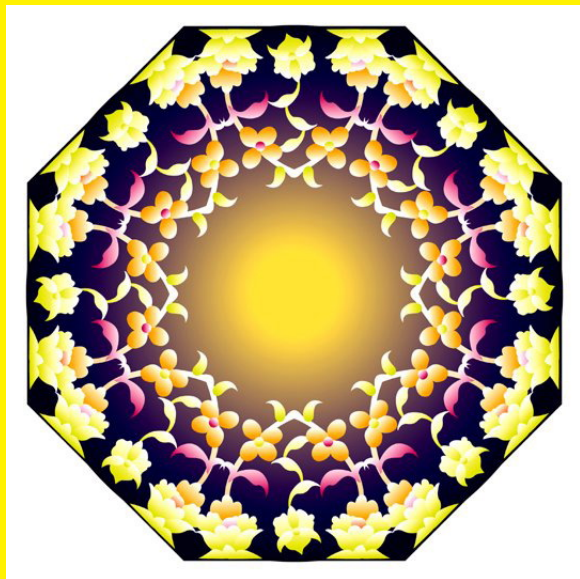


# شهامت برای نیایش



اسقف اعظم آنتونی بلوم

و

گئورگیس لوفبور

سطح عالی

[www.irancatholic.com](http://www.irancatholic.com)

این کتاب ترجمه ای است از :

**Courage to Pray**

By : Anthony BLOOM &

Georges LEFEBVRE

Darton, Longman & Todd Ltd 1973

---

# شهامت برای نیایش

اسقف اعظم آنتونی بلوم

و

گئورگیس لوفبور

---

عنوان : شهامت برای نیایش

نویسندگان : اسقف اعظم آنتونی بلوم و گئورگیس لوفبور

سطح : عالی

[www.irancatholic.com](http://www.irancatholic.com)

بخش اول  
 شهامت برای نیایش  
 به قلم  
 اسقف اعظم آنتونی بلوم

فهرست بخش اول

۵	یک مکاشفه .....
۶	را بطه ای سه گانه .....
۸	رودررو شدن .....
۸	همانند تصویری از درون شیشه ای تیره .....
۹	ماهیت این رودرویی .....
۱۱	دیدن .....
۱۲	شنیدن .....
۱۳	فروتنی و اطاعت .....
۱۴	اطاعت و محبت .....
۱۵	چشم تطهیر شده به جهت داوری .....
۱۶	تجربه یک استارتز (راهب) .....
۱۸	افتادن به دستهای خدای زنده وحشتناک است .....
۲۰	بگذار خودم را بشناسم .....
۲۴	بگذار تو را بشناسم .....
۲۶	عدم حضور خدا .....
۲۹	بارتیمائوس .....
۳۴	نیایش در التهاب .....
۳۷	آرامش طوفان .....
۳۸	نیایش دایمی .....
۴۳	نقش زهد و تقوی .....
۴۵	تسلی کتب مقدسه .....
۴۶	خودمان را تحمل کنیم .....
۴۹	سکوت خدا و سکوت انسان .....
۵۳	در جستجوی سکوت .....
۵۸	نیایش و همسایه ما .....
۶۲	شفاعت .....
۶۳	ناثالی در مسیح .....
۶۶	شفاعت مسیح .....
۶۷	تصویر مادر مسیح .....
۶۹	کلیسا یک راز رودرویی است .....
۷۱	زندگان و مردگان .....
۷۳	قدیسین .....
۷۴	نیایش حمد و مناجات .....

نهایت آنهاست. هیچ باطنی در فضای هندسی وجود ندارد. محدودیت آن کامل است. این چنین دنیایی قابل گسترش است اما نمی تواند عمیق تر شود. اما قلب انسان عمیق است. هنگامی که ما به سرچشمه حیات در او برسیم کشف خواهیم کرد که این خود نیز از ماوراء سرچشمه می گیرد. قلب انسان به روی نادیدنیها باز است، نه نادیدنیهای عمق روانشناسی بلکه ابدیت نادیدنی، کلمه خلاقه خدا، و خود خدا.

بنابراین بازگشت به خود مترادف بازگشت به سوی درون نیست بلکه سر بر آوردن در ورای وجود محدود خودمان. ژان کریزوستوم قدیس گفته است: «هنگامی که دریچه قلبت را کشف کنی دروازه بهشت را کشف می کنی». این کشف اعماق خودمان با شناخت اعماق در دیگران همراه است. هرکدام عظمت خودش را دارد. من واژه «عظمت» را عمداً به کار می برم و آن بدین معنی است که عمق را نمی شود اندازه گرفت، نه به این دلیل که برای اندازه گیریهای ما بیش از حد بزرگ است، بلکه به این دلیل که کیفیت آن به هیچ وجه قابل اندازه گیری نیست. عظمت دعوت الهی ما این است که در طبیعت الهی او شریک شویم و در کشف اعماق خودمان خدا را کشف کنیم - روح، مسیح و پدر- او را که می توانیم همسایه نامرئی خودمان بخوانیم. ما هم چنین به عظمت و ابدیت خدا را در جهان اطراف خود پی می بریم و این آغاز نیایش است، شناخت دنیایی سه بعدی از زمان و مکان و عمقی پابرجا ولی همواره در حال تغییر □

### رابطه ای سه گانه

نیایش رابطه ما بین انسان دیدنی و ایکس نادیدنی است. بدین دلیل است که گفتم نیایش جستجو و تفحصی از دنیای نادیدنی اعماق خودمان است که فقط خدا آن را می شناسد و تنها او می تواند برای ما آشکار سازد.

### يك مكاشفه

نیایش جستجوی خدا، برخورد با خدا و در ورای این برخورد مشارکت با خداست. با وجود این یک تلاش، یک حالت و نیز یک وضعیت است. وضعیتی در رابطه با خدا و با دنیای خلق شده. و از آن آگاهی سرچشمه می گیرد که دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم دنیایی دو بعدی و محدود به زمان و مکان نیست، یا دنیای مسطح که در آن ما فقط با سطح اشیاء برخورد کنیم، سطحی بیرونی و کدر که تهی بودن آن را پوشانیده. نیایش از این کشف که دنیا دارای عمق است و این که ما نه تنها توسط چیزهای دیدنی احاطه شده ایم بلکه در درون چیزهای نادیدنی فرو برده شده و توسط آنها نفوذ کرده شده ایم، به وجود می آید. این دنیای نادیدنی هم واقعیت متعال و والای حضور خداست و هم عمیق ترین راز حقیقت خودمان. دیدنیها نه و نادیدنیها نه متضاد یکدیگرند و نه می توان آنها را همانند مجموعه ای کنار هم ردیف کرد. آنها همزمان در کنار هم حضور دارند همانند آتشی که در آهن داغ قرمز شده وجود دارد. آنها به طرز اسرارآمیز مکمل یکدیگرند به طوری که چارلز ویلیامز نویسنده انگلیسی آنها را «هم ارث» توصیف می کند. حضور ابدیت در زمان و آینده در حال و همین طور حضور هر لحظه گذرا در ابدیت، گذشته، حال و آینده همگی مباحثی از آخرت شناسی هستند، یکی در دیگری همچنان که درخت در تخم نهفته است. زندگی کردن در دنیای دیدنی همانند زندگی بر روی سطح خارجی است، نه تنها وجود خدا را کنار گذارده یا به آن بی اعتنائی می کند بلکه به عمق موجودات خلق شده نیز توجهی ندارد. این محکوم کردن خودمان به درک فقط سطح خارجی جهان است. اما اگر عمیق تر بنگریم کشف خواهیم کرد که در قلب چیزها نقطه تعادلی وجود دارد که

## رودر رو شدن

رو در رو قرار گرفتن در نیایش اهمیت اساسی دارد. این جزء اساسی از مکاشفه است زیرا که مکاشفه روبه رو شدن با خداست که رؤیای جدیدی از جهان به ما می دهد. در کتاب مقدس و در زندگی ما همه اتفاقات به منزله رو به رو شدن و مواجهه است به طرز شخصی، به گونه ای جهانی، منحصر به فرد و سرمشق گونه. روبه رو شدن همیشه دارای دو قطب است: روبه رو شدن با خدا و در او با خلقت، ملاقات با انسانی که اعماقش ریشه در اراده خلاقه خدا و تمایل به سوی کمال دارد هنگامی که خدا کل در کل خواهد بود. این ملاقاتی شخصی است، ملاقاتی که هرکدام از ما باید خود آن را تجربه کنیم زیرا نمی توانیم آن را از طریق شخص دیگری به دست آوریم. این تجربه گرچه متعلق به خود ماست، اما اهمیتی جهانی دارد زیرا به ماورای نفس سطحی و محدود ما می رسد. این برخوردی انحصاری است چون که هرکدام از ما برای خدا و برای یکدیگر واقعاً، غیرقابل جایگزینی و منحصر به فرد هستیم. هر مخلوقی خدا را به شیوه شخصی خود می شناسد. هرکدام از ما انسانها نیز خدا را به شیوه خود می شناسیم که هیچ شخص دیگر هرگز به آن پی نخواهد برد مگر این که خودمان بگوییم. و در عین حال چون طبیعت انسان همگانی است، هر برخوردی نمونه و سرمشق برای همگان می باشد. این مکاشفه ای است درباره آنچه که به طور شخصی برای هرکدام از ما آشکار می باشد □

## همانند تصویری از درون شیشه ای تیره

ما باید بکشیم تا این برخورد را به دقت بررسی و تحلیل نماییم، زیرا اگر قوانینی را که از آن تبعیت می کند ندانیم ممکن است معنی آن را از دست بدهیم. این دیدار همواره دو طرفه است، کشفی است نه تنها از

توسط نیایش است که، ابتدا به صورت کورمال، در سپیده دم رؤیایی جدید، به جستجوی خدا رفته او را و خودمان را نیز به شیوه ای نسبتاً مشابه می یابیم. سپس بعدها، هنگامی که نوری واضح تر آنچه را از نادیدنیها و دیدنیها، که در نور عظمت خود و در ابدیت خدا تغییر شکل یافته، و ما می توانیم ببینیم به ما نشان می دهد، نیایش تبدیل به یک وضعیت می شود و همان گونه که در ابتدا نیز گفته ام دائماً به صورت همین صورت باقی می ماند. درحالی که ما نیمه کور با دیدی بازیافته جستجو می کنیم اولین قدمهایمان در نیایش حالتی از حیرت، ترس توأم با احترام و احساسی از غم به خود می گیرند. از کشف خود به حیرت می افتیم که این نیز شروع شناخت خداست. از این که دنیای ما راه خود را به سوی ابدیت خدا می گشاید متعجب می شویم. هنگامی که به حضور قدوسیت و زیبایی خدا وارد می شویم، می ترسیم، خوشحال و در عین حال وحشت زده می شویم. ما همچنین غمگین می شویم هم برای خودمان و هم برای جهان. نابینا بودن، عدم توانایی برای زیستن در دعوت کامل الهی، و نیز گرفتار شدن مکرر در محدودیتهای خودمان تأثرآور است. ناراحت کننده است که دنیای خود را بدون خدا ببینیم، مابین حیات و مرگ در نوسان باشیم و نتوانیم یک بار و برای همیشه زندگی را انتخاب نماییم یا برای همیشه از مرگ بگریزیم. بنابراین حیرت و افسردگی، حالاتی که از برخورد ما با اعماق جهان حاصل می شوند دو سرچشمه در نیایش ما خواهند بود که در تمامیت خود شروع به آشکار شدن نموده اند. بدون این برخورد، دنیای ما و قدرتهایی که در آن مشغول کار هستند غیرقابل درک و اغلب غول آسا به نظر می آیند و ما حیرت زده و ترسیده خواهیم بود □

احتیاجات دیگری را و همین طور حق او را برای استقلال و آزادی جدا از ما بپذیریم، حق بدون تردید او برای دیگری بودن را قبول کنیم. هرکاری که انجام می‌دهیم، هر اندازه هم که او را بشناسیم، هر چقدر هم که به او نزدیک باشیم - و این در مورد انسان و خدا بیشتر صدق می‌کند تا در رابطه انسان با انسان - باز هم رازی اساسی باقی می‌ماند که ما هرگز قادر به حل آن نیستیم. در کتاب مکاشفه گفته‌ای عالی وجود دارد جایی که یوحنا می‌گوید: به آنهایی که به ملکوت می‌روند یک سنگ سفید داده خواهد شد که نامی بر روی آن نوشته شده و فقط آنها و خدا این نام را می‌دانند. این نام لقبی نیست که به ما داده می‌شود و در این دنیا ما را بدان می‌خوانند بلکه نام واقعی ما، نام ابدی ماست که دقیقاً مناسب ماست، در تناسب با تمام موجودیت ما... آن نام ما را به طور کامل توصیف و بیان می‌کند و فقط خدا از آن آگاه است و خود او به ما خواهد گفت که این نام چیست. هیچ کس دیگر نمی‌تواند آن را بداند زیرا بیانگر رابطه منحصر به فرد ما با خالق ماست. بارها روابط انسانی تبدیل به غم و ماتم شده زیرا شخصی می‌خواسته خود را بیش از حد ممکن بشناسد، یا شخص دیگری در حیطه‌ای به جستجو پرداخته که فقط برای خدا تقدیس شده است. این آرزوی پوچی است که نمی‌تواند برآورده شود. مثل این است که کودکی بخواهد منشأ چشمه‌ای را پیدا کند، جایی که جریان آب شروع می‌شود، نقطه‌ای که قدری قبل از آن آبی وجود ندارد. در این مورد فقط می‌توان ویران کرد نه کشف.

اما کافی هم نیست که حق موجودیت دیگران را بشناسیم، دیگر بودن بدون تردید آنها را بپذیریم بلکه همچنین باید قادر باشیم ببینیم، بشنویم و داوری کنیم زیرا در غیر این صورت این برخورد نمی‌تواند مثمرتر باشد □

طرف مقابل بلکه از خودمان و همیشه یک رابطه است. شاید بهترین تجسم آن یک شیشه رنگی باشد. نوری که از درون آن عبور می‌کند طرح، رنگ، زیبایی و معنی آن را نشان می‌دهد. اما درعین حال پنجره خود به دلیل طرح، رنگ، زیبایی و معنی که دارد نوری غیرقابل رؤیت را که در پشت آن است برای ما آشکار می‌سازد و بدین ترتیب پنجره و نور در رابطه با یکدیگر شناخته می‌شوند. شناخت خدا در ابدیت مطلق او و انسان رنج کشیده‌ای که کلمه تجسم یافته خداست نیز به نوعی، شناختی از عظمت بشر است. هنگامی که اعماق انسان را کشف می‌کنیم از آن ظاهری که به ما معرفی شده فراتر می‌رویم و سرنوشت او را کشف می‌نماییم که فردی نیست بلکه شخصی. این سرنوشت از او چیزی بیشتر از یک نمونه برای بشریت می‌سازد، او را عضوی از بدنی اسرارآمیز می‌گرداند، از کل بشریت، در جایی که حضور خدا وجود دارد □

### ماهیت این رودررویی

به هر حال در ابتدا هر شخصی طالب چنین دیداری می‌باشد و باید بیاموزد که موجودیت دیگری را بپذیرد. این شناخت فقط می‌تواند با رابطه داشتن به وجود آید نه انزوا، و این مهم است زیرا ما هیچ چیز و هیچ کس را به جز از طریق ارتباط نمی‌شناسیم. اگر ما را جدا کنند دیگر هیچ چیز برای ما موجودیت نخواهد داشت. اما نشناختن هیچ چیز و یا هیچ کس به جز در رابطه با خودمان، خطری هم دارد و آن خارج کردن جهان از مرکزیت آن است. در ربط دادن هر چیز به خودمان آن را تغییر شکل می‌دهیم و به همان اندازه کوچک و پست می‌کنیم که خودمان هستیم، با خواسته‌های کوچک و پست خودمان. بنا بر این وقتی شروع به شناخت موجودیت دیگری می‌کنیم باید آماده باشیم تا خودمان را به کناری بگذاریم. به فراسوی خود برویم و

را به خود ربط نمی‌دهد رود تایمز را برای اولین بار می‌بینند. او آن را به عنوان یک واقعیت کشف می‌کند، رودی بزرگ که از میان شهری بزرگ در حال عبور است. آب کثیف و کدر است و تمام زباله های لندن را با خود به دریا حمل می‌کند. اما این همان طوری است که باید باشد، این نقشی درست و کاملاً به جا برای رودخانه است. و بعد هنگامی که آن را همان گونه که هست می‌بیند و بدون هیچ احساس یا دل به هم خوردگی فیزیکی می‌پذیرد، دیگر احساس انزجار نمی‌نماید زیرا جسمی ندارد که در آن آبها شنا کند یا لبهایی که از آنها بنوشد. به اعماق آنها می‌نگرد و آنها کمتر و کمتر کدر به نظر می‌آیند و بالاخره کاملاً شفاف می‌شوند. این شفافیت تا بدان حد افزایش می‌یابد که در قلب آنها رشته ای نورانی می‌بیند که آب نخستین است همان گونه که خدا آن را آفرید، و درون آن رشته ای باز هم شفاف تر که همان آب عالی است که مسیح به زن سامری هدیه نمود.

به دلیل جدا شدن روح از جسمش، دختر مرده توانسته چیزهایی را ببیند که قبلاً نسبت به آنها نابینا بوده است. این موضوع عیناً در مورد ما نیز صادق است. اگر ما می‌توانستیم از خودمان جدا شویم و آن آزادی درونی را بدست بیاوریم که پدران کلیسا «بی عاطفگی» نامیده اند و به معنی فقدان هرگونه احساسی است، آن وقت می‌توانستیم چیزها را بیشتر و بیشتر نورانی ببینیم و جلال حضور خدا را در این دنیای تاریک و کدر مشاهده نماییم. می‌توانستیم فیض را در همه جا و در همه چیز به طور فعال ببینیم □

### شنیدن

قبلاً گفتم که دیدن کافی نیست، باید بتوانیم بشنویم. شنیدن عملی از روی توجه مداوم است. برای این که بتوانیم بشنویم، باید نه تنها گوش فرا گیریم، بلکه سعی کنیم تا معنی و مقصود کلمات را درک نماییم. شنیدن

### دیدن

مسیح دربارهٔ نیاز به داشتن تجسمی واضح برای دیدن چیزها همان گونه که هستند، صحبت می‌کند. اگر عیبی در چشمان ما باشد به چیزهایی که می‌بینیم سایه هایی منتقل می‌کنیم و یا به جای آنها اشکالی تغییر شکل یافته می‌بینیم که چشمان ضعیف ما در تصوراتمان به وجود آورده اند. اما با وجود این دید روشن هم کافی نیست. ما باید دیدگاه درستی را انتخاب کنیم، باید فاصلهٔ صحیحی را بیابیم که در آن بتوانیم اشیاء را به طور کامل ببینیم. آیا این هنگامی که به اثری هنری نگاه می‌کنیم، یک اصل نیست؟ یک تابلو نقاشی یا یک مجسمه نیاز به این دارد که نه از فاصلهٔ بسیار نزدیک و نه از فاصله ای بسیار دور، دیده شود. نقطه دیدی وجود دارد که بهترین است، که از آن می‌توانیم به نحوی که هنرمند تمایل داشته آن اثر را ببینیم، نقطه ای که از آن می‌توانیم کل آن را ببینیم بدون این که در جزئیات آن غرق شویم. روابط انسانی نیز بدین گونه اند. باید فاصلهٔ صحیح را یافت، نه در زمان یا مکان بلکه در آزادی درونی، آزادی که یک قید است اما زنجیر نیست.

شاید مثالی که در کتابی دیگر نیز از آن استفاده کرده ام بتواند این نکته را بهتر از یک بحث طولانی روشن سازد. نویسندهٔ انگلیسی چارلز ویلیامز در کتاب خود به نام «شب مقدسین»، روح دختری را توصیف می‌کند که تازه در یک سانحهٔ هوایی کشته شده. روح او که از بدنش آزاد گردیده دنیای جدیدی را کشف می‌نماید که قبلاً هرگز ندیده بود. او تازه به دنیای نامرئی قدم گذاشته که اینک تنها واقعیت برای اوست. زیرا نمی‌تواند دنیای مرئی را با چشمان روح خود ببیند. زمانی خود را در کنار رود تایمز می‌یابد، او قبلاً این رودخانه را دیده بود که آبی کثیف و متعفن داشت، آبریزگاهی برای لندن. اما چون اینک از جسم خود خارج شده و هیچ چیزی

آزاد شده، و آماده شنیدن سخنان خدا باشد. این دیدگاه تسلیم نفس است که در عین حال بسیار فعال می باشد. تسلیم نفس زیراهمانند زمین، خود را بدون هیچ ملاحظه کاری فروتنانه تقدیم می کند. فعال زیرا آماده پاسخ گویی به هر پیشنهاد و هر ندای خداست. در نتیجه اگر ما تمایل واقعی برای دیدار با خدا داشته باشیم احتیاج به چیزی بیشتر از اعضای شنیدن و دیدن داریم. باید دارای جدیت و اشتیاق بوده و تمایل به شنیدن و دیدن داشته باشیم □

### اطاعت و محبت

ما باید محبت داشته باشیم. و هر چقدر ناچیز، ما باید محبت کنیم. چارلز ویلیامز در در صفحه اول کتاب خود، روح قهرمان مرده داستان خود را بر روی یکی از پلهای شهر لندن - جایی که او مرد - توصیف می کند. او هیچ چیز به جز خود را نمی بیند، نقطه ای که در آن جا پاهایش به زمین برخورد کرد و هواپیمایی که سقوط آن، مرگ او را سبب شد. آن زن جوان چیزی نمی بیند چون که قلبش به چیزی وابسته نیست. او یک پل متروکه را می بیند، پلی که در واقع همیشه از رهگذران مملو است، در هر دو سوی رودخانه تایمز او خانه هایی را می بیند اما به صورت دیوارهایی با چشمانی تار، پنجره هایی که نور در آنها می درخشد ولی دوباره بدون هیچ دلیلی تاریک می شود. او هیچ کلیدی برای دنیای اطراف خود ندارد زیرا هرگز چیزی را دوست نداشته و اکنون نیز در این جا بیگانه است. ناگهان همسر او، که اینک بیوه شده از روی پل عبور می کند. آنها همدیگر را می بینند، او برای این که زن را دوست داشته و در قلب خود جای داده بود، برای او اشک ریخته و به دنبال او در دنیایی نامرئی جستجو می کند، زن برای این که آن مرد تنها کسی است که او تا به آن روز به شیوه خودخواهانه و

بدین معنی است که سرهایمان را با فروتنی خم کنیم که نشانه ای از توانایی ماست از قبول چیزی که شخص دیگری در ضمیر مغز و قلب ما مشغول کاشت آن است. این معنی واقعی واژه «فروتنی» است. فروتنی ترجمه واژه "humility" است که ریشه آن از کلمه لاتین "humus"، به معنی زمین بارور می آید. آن زمینی که دیگر به آن توجهی نداریم چون که به آن عادت کرده ایم، که صامت و تاریک است و می تواند به خوبی تمام زباله هایی را که در آن می ریزیم به کار بندد، قادر است مواد زائد را تبدیل به ثروت کند، هر دانه ای را بپذیرد و به آن جسم، زندگی و رشد بدهد تا کاملاً خودش باشد بدون آن که طبیعتش را تغییر دهد. قدرت شنوندگی ما با تواضع شروع می شود. باید همانند سکوتی غنی، زمین بارور خودمان را به دیگری عرضه کنیم □

### فروتنی و اطاعت

اما فروتنی به معنی اطاعت نیز هست. واژه لاتین "obaudire" به معنی گوش دادن و اطاعت نمودن است. ما باید گوش دهیم تا بتوانیم بشنویم، و از شنیده ها استفاده نماییم. این دیدگاهی صحیح نسبت به خداست، توجه مطلق است زیرا باید او را بشنویم، مشتاقانه و با عزمی راسخ پیام او را دریافت نماییم و از آن بهره مند شویم، به سخنی دیگر تبدیل و عوض شویم تا دیگر آنچه که هستیم نباشیم بلکه آن چیزی باشیم که به بودنش دعوت شده ایم. این دیدگاه اساسی نیایشگر تقریباً شبیه کسی است که به تماشای پرنده ها رفته است. او صبح زود از خواب برخاسته چون که می باید قبل از بیدار شدن پرنده ها به مزارع برسد تا آنها آمدن او را نینند. او نسبت به هر صدایی حساس است و هر حرکتی را تحت نظر دارد. او گوش می دهد اما نمی تواند ببیند که در اطرافش چه می گذرد مگر این که از پیش داوربها



می نگردد. پس از این که زن به دروازه وارد شد و به شهر رفت آنها بالاپوشها را عقب زده و از استاد خود پرسیدند: «چگونه توانستی تسلیم و سوسه شده و به این زن نگاه کنی؟» استاد با لحنی غمگین جواب داد: «چقدر قلب شما ناپاک است. شما او را به عنوان و سوسه دیدید اما من او را به عنوان یکی از اعجازهای خدا دیدم» □

### تجربه يك استارتز (راهب)

بنابراین هر ملاقاتی با خدا یا انسان شرایطی بیش از فقط آمادگی تکنیکی لازم دارد، وقتی به جستجوی خدا می رویم باید همسایگان خود را دوست بداریم و هنگامی که به دنبال همسایگان خود می گردیم باید خدا را دوست داشته باشیم. یک راهب روسی در یکی از نامه های خود می نویسد که روزی از او سؤال شد: «چگونه است که کارگران تحت امر تو این قدر خوب کار می کنند حتی هنگامی که تو بر آنها نظارت نمی کنی اما آنهایی که ما ناظر بر کارشان هستیم همیشه سعی دارند ما را فریب دهند؟» این مرد مقدس جواب می دهد: «هر صبح هنگامی که می آیم تا کار به آنها رجوع کنم همیشه از احساس ترحم به آنها منقلب می شوم زیرا آنها از ناچاری دهکده و فامیل خود را رها کرده اند تا دستمزد ناچیزی به دست آورند. وقتی که کار آنها را برایشان مشخص کردم به حجره ام بازمی گردم تا برای تک تک آنها نیایش کنم. من به خداوند می گویم: «خداوند، نیکلاس را به یاد آور، او خیلی جوان است. او کودک نوزاد خود را ترک کرده تا کاری پیدا کند زیرا آنها به قدری فقیر هستند که او راهی دیگر برای نگهداری از آنها ندارد. او را به یاد آور و از افکار شریرانه محفوظ بدار. همسرش را به یاد آور و محافظ او باش.» و بدین گونه شروع به نیایش می کنم و حضور خدا را لحظه به لحظه شدیدتر احساس می کنم. به نقطه ای می رسم

حقیر خود دوست داشته و تنها کسی است که او می تواند ببیند. مرد به راه خود ادامه می دهد، اما قلب زن تکان می خورد و از طریق شوهر دنیا را به خاطر می آورد، شوهر، خانه و دوستانش را. و بعد به مرور بدون این که خود بدانند از طریق محبت شوهر شروع به کشف دنیایی که در آن زندگی کرده و دنیای عظیمی که اینک وارد آن شده است می کند. این دو دنیا در یکدیگر و در هم ارثی، که تئوری فلسفی خاص چارلز ویلیامز است، تداخل می کنند. زیرا ما فقط آنچه را که دوست داریم می بینیم. ما فکر می کنیم که آنچه را هم که از آن متنفریم می بینیم، اما در واقع در تنفر خود فقط تصاویر دگرگون شده و کاریکاتورهایی را می بینیم. بی تفاوت و ولرم بودن نیز نوعی ناپیایی است □

### چشم تطهیر شده به جهت داوری

اما برای واقعاً دانستن، دیدن واقعیت به طور کامل، کافی نیست که نگاه کنیم، گوش دهیم یا حتی دوست بداریم. باید علاوه بر آن قلبی پاک داشته باشیم که قادر به یافتن خدا در ماورای ظلمتی که او را پنهان کرده، باشد. همچنان که یک چشم تار سایه های خودش را بر هرچه می بیند می گستراند، به همین شکل نیز قلب ناپاک نمی تواند اشیاء را به آن صورتی که خدا می بیند، ببیند یا قضاوت کند.

داستانی درباره پدران صحرا این مسئله را به خوبی روشن می کند. یکی از آنها روزی به همراه شاگردانش به دروازه شهر اسکندریه می رسد و زنی بسیار زیبا را می بیند که در امتداد جاده به پیش می آید. شاگردانش فوراً با بالاپوش صورت خود را می پوشانند تا به و سوسه نیفتند. آنها شاید از و سوسه جسم فرار می کردند اما نه از و سوسه کنجکاوای. از زیر بالاپوش دزدکی استاد خود را می بینند که به طرزی وقیح و با نگاهی خیره آن زن را

آبی و به یاد آوری که برادرت چیزی بر علیه تو دارد، تقدیمی خود را زمین بگذار، به سوی او که رنجانده‌ای بازگرد و با او صلح کن، سپس بازگشته و تقدیمی خود را عرضه دار.» این فرمان را شمعون الهیدان جدید †(Simeon the New Theologian) به دقت اجرا می‌کرد، او به ما می‌گوید که اگر می‌خواهیم با قلبی آزاد نیایش کنیم باید با خدای خود و همین‌طور با وجدان، همسایه و حتی چیزهایی که در اطرافمان هستند در صلح باشیم. این بدان معنی است که لازمه یک زندگی نیایشی، حیاتی است که مطابق با انجیل باشد. یک زندگی که فرامین و مشورتهای ارائه شده به ما توسط انجیل را ذات ثانویه خود می‌سازد.

کافی نیست که فقط آنها را اطاعت کنیم، مانند برده‌ای از ارباب خود اطاعت می‌کند بلکه باید بخواهیم تا با تمام قلبمان همانند یک پسر، همانند فرزندان ملکوت که حقیقتاً آنچه را که برایش نیایش می‌کنند می‌خواهند، هنگامی که می‌گویند: «مقدس باد نام تو، ملکوت تو بیاید، اراده تو به انجام رسد»، اطاعت کنیم.

بباید اینک مواجه شدن با خدا را در وضعیتهای خاصی، در تواضع، در راستی، در ناامیدی، در جنجال و آشفتگی، در زندگی، در سکوت و در مراسم شام خداوند با هم بررسی کنیم □

### افتادن به دستهای خدای زنده وحشتناک است

اگر به یاد آوریم که هر مواجهه‌ای با خدا و هر ملاقات عمیقی با انسان به منزله یک داوری یا یک بحران است، خدا را با تمامی قلب و با احتیاط بیشتر جستجو خواهیم کرد. اگر این دیدار فوراً روی ندهد تلخ کام نگردیم بلکه با قلبی لرزان به او نزدیک شویم. بدین گونه است که از سر خوردگیها جلوگیری نموده، و از تلاش فراوان و بیهوده اجتناب خواهیم نمود، زیرا اگر

که دیگر به چیزی در روی زمین توجه ندارم و در نظرم زمین ناپدید می‌شود و فقط خدا باقی می‌ماند. آن وقت نیکلاس، همسر و بچه او، دهکده و فقر و مسکنت او را فراموش می‌کنم و در خدا غرق می‌شوم. سپس با تعمقی عمیق در خدا محبت الهی را می‌یابم که شامل نیکلاس، خانواده او، فقر و احتیاجات آنها نیز می‌باشد و این محبت الهی همانند سیلی خروشان مرا دوباره به روی زمین و به نیایش برای آنها باز می‌گرداند. و بار دیگر همان وضع تکرار می‌شود. حضور خدا قوی تر می‌شود، زمین عقب می‌رود و من دوباره به اعماق فرو برده می‌شوم، تا به جایی که جهانی را که خدا دوست دارد می‌یابم». دیدار با خدا، دیدار با انسان. آنها فقط زمانی ممکن هستند که شخص آن را به قدری دوست بدارد که هنگام نیایش خودش را فراموش کند، از خودش جدا شود و فقط تبدیل به «جهت یابی» به سوی آنها و، برای آنها گردد. این خصیصه اصلی شفاعت است.

اینک موضوع دیدار را قدری بیشتر مورد کاوش قرار می‌دهم. در ابتدا مایلیم تأکید کنم که روبه‌رو شدن با خدا و انسان خطرناک است. بدون دلیل نیست که سنت «زن (Zen)» یا خلسه شرقیها، جایی که او را که در جستجوی هستیم می‌یابیم لانه ببر می‌نامد. جستجوی خدا عملی متهورانه است، مگر این که عملی باشد از روی فروتنی کامل. روبه‌رو شدن با خدا همیشه یک بحران محسوب می‌شود و واژه یونانی بحران (Crisis) به معنی داوری است. این رویارویی می‌تواند در اعجاب و فروتنی روی دهد، همچنان که می‌تواند در وحشت و محکومیت رخ دهد. بنابراین تعجب آور نیست که می‌بینیم دستورالعملهای ارتدکس در مورد نیایش فرصت بسیار کمی برای سؤالاتی درباره تکنیک و شیوه عمل باقی گذارده اما نصایح بیشماری در مورد شرایط روحی و اخلاقی لازم برای نیایش دارد. بباید تعدادی از این نصایح را به یاد بیاوریم. اول حکم انجیل که: «اگر به معبد

بودنمان را احساس نمی‌کنیم، ما متوجه نیستیم که شایستگی آن را نداریم که از خداوند بخواهیم خودش را به زحمت نیندازد و در عین حال باور داریم که او می‌تواند هر کاری را برای ما انجام دهد.

اما این یک دیدگاه اساسی است. اگر اشتیاقمان را برای حضور ملموس و درخشان خداوند کنار نگذاریم، به سوی داوری خود پیش خواهیم رفت. اگر خداوند به سوی ما بیاید او را با شادی عظیم و فروتنی کامل پذیرا شویم. و در عین حال بایستی خواستار توبه و عوض شدن باشیم، بیایید به دنبال هیچ‌گونه تجربه مرموزی نباشیم. این شروع استغاثه ما برای خداست: «خداوند مرا آن‌گونه بساز که باید باشم، مرا عوض کن، بهای آن هرچه می‌خواهد باشد.» و وقتی که این کلمات خطرناک را گفتیم، باید آماده باشیم تا خدا آنها را بشنود. این کلمات خدا خطرناک هستند زیرا محبت خدا بی‌رحم است. خداوند نجات ما را با عزم راسخی که درخور اهمیت آن است می‌خواهد. و خدا، همان‌گونه که هرماس شبان می‌گوید: «تا قلب و استخوانهای ما را نشکنند، ما را رها نمی‌کند» □

## بگذار خودم را بشناسم

نوع دوم ملاقات، دیدار در راستی است. یک ملاقات موقعی حقیقی است که دو شخص ملاقات کننده حقیقی باشند. با توجه به این نقطه نظر، ما دائماً این دیدار را تحریف می‌کنیم. نه فقط در خودمان بلکه در تصورمان از خدا، زیرا برای ما بسیار مشکل است که صادق باشیم. ما در طی روز تواتری از شخصیت‌های اجتماعی هستیم که گاهی اوقات نه تنها برای دیگران بلکه برای خودمان نیز غیرقابل شناخت می‌باشیم. و وقتی که زمان آن فرا می‌رسد که برای نیایش خود را به حضور خدا بیاوریم خودمان را گم شده احساس می‌کنیم زیرا نمی‌دانیم که کدام یک از این شخصیت‌های اجتماعی آن شخصیت

نتوانیم دیدار با خدا را تحمل کنیم او خود را به ما نخواهد داد. او ما را برای آن، دیدار گاهی با انتظاری طولانی آماده می‌سازد. انجیل به ما نمونه‌هایی از دیدگاهی را که می‌باید تقلید کنیم، می‌دهد. لوقا ده جذامی را به ما نشان می‌دهد که به دنبال شفا آمده بودند. آنها نزد عیسی می‌آیند و قدری با فاصله می‌ایستند زیرا می‌دانند که ناپاک هستند. و در بدبختی خود به سوی خداوند بانگ برداشته با تمام ایمان و امیدی که در خود سراغ دارند او را صدا می‌زنند اما به نزد او نمی‌روند. و خداوند نیز قدمی به سوی آنان بر نمی‌دارد. او به سادگی به آنها فرمان می‌دهد که بروند و خود را به کاهنان نشان دهند. او هیچ وعده‌ای به آنها نمی‌دهد. او آنها را به سوی شفا روانه می‌کند شفایی که در ایمان، امید و اطاعت توأم با تواضع آنها تضمین شده است. چقدر فروتنی آنها از نیایشهای ما برای «تقرب متواضعانه به خدا»، هنگامی که می‌بایستی بلرزیم اما اغلب متکبر هستیم، تفاوت دارد.

ما هم چنین می‌توانیم نمونه پطرس قدیس را به یاد آوریم که متوجه الهیت استاد خود از طریق سخنان او و معجزه صید ماهی، بود. او به پای خداوند افتاده فریاد زد: «از من دور شو خداوند، زیرا مردی گناهکار هستم». تصور قدوسیت و شکوه خدا موجب نشد که او صمیمیتی با خدا را طلب کند که قدرت تحمل آن را نداشت. او از خداوند خواهش کرد که دور شود اما خداوند تصمیم گرفت که بماند.

ما به همین شکل در انجیل داستان آن یوزبایی را داریم که از خداوند می‌خواهد که خادم او را شفا بخشد و وقتی خداوند می‌گوید که با او خواهد آمد یوزبایی پاسخ می‌دهد: «خداوند من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف من آیی، فقط کلمه را بگو». ایمانی کامل و اعتمادی خلل ناپذیر، تواضعی چنان عمیق که ما را شرمنده می‌سازد زیرا ما گناهکار

اما با این وجود این تنها شخص واقعی در ماست. و خدا می تواند این را حفظ کند، هرچند که بیزارکننده باشد، زیرا این شخص واقعی است. خدا نمی خواهد شخصی تصویری که ما سعی در عرضه کردن به او یا دیگران یا به خودمان داریم را نجات دهد. به همان شکل که شخص واقعی را در خودمان جستجو می کنیم، توسط این تجلیات اتفاقی، باید به جستجوی مداوم آن شخصی که ما برای خدا هستیم بپردازیم. همین طور باید به دنبال خدا در خودمان و خودمان در خدا باشیم. این عمل تعمق است که باید در طول تمام زندگیمان همه روزه درگیر آن باشیم.

می توانیم ساده شروع کنیم. هنگام خواندن کتاب مقدس آن را صادقانه بررسی کنیم می توانیم اقرار نماییم که بعضی از آیات معنی بسیار محدودی برای ما دارند. ما حاضر هستیم با خدا توافق کنیم زیرا دلیلی برای مخالفت با او نداریم. می توانیم با این یا آن فرمان یا عمل الهی موافق باشیم چون که با ما به طور شخصی ارتباطی ندارد. ما هنوز آن تکالیفی را که به طور شخصی بر ما قرار می دهد نمی بینیم. سایر آیات نیز صادقانه ما را از خود می رانند. اگر شهادت می داشتیم به خداوند خود می گفتیم «نه». به این گونه آیات باید توجه کنیم. آنها مقیاسی برای فاصله میان ما با خدا هستند و هم چنین - شاید مهمتر برای بحث فعلی ما - آنها مقیاسی هستند برای فاصله ما بین خودمان همان گونه که حالا هستیم و نفس قطعی و بالقوه ما. زیرا انجیل تواتری از فرمانهای دنیوی نیست بلکه نمایشگاهی از نقاشیهای درونی است. هر بار که ما به انجیل «نه» می گوییم، آن شخص را که باید در واقعیت باشیم رد کرده ایم.

در انجیل جملاتی هم هستند که باعث سوزندگی قلب ما می شوند، که به ذکاوت ما نور می بخشند و اراده ما را متزلزل می سازند. این جملات که

واقعی انسانی است، و هیچ احساسی نسبت به هویت واقعی خودمان نداریم. آن شخصیتهای متواتری که ما به خداوند معرفی کرده ایم خود ما نیستیم. چیزی از ما در هر کدام از آنها وجود دارد اما آن شخص کامل یافت نمی شود. بدین دلیل است که نیایشی که می توانست با قدرت از قلب انسان واقعی برخیزد نمی تواند راه خود را از میان آن آدم حصیریهای متعددی که ما به خدا عرضه کرده ایم پیدا کند. هر کدام از آنها سخنی می گویند که در حد سهم خود واقعی است، اما آن قسمت از سایر شخصیتها که در طی روز به آنها تبدیل می شویم را بیان نمی کند. فوق العاده مهم است که ما ابتدا یگانگی خود را، هویت اساسی خود را بیابیم زیرا در غیر این صورت نمی توانیم با راستی با خداوند روبه رو شویم. جستجو برای این یگانگی ممکن است به طول انجامد و ما باید در همه حال مراقب باشیم تا هیچ کدام از سخنان و اعمالمان با آن همبستگی اساسی که در جستجویش هستیم در تضاد نباشد. باید بکوشیم تا واقعیت آن شخصی که هستیم، آن شخص مرموز، هسته شخصی که خواهد آمد را دریابیم، تنها واقعیت ابدی که هم اکنون در ما قرار دارد. این کشف دشوار است زیرا ما باید تمام آن مردان حصیری را به دور بریزیم. گاه و بیگاه هنگامی که خودمان را فراموش می کنیم از آن میانه چیزی اصیل و واقعی پدیدار می شود و واقعیت عمیق در ما عنان اختیار را به دست می گیرد، در لحظاتی که چنان در خوشی غرق شده ایم که فراموش می کنیم که ممکن است کسی ما را بنگرد، فراموش می کنیم که کنار بایستیم و به خودمان بنگریم، و یا هنگامی که نسبت به خود آگاهی نداریم مثلاً در مواقع درد شدید یا زمانی که احساس عمیقی از غم و حیرت وجود ما را دربر گرفته. در این لحظات چیزی از آن شخص واقعی می بینیم که خودمان هستیم. اما به محض این که آن را دیدیم اغلب از آن روی گردان می شویم زیرا نمی خواهیم با این شخص رو در رو قرار بگیریم. ما از او می ترسیم و او ما را از خود می راند.

اما اغلب ما خودمان را با تلاشی سرسختانه به حضور خدا می‌کشانیم. وظیفه‌ای را بدون تمایل قلبی انجام می‌دهیم، خودمان را وادار می‌سازیم همانی باشیم که در درون هستیم گرچه در آن لحظه این احساس را نداریم. آبهای زنده در شن زارها فرورفته‌اند، و این را باید به خدا که حقیقت است بگوییم. «خداوندا من با قلبی خشک شده به سوی تو می‌آیم، اما خودم را مجبور می‌سازم که در برابر تو بایستم به دلیل اعتقادی عمیق. من تو را دوست داشته و با تمام وجود ستایش می‌کنم، اما امروز این موجودیت عمیق ظاهر نگشته.» بعضی اوقات درمی‌یابیم که ما حتی خودمان را از اعماق اعتقادمان به حضور خدا نبرده‌ایم، بلکه بیشتر از روی ترسی خرافاتی، که «اگر نیایش نکنم ممکن است خدا حمایتش را از من دریغ دارد.» ما باید به این عدم اطمینان و نقصان ایمان نیز اقرار کنیم و به محبت و وفاداری خدا امیدوار باشیم. راههای بسیار دیگری نیز وجود دارند که می‌توانیم به آن طریق خودمان را به حضور خدا ببریم. ما باید به این حالات مختلفی که در آنها به نیایش مشغول می‌شویم آگاهی داشته باشیم. در غیر این صورت نیایش ما حتی حقیقت آن لحظه را هم دارا نخواهد بود، بلکه یک دروغ مطلق خواهد بود، خیانتی به هر دو آدم قدیم و آدم نوین در وجودمان. این در برابر آنچه که استوار و ابدی است و نیز در برابر حالات گذرا در ما صادقانه نخواهد بود □

### بگذار تو را بشناسم

اما یک ملاقات به صداقت فقط یکی از دو طرف نسبت به آن بستگی ندارد. صداقت طرف دیگر نیز به همان اندازه مهم است. خدایی که ما با او روبه‌رو می‌شویم می‌باید صادق باشد به همان صداقت که ما او را می‌جوییم. اما آیا خدا همیشه صادق نیست؟ آیا او همیشه خودش نیست که

به زندگی و تمام موجودیت فیزیکی و اخلاقی ما قدرت و استحکام می‌بخشند آن نقاطی را که خدا و تصویر او در ما بر هم منطبق می‌شوند- حالتی که هم اکنون رسیده‌ایم، شاید به طور موقت یا زودگذر، تا آنچه را که به آن دعوت شده‌ایم، بشویم- بر ما آشکار می‌سازند. به این گونه جملات باید حتی از جملاتی که قبلاً از آنها سخن رفت دقیق‌تر توجه کنیم. اینها نکاتی هستند که در آنها تصویر خدا هم اکنون در ما انسانهای سقوط کرده وجود دارد. و از این سرآغاز می‌توانیم تلاش برای تبدیل خودمان به آن شخصی که احساس می‌کنیم که مایل هستیم و باید باشیم را ادامه دهیم. باید به این گونه مکاشفات مؤمن باشیم. حداقل همیشه به آن وفادار بمانیم. در این صورت است که تعداد این آیات افزایش خواهند یافت، خواسته‌های انجیل کاملتر و دقیق‌تر شده و ما به آهستگی پراکنده می‌شود و ما می‌توانیم چهره آن شخصی را که باید باشیم ببینیم، می‌توانیم در برابر خدا بایستیم. به هر حال همانند این حقیقت اساسی و پایه‌ای، حقیقت ناقص و لحظه‌ای نیز وجود دارد.

به کرات اتفاق می‌افتد که نیایشهای ما دروغین است فقط به این دلیل که خواسته‌ایم خودمان را نه آن طوری که هستیم بلکه آن طوری که تصور می‌کنیم خدا از ما می‌خواهد که باشیم، به او عرضه کنیم ما با بهترین لباسهای روزهای یکشنبه یا لباسهایی که به امانت گرفته‌ایم به حضور خدا می‌آییم. بایستی قبل از این که به نیایش بایستیم قدری وقت صرف کرده خودمان را جمع و جور نماییم، تعمق کنیم و از حالت واقعی که در آن به حضور خدا می‌آییم آگاه شویم. آن وقت است که می‌توانیم بگوییم «قلب من آماده است خداوندا، قلب من آماده است. همچنان که آهو برای چشمه‌های گوارا اشتیاق دارد، روح من نیز، خداوندا برای تو اشتیاق دارد.»

سازد، در غیر این صورت همیشه خدای دیروز خواهد بود و نه خود خدای حقیقی. اما خدای حقیقی موضوع جستجوی ما و تنها شریک ما در نیایشی حقیقی است. این دیدار در حقیقت نمی تواند اتفاق بیفتد اگر حضور تصنعی باشد، زیرا در این برخورد ما در جستجوی فقط احساس شادی و خوشی و غیره نیستیم، بلکه در طلب خود خدا می باشیم □

### عدم حضور خدا

در این مفهوم از حقیقت ما باید این واقعیت را که خدا ممکن است غایب باشد تشخیص دهیم. این غیبت البته ظاهری است، بدین معنی که خدا همیشه برای ما حضور دارد. اما ممکن است برای ما نامرئی و لمس نشدنی باقی بماند. او از ما فرار می کند. آنچه که در بالا درباره فروتنی گفتیم باید در این جا نیز ما را یاری دهد. وقتی که خدا خودش را به ما نمی دهد، هنگامی که ما نمی توانیم حضور او را احساس کنیم، باید قادر باشیم با احترام و ترس منتظر او بمانیم. اما عنصری دیگر نیز در این غیبت ظاهری خدا وجود دارد. یک رابطه هنگامی حقیقی است که آزادی هر دو طرف را شامل باشد. ما بسیاری اوقات احساس می کنیم که کافی است فقط شروع به نیایش کنیم تا خدا موظف شود خودش را به ما عرضه نماید، به ما گوش دهد، اجازه دهد حضور او را احساس کنیم و ما را مطمئن سازد که صدایمان را می شنود. اما در این صورت دیگر رابطه، رابطه ای آزاد نیست بلکه تبدیل به رابطه ای مکانیکی می شود عاری از شادی و حضور ناگهانی. همچنین تصور می کنیم که ما همیشه در وضعیتی چنان مطلوب به سر می بریم که می توانیم خدا را ببینیم. آلفونس شاتوبریان در کتابی در مورد نیایش می نویسد که غیبت ظاهری خدا معمولاً از نابینایی ما ناشی می شود. من مایل هستم این جمله را با بیان یک نمونه توضیح دهم:

غیرقابل تغییر است؟ البته. اما این فقط خدا نیست که در نیایشهای ما درگیر است، همان گونه که در خودش است بلکه مضافاً تصویری است که ما از او داریم، زیرا که دیدگاه ما فقط به این بستگی ندارد که او خود چه می باشد بلکه همچنین به آنچه که ما فکر می کنیم که او هست. اگر تصور ما از خدا غلط باشد دیدگاه ما نسبت به او و نیایشهای ما به او نیز به همان نسبت تغییر خواهند کرد. اهمیت دارد که در طی زندگی خودمان، هر روزه یاد بگیریم که خدا را همان گونه که هست بشناسیم. نه به شیوه ای تکه پاره شده که ما را وادار می نماید تا گاهی او را به عنوان داوری بی رحم و زمانی به عنوان نجات دهنده ای دوست داشتنی ببینیم. باید آگاه باشیم که کل اطلاعات بشر درباره خدا شامل تصویری موق از خدای زنده است. خدایی که خود را در کتاب مقدس آشکار ساخته، به صورت کامل و نهایی آشکار نمی شود. اگر تلاش کنیم و خودمان را در حضور تصویری از خدا که از تمام آنچه که ما از طریق مکاشفات درباره او می دانیم بنا شده قرار دهیم، بنا به تجربه کلیسا، تجربه خودمان، در این مخاطره قرار داریم که در برابر تصویری نادرست ایستاده باشیم، زیرا تظاهر به تصویری کامل بودن دارد، در صورتی که فقط می تواند تقریبی ضعیف باشد. همان گونه که گریگوری نازیانزوس می گوید، این ستایش یک بت است. به این دلیل است که پدران کلیساهای مشرق زمین دائماً تأکید داشته اند که لازم است ما خودمان را به حضور خدا ببریم، بدون تصاویر و یا تجسماتی از او در ذهن خویش. آنچه درباره خدا می دانیم می باید ما را به سوی او هدایت کند، اما وقتی در برابر او می ایستیم می باید تمام این دانسته ها درباره او را پشت سر بگذاریم، هرچند این تصاویر درست و غنی باشند. ما باید در حضور خدای ناشناخته، آن راز، آن ظلمت الهی بایستیم و آماده باشیم تا با خدا ملاقات کنیم به گونه ای که امروز او مایل است خود را به ما آشکار

کدام از ما مقاومتی در برابر خدا نیست، انکار خدا؟ هنگامی که در جستجوی او هستیم آیا خدایی را که به صورت خودمان است نمی‌جوئیم؟ خدایی که بی‌زحمت و دردسر برای ماست؟ آیا آماده نیستیم تا خدای حقیقی را پس از این که او را یافتیم مردود بدانیم؟ آیا آماده هستیم خدا را همان‌گونه که هست بیابیم، حتی اگر این برخورد باعث محکومیت ما باشد و تمام ارزشهایی را که تا به امروز آن قدر برای ما عزیز بوده دگرگون سازد؟ آیا عدم حضور خدا در زندگی و در نیایشهایمان اغلب بدین دلیل نیست که ما برای او بیگانه هستیم و این که اگر با او رو در رو قرار بگیریم او را نخواهیم دید یا او را نخواهیم شناخت؟ آیا این همان چیزی نیست که اتفاق افتاد هنگامی که مسیح در جاده‌های یهودیه و جلیل راه می‌رفت؟ چه تعداد از معاصرین وی او را دیده و از کنارش گذشتند بدون این که او را بشناسند یا حتی حدس بزنند که چیزی خاص درباره‌ی این مرد وجود دارد؟ آیا جماعت در راه تپه‌ی جلجتا او را بدین گونه ندیدند؟ به عنوان یک تبهکار، مردی که باعث اغتشاش شده بود و نه چیز دیگر. آیا ما هم اغلب به همین شیوه درباره‌ی خدا فکر نمی‌کنیم، حتی هنگامی که قادر هستیم چیزی از حضورش را احساس کنیم؟ آیا از او بر نمی‌گردیم، چون احساس می‌کنیم که او موجب شکستن آرامش در زندگیهای ما خواهد شد، ارزشها را به هم خواهد زد؟ در این صورت ما نمی‌توانیم به دیدار با او در نیایشهایمان مطمئن باشیم. من حتی از این هم شدیدتر می‌گویم که ما باید خدا را با تمام دل شکرگزار باشیم که خودش را در این لحظه به ما عرضه نمی‌دارد، زیرا ما به او مشکوک خواهیم شد نه همانند ایوب بلکه همانند آن دزد شریر بر روی صلیب. دیدار با او برای ما داوری و محکومیت خواهد بود. ما باید یاد بگیریم که این غیبت را درک کنیم و خودمان را داوری نماییم چون که ما توسط خدا داوری نشده‌ایم.

روزی مردی به دیدن من آمد، فردی که سالها در جستجوی خدا به سر می‌برد. او هیجان‌زده بود و به من گفت: «پدر، من بدون خدا نمی‌توانم زنده باشم. لطفاً خدا را به من نشان بده» بدو گفتم که من قادر به نشان دادن خدا به او نیستم ولی فکر هم نمی‌کنم که او به هر حال در حالتی مناسب برای دیدن خدا باشد. او با حیرت دلیل آن را از من پرسید. سپس من از او سؤالی کردم که از اکثر کسانی که برای دیدن من می‌آیند می‌پرسم: «آیا عبارتی در کتاب مقدس وجود دارد که مستقیماً به قلب تو فرو رود، گرانبهارترین عبارتی که شما تا به حال پیدا کرده‌اید؟». او جواب داد: «بله، داستان زن زناکار در باب هشتم انجیل یوحنا.» سپس از او پرسیدم: «شما در این صحنه خودتان را در چه نقشی می‌بینید؟ آیا شما آن زنی هستید که متوجه گناهش شده و ایستاده تا داوری شود؟ با این دانسته که این داوری مابین مرگ و زندگی خواهد بود؟ یا این که خودت را با مسیح هم‌هویت می‌سازی که همه چیز را درک می‌کند و او را خواهد بخشید، تا بتواند به زندگی جدیدی ادامه دهد؟ آیا منتظر جوابی هستید با این امید که بخشاینده خواهد بود، همان‌گونه که رسولان می‌باید بوده باشند؟ یا شاید شما هم یکی از جماعت هستید، یکی از آن مردان پیر که می‌دانستند خودشان هم گناه کرده‌اند و اولین کسانی بودند که از آن‌جا دور شدند، یا یکی از آن مردان جوان که به مرور متوجه شدند که آنها نیز گناهکارند و سنگهایی را که برداشته بودند به زمین انداختند؟ شما کدام یک از اینها هستید؟» پس از مدتی تعمق این مرد پاسخ داد: «من آن تنها یهودی هستم که حاضر نبود بدون سنگسار کردن آن زن از آن‌جا دور شود.» پس به او گفتم: «شما جواب خودت را گرفته‌ای، شما نمی‌توانی خدا را که برای شما کاملاً بیگانه است ببینی».

آیا در این تجربه چیزی آشنا برای هر کدام از ما وجود ندارد؟ آیا در هر

نمونه داریم. در انجیل مرقس قدیس باب دهم به داستان بارتیمائوس، گدای نابینا که بر دروازه اریحا نشسته بود برخورد می‌کنیم. داستان انجیل در مورد شفای او حقایق قاطع مشخصی را درباره درک نیایش به ما می‌دهد. ما اغلب از این که نیایشهایمان بی جواب می‌مانند حیرت زده هستیم و فکر می‌کنیم هرگاه به حضور خدا نیایش کنیم او موظف است که آن را پاسخ دهد. در واقع اگر انگیزه‌هایمان برای نیایش را دقیقاً بررسی کنیم همین طور نیازهایمان را، خواهیم دید که ما اغلب در مورد چیزهای ضروری نیایش نمی‌کنیم بلکه برای چیزهای غیرضروری و زائد. سهولتی که با آن هنگامی که برای نیایشهایمان پاسخی دریافت نمی‌داریم نیایشمان را رها می‌کنیم، ثابت می‌کند که حتی هنگامی که برای مطلبی نیایش می‌کنیم که بدون آن قادر نخواهیم بود به زندگیمان ادامه دهیم، صبر و استقامت کافی برای تأکید بر آن نداریم. آخرین تدبیرمان هم این است که بدون این نیاز زندگی کنیم اما برای آن با سرسختی مبارزه نکنیم. یکی از پدران کلیسا می‌گوید نیایش همانند تیر است، قادر به پرواز و رسیدن به هدف و سوراخ کردن آن. اما تیر فقط وقتی می‌تواند پرواز کند که از کمانی خوب و توسط دستی قوی رها شده باشد. هنگامی درست وسط هدف می‌خورد که نشانه‌گیری تیرانداز دقیق و با ثبات باشد. آنچه که در نیایش کم داریم اغلب همین قدرت روحی است، احساس جدی بودن وضعیتمان.

بارتیمائوس نابیناست. ما نمی‌دانیم که آیا نور دیدگان او به مرور کم شد و دنیای عزیز و آشنای او به تدریج تاریک شد، یا این که کور مادرزاد بود. اما آنچه روشن است این است که مردی بالغ در کناره جاده‌ای خاکی به گدایی مشغول است در طول زندگی سی ساله اش او شاید چندین بار سعی کرده تا نور چشمانش را بازیابد. بارها به پزشک مراجعه کرده، با کاهنان و شفا دهندگان صحبت نموده و تقاضای نیایش یا کمک از هر

جنبه دیگر غیبت خدا را می‌توان با شرح داستان دیگری توصیف نمود. چند سال قبل زنی جوان مبتلا به مرضی علاج ناپذیر در نامه‌ای به من نوشت: «من از خدا به خاطر بیماریم سپاسگزارم زیرا به تدریج که جسمم رو به تحلیل می‌رود احساس می‌کنم که برای کار خدا شفاف تر می‌گردم». من به او جواب دادم: «خدا را شکر برای آنچه که به شما عطا کرده است، اما انتظار نداشته باشید که این حالت دوام بیاورد. زمانی فرا خواهد رسید که این ضعیف شدن تدریجی دیگر به شما احساس روحانیت نخواهد داد. آن وقت شما باید فقط بر فیض خدا تکیه داشته باشید». چند ماه بعد آن زن دوباره برایم نوشت: «من آن قدر ضعیف شده‌ام که دیگر قدرت انداختن خودم به حضور خدا را ندارم. تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که ساکت و تسلیم بمانم با این امید که خدا به سوی من خواهد آمد». و سپس مطلبی را اضافه کرده بود که نکته اساسی این داستان برای ماست: «از خدا می‌خواهم که به من آن قدر شهامت بدهد که هرگز سعی نکنم حضوری دروغین از او بسازم تا جای خالی و وحشتناک غیبت او را پر کند».

فکر می‌کنم این دو داستان نیازی به اظهار نظر ندارند. مهم آن است که اتکای ما بر خدا باشد و نه بر قدرت خودمان، حتی نباید بر ضعف خودمان نیز متکی باشیم. یک دیدار با خدا یک عملی از روی میل است، در صورتی که همه چیز تحت کنترل خدا باشد و ما متواضعانه شروع به دوست داشتن او نماییم، قادر خواهیم بود این غیبت او را تحمل نموده و حتی توسط آن غنی تر شویم □

### بارتیمائوس

امید ناامیدانه نیز یکی از شیوه‌هایی است که بدان وسیله می‌توانیم با خدا رو به رو شویم. ما در انجیل و در زندگی قدیسین در این باره چندین



امیدها و عمیق ترین پریشانیها را در ما بیدار می کند و این نه فقط در حق بارتیمائوس صادق است بلکه وضعیت خود ما نیز به همین گونه است. حضور خدا همانند شمشیری نور را از تاریکی جدا می کند، اما بسیاری مواقع ما را دوباره به درون ظلمت پرتاب می نماید زیرا حضور او ما را خیره و مبهوت می سازد، به این دلیل که خدا آن جاست، که حیات جاودان ممکن است و بدین جهت، ضروری است که مانند یک گیاه در زندگی گذرا نروئیم.

بارتیمائوس روزی همان طور که در کناره جاده خاکی نشسته بود شنید که گروهی از مردم از برابر او می گذرند. گوشهای تیز و آزموده او چیزی غریب در نحوه راه رفتن آنها تشخیص داد، طرز گفتگوی آنها و فضای محیط بر آنها به گونه ای خاص بود. این جماعت کاروانی شلوغ نبود بلکه در آن مرکزیتی وجود داشت. او از مردمی که عبور می کنند می پرسد: او کیست؟ آنها جواب می دهند: عیسی ناصری. در یک لحظه تمام امید و سرگشتگی او در زندگی به نقطه اوج خود می رسد. او که در عمق تاریکی غرق است می داند که نورانی ترین نورها از برابرش عبور می کند. او ممکن است شفا یابد زیرا خدا از روبرو عبور می کند. اما باید آن لحظه گذرا را دریابد، لحظه ای که در چشم برهم زدنی سپری خواهد شد. عیسی فقط چند قدمی در حیطة دسترسی او خواهد بود. او در یک لحظه دور می شود و در گفتگو با دیگران غرق خواهد بود، بزودی برای همیشه دور از دسترس او قرار خواهد داشت. بارتیمائوس با امیدی حاصل نشدنی بانگ برمی آورد «عیسی پسر داودا، بر من ترحم فرما». این گفته به خودی خود اعتراف به ایمان است. مرد نابینا می بایستی ماهها قبل هنگامی که داستانهایی درباره معجزات شفا توسط خداوند را شنیده بود در این باره فکر کرده و به نتیجه رسیده باشد. برای او عیسی یک پیامبر دوره گرد نیست. او پسر داود است. بنابراین او را صدا می کند و به او التماس می نماید. صداهای اعتراض در اطراف او بلند

کسی که می توانسته کرده بود؟ او چقدر امیدوار بوده است! با امیدی که به انسانها، به دلایل و تجربیات، به ایمان به مرحمت و همدردی و نیکویی و برادری مابین انسانها بستگی دارد! بارها این امید جوانه زده اما هنوز به انجام نرسیده پژمرده گشته بود! اینک ما او را در کنار جاده در مجاورت دروازه شهر نشسته می بینیم، توسط زندگی خرد شده و دیگر در اشتیاق بازیابی قدرت بینایی خود نیست بلکه فقط سعی دارد به نحوی از خیرات عابرین امرار معاش کند. نه آن نیکوکاری ملتهب که می پروراند بلکه خیراتی سرد و بدون شفقت، سکه ای که به طور ناشناخته به سوی گدایی گرسنه پرتاب می شود، بدون حتی نگاهی به سوی او. آن عابر هم به همان اندازه این گدا که در کنار جاده نشسته کور است و حتی شاید بیشتر از او زیرا این نابینایی مربوط به قلب و وجدان اوست. او دیگر هیچ سهمی در برادری انسانها ندارد.

اما این داستان در زمان مسیح اتفاق می افتد. این گدای نابینا می باید درباره این استاد که ابتدا در جلیلیه ظاهر شد و اینک در تمام یهودیه سفر می کند و به شهرهای سرزمین مقدس می رود و در همه جا اعجاز می آفریند، شنیده باشد. درباره این مرد گفته شده بود که کوران را شفا می دهد، که به مردی کور مادرزاد بینایی بخشیده است.

حضور یک خداوند شفا دهنده می باید ایمان و امید را در او زنده کرده باشد. البته همین طور سرگشتگی و پریشانی را. امید به این خاطر که برای خدا همه چیز ممکن است، پریشانی زیرا که هیچ چیز برای یک انسان ممکن نیست. اگر خداوند به سوی او بیاید، او می تواند شفا یابد. اما او که نابیناست چگونه می تواند این معجزه گر فریبنده را در جلیلیه یا یهودیه پیدا کند، او را که مرتباً در گشت و گذر است و اغلب ظاهر می شود تا بلافاصله دوباره ناپدید گردد؟ شیوه ای که خداوند به سوی ما قدم برمی دارد آخرین

می‌کنند، به احساسات، افکار، قلب و اراده هم‌آهنگ یا متضاد نیازمندند. و در این التهاب است که روح ما به سوی خداوند معطوف شده بانگ برمی‌آورد، و آرامش در او می‌جوید. چقدر بارها فکر کرده‌ایم که نیایش کردن آسان می‌بود اگر چیزی مانع ما نمی‌شد و چقدر بارها همین آشوب موجب شده است که ما نیایش کنیم □

## نیایش در التهاب

چگونه ممکن است در ناراحتی و پریشانی نیایش کرد؟ چند مثال در این مورد می‌آورم تا نشان دهم که چنین چیزی ممکن است. من تقریباً می‌توانم این پریشانی را نوعی امتیاز تلقی کنم. زیرا همانند صخره‌های ناهموار می‌تواند به ما کمک کند که خود را به قله بکشانیم، در شرایطی که نمی‌توانیم پرواز کنیم. اولین سرگذشت را از زندگی پدران کلیسا برگزیده‌ام. روزی زاهدی ناشناخته زاهد دیگری را ملاقات می‌کند، مردی نیایشگر که در کوهستانها به سر می‌برد. آنها شروع به گفتگو می‌کنند و در طی آن میهمان که تحت تأثیر حالت نیایشی هم مسلک خود قرار گرفته می‌پرسد: «پدر، چه کسی به شما آموخته است که بدون انقطاع به نیایش ادامه دهید؟». میزبان که متوجه می‌شود میهمان او خود نیز مردی با تجارب روحانی است پاسخ می‌دهد: «من این راز را به هر کسی نمی‌گویم، اما مایلم به شما حقیقت آن را بگویم، تعلیم دهندگان من شیاطین بوده‌اند» و میهمان می‌گوید: «فکر می‌کنم که منظور شما را درک کرده باشم پدر، اما اگر ممکن است جزئیات آن را تعریف کنید که آنها چگونه چنین امری را به شما یاد داده‌اند تا در من سوءتفاهمی به وجود نیامده باشد». متعاقب آن میهمان داستان را بدین گونه برای او شرح می‌دهد: هنگامی که جوان بودم، خواندن و نوشتن نمی‌دانستم و در دهکده‌ای در دشت زندگی

می‌شوند که او را به سکوت امر می‌کنند. چگونه جرأت کرده گفتگوی استاد را با شاگردانش مختل سازد. به چه جرأتی می‌تواند چنین تقاضای بی‌اهمیتی از استاد که در حال صحبت کردن درباره‌ی امور آسمانی است، بکند؟ اما او می‌داند که تمام زندگی، تمام شادی و دلتنگی‌اش در زندگی در بینایی او و در امکان شفاست. پس با صدای بلند بانگ برمی‌آورد و هر چقدر آنها بیشتر تلاش می‌کنند او را ساکت کنند به همان اندازه فریاد او بلندتر می‌شود. و چون با اصرار برای آن مسئله‌ی حیاتی نیایش می‌کند صدایش به گوش خداوند می‌رسد، خدا او را شفا می‌بخشد و زندگی نوینی به او عطا می‌کند.

برای ما این درسی بسیار دشوار است. چقدر در مورد نیایش باید جدیت داشته باشیم اگر بخواهیم که این نیایشها لایق عظمت سرنوشت ما و او که با فروتنی مایل است که از ما بشنود، باشد. دلتنگی و گرسنگی برای خدا. نیاز حیاتی برای ما در آنچه که می‌طلبیم، اینها شرایطی هستند که موجب می‌شوند تیر نیایشهای ما با اطمینان به سوی هدف نشانه‌گیری شده از یک زه توسط دستی قوی و چشمانی تیزبین رها شود.

در این داستان رازی خاص وجود دارد که مایلم قدری بیشتر به آن بپردازم. و آن التهابی است که در این نیایش هنگامی که به گوش خداوند می‌رسد وجود دارد زیرا این رویارویی ما بین خداوند و بارتیمائوس هیجانی مضاعف دارد. غوغای درونی، احساسات ضد و نقیض حاکی از امید، پریشانی، ترس، هیجان و نیز همه‌ی بیرونی. تمام صداهایی که به او دستور سکوت می‌دهند چون که خداوند مشغول صحبت درباره‌ی مسایلی است که بیشتر در شأن، وقار و قدوسیت اوست. بارتیمائوس تنها کسی نیست که خداوند را در حال التهاب می‌بیند. تمام زندگی ما جنجالی پی‌درپی است. شرایط و وضعیتهایی پی‌درپی که حضور ما را طلب

من می تاخت. صدای ناله هایم حتی از گذشته نیز بلندتر شده و با همان کلمات به درگاه خداوند نیایش می کردم «خداوندا، عیسی مسیح بر من ترحم فرما». این کشمکش سالها ادامه یافت. روزی دیگر به انتهای صبر و تحمل رسیدم، زیرا بدون وقفه در ناراحتی و پریشانی نزد خداوند زاری کرده ولی جوابی نگرفته بودم. خدا به نظرم سنگدل می آمد و هنگامی که آخرین تارهای امید در روحم در حال گسستن بود، خود را تسلیم او نموده به او گفتم: «تو ساکت هستی و اصلاً اهمیت نمی دهی چه بر من می آید، تو هنوز خدای من و ارباب من هستی و من ترجیح می دهم در همین جا که ایستاده ام بمیرم ولی از تلاش خود دست برندارم». ناگهان خداوند بر من ظاهر شد و صلح و آرامش او مرا و هرچیزی که در اطراف من بود را فرا گرفت. دنیایی که من همیشه در ظلمت دیده بودم ناگهان غرق در نور الهی شد، درخشان در درخشش فیض حضور خدا که هر چیزی را که آفریده نگاه می دارد. من در انفجاری از محبت و سپاسگزاری تنها نیایشی را که بیان کننده احساسات درونم بود به سوی خداوند بانگ زدم: «خداوند عیسی مسیح، بر من گناهکار ترحم فرما». و از این تاریخ همیشه در شادی و در رنج، در وسوسه و تلاش یا در لحظه ای که آرامش خداوند بر من مستولی می شود این کلمات از قلبم فوران می نماید. آنها سرود شادی هستند، بانگ به سوی خدا، نیایش من و توبه من هستند».

این نمونه از مرد زاهدی ناشناخته نشان می دهد که چگونه، درد و رنج، پریشانی و ناراحتی می تواند این کلمات را از درون ما بیرون بکشد، این فریاد ناامیدانه، از امیدی قوی تر از ناامیدی تولد یافته ولی توسط ناامیدی که بر آن برتری دارد تغذیه شده است □

می کردم. روزی به کلیسا رفتم و شنیدم که یکی از مشایخ کلیسا از رساله پولس رسول قرائت می کند که در آن دستور داده شده بود که باید بدون انقطاع نیایش کرد. وقتی این جملات را شنیدم، از شدت شادی و شغف گرم و منور گشتم. در پایان مراسم عبادی از دهکده خارج شده به کوهستان رفتم تا با نیایش کردن روزگار بگذرانم. این حالت چند ساعتی در من دوام آورد. هنگامی که شب فرا رسید و هوا سردتر شد صداهای مرموزی به گوشم رسید، صدای پاها و گاه زوزه حیوانی، و چشمان تابناکی در تاریکی پدیدار گشتند. حیوانات درنده از لانه های خود که خدا برای آنها مقرر فرموده بود برای شکار و غذا بیرون آمده بودند. من وحشت زده شدم و هرچه تایکی غلیظ تر می شد وحشت من نیز رو به فرونی می گذاشت. تمام شب را از وحشت صدای پاها، صدای شکستن شاخه های باریک، تاریکی و برق چشمان حیوانات بیدار ماندم، زیرا احساس ضعف می کردم چون جایی برای پناه گرفتن نبود. آگاه بودم، پس شروع به زاری و نیایش به درگاه خدا نمودم و تنها کلماتی که به ذهنم آمد کلماتی بودند زاییده وحشت من: «عیسی، پسر داودا، بر من ترحم فرما، زیرا که گناهکارم». به هر حال شب به پایان رسید. در روشنایی صبح ترس من از بین رفت اما به شدت گرسنه بودم. به دنبال غذایی در لابه لای بوته ها و مزارع گشتم ولی آنها برای رفع گرسنگی من کافی نبودند. هنگامی که خورشید دوباره در حال غروب بود بار دیگر احساس کردم که وحشت از شب در من پدیدار گردیده، بنابراین به خاطر ترسها و امیدهایم شروع به ناله در حضور خدا نمودم. و بدین گونه روزها و بعد ماهها سپری شدند. من به هراس از طبیعت عادت کردم، اما حتی وقتی که لحظه به لحظه نیایش می کردم، وسوسه های جدید و آزمایشها در من پدیدار می شدند. شیاطین، هوسها و امیال از هر سو بر من هجوم می آوردند و قدرت تاریکی از هر طرف بر روح

این که در جهت کسب آرامش خداوند بکوشیم، از او می‌خواهیم که در التهاب و هیجان ما شریک شود. البته او در آن شریک است اما با آرامش خود. این پریشانی، هرج و مرج، ناهماهنگی و ناسازگاریها اغلب وارد زندگی ما و اطراف ما می‌شوند، در اثر اتفاقاتی که ما آنها را درک نمی‌کنیم و اعمال انسانی که به همین گونه آزار دهنده هستند. و این یک مشکل اساسی است، ما مابین پریشانی زندگی و نیایشهایمان، آشوب و آرامش حلقه ارتباطی به وجود می‌آوریم. باید از همان ابتدا متوجه باشیم که در هر برخوردی مابین آرامش درونی و همه‌مه و غوغای زندگی، پیروزی همیشه با پریشانی خواهد بود زیرا نیایشهای ما ضعیف، زندگی دشوار و حیات بی‌رحم است درحالی که نیایش ما، و صلح و آرامش درون ما شکننده است. اگر می‌خواهیم آن را حفظ کنیم و بر زندگی پیروز شویم این مبارزه نباید تبدیل به برخوردی علنی شود، بلکه همانند آبی باشد که زمین را آبیاری می‌کند. پدران کلیسا گفته‌اند که آب نشانه تواضع است زیرا به پایین می‌رود. و این کاملاً حقیقت دارد، اما آب غیرقابل تفوق نیز هست. وقتی که به دلیل سنگینی اش به کف می‌رسد، شروع به بالا آمدن می‌کند و چیزی دیگر نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. این همان عملی است که نیایش ما باید انجام دهد □

### نیایش دائمی

یک روز کامل نیایش کردن مشکل است. ما گاه سعی می‌کنیم در نظر خود این وضعیت را مجسم کنیم. ما به زندگی نیایشی راهبان و مردان تارک دنیا می‌اندیشیم و یا به زندگی زاهدانه همراه با نیایش. اما به ندرت به یک زندگی نیایشی که ممکن است با زندگی عادی همراه باشد فکر می‌کنیم، آن زندگی که هرچیز در آن نیایش باشد یا فرصتی برای

### آرامش طوفان

ما اغلب در التهاب هستیم، شاید در آشوبی کمتر از آن جوان زاهد، اما تسلیم شده و شکست خورده توسط آن. به همین دلیل نیایشهای ما لرزان و نامطمئن است. نیایشی از روی آشفتگی، عدم اطمینان و ناسازگاری. آیا این همان داستان طوفان بر دریاچه جلیلیه نیست؟ هنگامی که خداوند و شاگردانش در وسط دریاچه هستند تندبادی وزیدن آغاز می‌کند، مرگ همه آنها را تهدید می‌نماید، امواج سهمگین در وزش شدید باد بر آنها می‌کوبد. آنها برای نجات جان خود با تمام توان تلاش می‌کنند و این درحالی است که خداوند در قسمت عقب کشتی سر را بر بالش نهاده و به خواب رفته است، به نظر آنها او در کمال آسایش است. آنها دیگر نمی‌توانند تحمل کنند که او آن قدر آسوده خاطر و بی‌اعتنا باشد. در بیچارگی خود رو به سوی او می‌آورند، او را بیدار نموده، و می‌کوشند تا او را متوجه وخامت اوضاع نمایند: «خداوندا، آیا نمی‌بینی که ما داریم از بین می‌رویم؟» اما آنها با طرح این سؤال چه می‌کنند؟ آیا به خداوند برای آرام کردن طوفان التماس می‌کنند؟ بله و نه. قبل از هر چیز می‌خواهند که خداوند در درد و رنج آنها سهیم گردد. مایلند که او نیز همانند آنها نگران شود. زیرا بر این عقیده‌اند که اگر او در نگرانی آنها سهیم نگردد به آنها کمکی نخواهد نمود. خداوند از جای خود برمی‌خیزد ولی در وحشت آنها شریک نمی‌شود. او در کمال آرامش رو به آنها کرده می‌گوید: «تا کی باید من با شما باشم، ای کم‌ایمانان؟» سپس رو به طوفان نموده و آرامش خود را به آن منتقل می‌کند. او به امواج دستور می‌دهد که ساکت باشند و به باد که خاموش شود، و آرامش او بر هرچیز در اطرافش قرار می‌گیرد. طوفان ساکت می‌شود و شاگردان به پاهای او می‌افتند. او کیست؟ آنها هنوز هم مردد هستند. ما هم اغلب همین اشتباه را مرتکب می‌شویم. به جای

بعضی مواقع حتی بدون آن که خودمان متوجه باشیم. بسیاری اوقات ما معجزه دادن چیزی را که خودمان هم نداریم تجربه می کنیم و گاهی حتی می باید با خون خودمان برای آنچه که می دهیم بها پردازیم. ما باید بدانیم که چگونه دریافت کنیم، باید قادر باشیم که با همسایه خود به همان شیوه ای روبه رو شویم که در اوایل این کتاب توصیف نمودم. باید بتوانیم به او نگاه کنیم، در سکوت و دقت کافی به او گوش دهیم، و قادر باشیم که محبت نماییم و نسبت به هر آنچه که عرضه می شود تلخکامی، شادی، غم یا اعجاز با تمام وجود واکنش نشان دهیم. ما می باید کاملاً باز و همانند موم در دستهای خدا نرم باشیم. اتفاقاتی که در زندگی ما می افتد و ما به عنوان هدایای خداوند می پذیریم به ما این فرصت را می دهند که دائماً خلاق بوده و مانند یک مسیحی عمل کنیم.

بسیاری اوقات مسیحیان عادت دارند هنگامی که مشکل یا خطری به وجود می آید رو به سوی خدا نموده فریاد برآورند: «خداوند، ما را محافظت کن، ما را نجات ده، برای ما مبارزه کن». چقدر باید خداوند با تأثر به ما نگاه کند و با زبان سکوت- که اگر قلبهایمان به دلیل ترس ناشنوا نشده بود می شنیدیم- به ما بگوید: «اما من تو را به درون این شرایط فرستادم تا برایم مبارزه کنی، آیا تو جزو آن لشکر پیشتاز ملکوت نیستی که فرستاده ام تا بر روی زمین برای من بجنگند؟ آیا من به رسولان خود نگفتم «همان طوری که پدر مرا فرستاده، من نیز شما را می فرستم که زندگی کرده و بمیرید؟ آیا تو مثالها و نصایح رسولان را فراموش کرده ای؟ این برعهده ماست که حضور مسیح بر روی زمین باشیم، گاه پیروزمندانه و گاه مصلوب شده. ما باید همواره خودمان را بدهیم و هرگز فرار نکنیم. همه چیز برای ما در قدرت مسیح ممکن است، اما همچنین برعهده ماست که خون خود را بریزیم، اینک بر ماست که تلاش کنیم. وظیفه او نیست که دوباره پایین

نیایش. اما این راهی ساده برای نیایش کردن است، گرچه البته خیلی هم مورد تقاضا. بیایید صبح زود از خواب برخیزیم و خودمان را به خدا تقدیم نماییم. ما از خوابی بیدار می شویم که ما را از روز قبل جدا می سازد. برخاستن از خواب به ما واقعیتی جدید عرضه می کند، روزی که قبلاً هرگز وجود نداشته. زمان و مکانی ناشناخته که همانند زمینی پوشیده از برف پا نخورده در برابر ما قرار گرفته است. پس بیایید از خدا بخواهیم که این روز را برکت دهد و ما را نیز در آن و سپس بیایید تا درخواستمان را به طور جدی بررسی کنیم، همین طور آن سکوتی را که به عنوان جواب دریافت کرده ایم. خدا ما را برکت داده و برکت او همواره در هر کاری که انجام می دهیم که قادر به دریافت این برکت است ادامه خواهد داشت. ما آن برکت را فقط هنگامی از دست می دهیم که از خدا برمی گردیم. خدا حتی در آن موقع نیز در کنار ما خواهد ایستاد، آماده برای کمک، آماده برای دادن فیضی به ما که آن را رد نموده ایم. ما زره خداوند را همان طوری که پولس قدیس در رساله به افسسیان باب ششم می گوید دربرمی کنیم که شامل ایمان، امید و نیکویی و نیز فریاد استغاثه ما به سوی خداست. این روز جدید را در فیض و شکوه و نیز با صلیب و مرگ خداوند در خودمان آغاز می کنیم.

اما این روز هم توسط خدا برکت داده شده. آیا این بدان مفهوم نیست که هر آنچه در درون آن است، هر آنچه در طی این روز بر ما اتفاق می افتد درون اراده خدا قرار دارد؟ این باور که اتفاقات فقط برحسب تصادف روی می دهند به منزله عدم ایمان به خداست. اگر هر اتفاقی را که می افتد و هر کسی را که به سوی ما می آید در این روحیه پذیرا شویم، خواهیم دید که دعوت شده ایم که در هر کار مانند یک مسیحی عمل کنیم. هر برخوردی، ملاقاتی در خدا و در برابر نظر اوست. ما به سوی هر کسی که در این راه با او ملاقات می کنیم فرستاده شده ایم که یا ببخشیم و یا دریافت کنیم،

ما در زندگی خودمان با تمام جنجال و بی‌نظمی ظاهری آن، باید تلاش کنیم تا با نیایش هوشیارانه، در تعمق و در سکوت نقشه خدا را تشخیص دهیم. باید بتوانیم جرأت، قدرت، الهام و مشورتی را که نیاز داریم در نیایشهایمان بیابیم. اما این یک وضعیت ایده‌آل است و ما نمی‌توانیم بلافاصله جرأت انجام آن را به خود راه دهیم، زیرا یا هنوز عادت به نیایش بدون وقفه نداریم، یا آن آگاهی از خود و از زندگی که در اطرافمان در جریان است. باید این کار را به مرور شروع کنیم، با چند ساعت کم و بیش، زیرا اگر بیش از حد و به مدت طولانی به خودمان فشار بیاوریم متوجه خواهیم شد که از تحمل ما بیرون است و در هم فرو خواهیم ریخت. نه به این دلیل که دیگر فیضی نیست بلکه به دلیل ضعف انسانی، و بدین ترتیب از نیایش بیزار و بیش از حد خسته خواهیم شد. بدین گونه است که گاه حتی حیاتی‌ترین و مهم‌ترین کلمات در دهان ما طعم خاکستر می‌دهند و ما این احساس که این روز را برای خدا زندگی می‌کنیم از دست خواهیم داد. در چنین لحظاتی باید با فروتنی شکست را بپذیریم و قبول کنیم که هنوز آن قدرت را که همیشه در حضور خدا زندگی کنیم نداریم. پس باید روزه روحانی بگیریم، عطش نیایش کردن را محدود کنیم، مخصوصاً نیایش زبانی را، و بدانیم که اگر بکوشیم و این روزی را که در صبح به خدا تسلیم نموده‌ایم به سر آوریم این نیز خود حالتی نیایش‌گونه خواهد بود. سپس به مرور، به موازات این که پرورش اراده و تمرکز در قلب و ذهن ما رو به پیشرفت می‌گذارد، قادر خواهیم بود روزهای کاملی را در نیایش سپری کنیم. این نیایش فقط شامل نیایش روزانه در زندگی که قابل تبدیل نیست نخواهد بود، بلکه نیایشی به مراتب عمیق‌تر و آگاهانه‌تر است که درباره آن باز هم صحبت خواهیم کرد □

بباید و همه آن وقایع را بار دیگر تجربه نماید. آیا این معنی گفتگوی مابین مسیح و پطرس نیست هنگامی که او را بر دروازه روم ملاقات کرد درحالی که سعی داشت از تعقیب و آزار بگریزد: «کجا می‌روی خداوند؟ (Quo Vadis Domine)»، «من دارم به روم می‌روم تا بار دیگر مصلوب شوم.»؟ وظیفه ما این است که حضور داشته باشیم، اما نه در امنیت و سلامت. در این روز که در نام خداوند شروع کرده‌ایم فرصت زیادی خواهیم داشت که از خود بپرسیم که این تسلسل وقایع به چه معنی است. ما باید قادر به سکوت و تعمق باشیم، با خونسردی تمام چیزهایی که ما را گیج می‌کنند بنگریم، زیرا قبل از مشاهده تمامی نقشه خداوند قادر به درک همه چیزها نخواهیم بود. اشتباه ما همیشه این است که تصور می‌کنیم حکمت انسانی همراه با نیایشی باشکوه کافی خواهد بود تا مشکل سرنوشت ابدی ما را حل کند. زیرا همه چیز حتی جزئیات بی‌اهمیت نیز بخشی از این سرنوشت ابدی هستند، آینده این دنیایی که ما به آن تعلق داریم. خرد انسانی باید جای خود را به توانایی برای تفکر و تعمق روحانی در مورد رازی که در برابر ما قرار دارد بدهد، باید بکوشد تا دست نامرئی خدا را، که خرد و بینش او آن قدر با دانش انسانها متفاوت است تشخیص دهد. اما خرد او در قلب انسانها نیز هست. ما باید بکوشیم تا در غوغای زندگی متعادل و ساکت باشیم، یاد بگیریم که آن قدر منتظر بمانیم تا بتوانیم درک کنیم. اولین اندر هیل (Evelyn Underhill) نویسنده انگلیسی، فرد مسیحی کامل را به سگ گله تشبیه کرده است. او می‌گوید: یک سگ گله هنگامی که صدای ارباب خود را می‌شنود ساکت می‌ایستد، به اربابش نگاه می‌کند و به صدای او گوش می‌دهد و سعی می‌کند خواسته او را دریابد. لحظه‌ای که منظور او را درک کرد برای انجام آن به سرعت اقدام می‌کند. اندر هیل می‌افزاید: سگ خصوصیتی دارد که کمتر مسیحی آن را داراست - او هرگز از تکان دادن دم خود باز نمی‌ایستد.

کیست. ما با نیایش و با ترس حاکی از احترام به دلیل تمام چیزهایی که مقدس هستند به سوی او می‌رویم. می‌کوشیم تا تمام توجه امان را به او معطوف داریم که در خور شأن اوست. خود را به این کار وامی‌داریم چون که می‌خواهیم با خدا رو به رو شویم نه فقط برای شادی نهفته در آن بلکه به خاطر آن شادی پایدار که به سوی ما سرازیر خواهد شد، زیرا که توسط تماس با او تبدیل یافته ایم و اینک با حیات خداوند زندگی می‌کنیم. آنچه که باید انجام دهیم بدون این که خود را فریب دهیم یا تلاش به فریب دادن خدا بکنیم این است که در حضور او بایستیم و حتی آن نیایشی که ناگهان از بطن فوران نموده را همراه با اعتقاد راسخ و هوشمندانه و اراده‌ای استوار به او تقدیم داریم.

این عمل به دو معنی است: اول این که ما در وحله اول به دنبال شادی رویارویی با خدا نیستیم بلکه طالب آن تبدیل عمیقی هستیم که فقط خدا قادر است در ما انجام دهد، و این که آماده هستیم تا همان گونه که پدران کلیسا نیز گفته اند خون خود را در راه دریافت روح القدس تقدیم کنیم. دوم این که نیایش ما باید تا حد امکان دقیق ترین بیان اعتقادات حقیقی ما باشد. وقتی که با کلمات خودمان نیایش می‌کنیم، باید این نیایش هوشیارانه، آگاهانه و با فروتنی صورت گیرد و حاکی از واقعیت فقر شخصی، اعتقاد راسخ و آرزوهای ما باشد. و این مستلزم تلاشی مجددانه برای جداسازی است. اما چنین جداسازی یکی از عناصر لازم برای هرگونه دیداری است. اگر نیایشهای «آماده مصرف» را به کار گیریم (نیایشهایی که دیگران در تجربه‌ها و یا در شوق و شغف ناگهانی انجام داده‌اند)، باید دقت کافی مبذول داریم تا تحت بهانه‌ی ارائه‌ی نیایشهایی شایسته‌ی مقام الوهیتش، به او دروغ نگوییم □

### نقش زهد و تقوی

آنچه تا به حال گفتیم ما را به مشکلی می‌رساند که حل آن برای افراد مبتدی بسیار دشوار است. این مشکل نیایش توأم با تلاش و تقوی است. نیایش کردن در هنگام حیرت یا درد آسان است، اما نیایش کردن در روزی عادی و ملالت‌آور بسیار دشوارتر می‌باشد، هنگامی که هیچ چیز در ما و یا بدون ما وجود ندارد که بتواند ما را در نیایش یاری دهد باید خودمان را مجبور سازیم. چرا؟ برای این که زندگی نیایشی ما نباید فقط خودانگیز و ناگهانی باشد بلکه اعتقاد مستحکم و غیرقابل تغییر ما را بیان کند. این حالت در مورد تمام احساسات ما صدق می‌کند همان طوری که در مورد نیایش نیز صادق است. آیا لحظاتی وجود ندارند که ما احساس خستگی می‌کنیم و اگر از ما درباره‌ی علاقه امان نسبت به عزیزترین کسانمان هم سؤال شود خواهیم گفت که در این لحظه خاص قادر به درک هیچ احساسی نیستیم ولی کاملاً مطمئن هستیم که نسبت به آنها علاقه‌ی زیادی داریم اما خستگی فعلاً بر احساسات ما غالب است. ما می‌توانیم خودانگیز باشیم اما در بعضی مواقع خسته تر از آن هستیم که بتوانیم احساسی را در خود بشناسیم. در این صورت علاقه‌ی ما درون اراده امان نهفته است. اما اراده‌ی توأم با اعتقاد محکم اهرم اساسی در زندگی است. اگر خودمان را مجبور کنیم که عملی را فقط از روی عرف و عادات رایج در جامعه انجام دهیم، این اجبار و اضطراب به عوض تأثیری زندگی بخش اثری مرگ‌آور به جای خواهد گذاشت. محدودیت نباید الزاماً فشار صرف باشد، بلکه می‌توانیم قدری هم اطلاعات درباره‌ی خود یا دیگران و یا قدری محبت به آن بیافزاییم. وقتی که در ما خودانگیزی و شوق و شور وجود ندارند خود را مجبور به نیایش می‌کنیم. در این صورت باید در حضور خدا فقط به وسیله‌ی عمل خالصانه از روی ایمان بایستیم، چون می‌دانیم که او وجود دارد و آگاه هستیم که او

شیوه برای نیایش کردن مناسب است، ولی ما در دشواریها به طور خاص به آن نیازمندیم، زیرا کلام خدا قدرت خلاقیت دارد و به ماورای اعماق روح ما می‌رسد، زندگی است و می‌تواند به ما حیات بخشد زیرا این خداست که صحبت می‌کند □

### خودمان را تحمل کنیم

اگر از نیایشهایی که توسط قدیسین انجام شده استفاده می‌کنیم (همان طور که قبلاً گفتیم آنها به عنوان نیایشهای رزرو شده مفید هستند)، در هنگامی که نمی‌توانیم خودمان نیایشی را تقدیم کنیم و مخصوصاً در حالتی که خود را مرده احساس می‌کنیم، باید بدانیم که نیایش ما به درگاه کیست. به نظر می‌رسد که خدا حضور ندارد، آسمان خالی است و ما با ناامیدی فغان سر داده ایم و کسی نیست به ما گوش فرا دارد. آیا شما این ابیات را از نوشته های امیل ورهارن (Emile Verhaeren) می‌شناسید:

با ستایش

شب زمستان جام پاک خود را با ستایش به آسمان تقدیم می‌دارد  
و من قلب خود را برمی‌افرازم، قلب گرفتار تاریکی ام را.

خداوندا در قلب من، جای تو خالی است

اما می‌دانم که به اشتیاق قلب من جواب نخواهی داد.

تو وجود نداری،

می‌دانم که تو یک دروغ هستی و لبها و زانوان من تو را نیایش می‌کنند.

. دستهای بزرگ تو بسته هستند،

چشمان درشت تو از تنگ دلی من روی برگردانیده اند.

می‌دانم که تو تصور من هستی.

خداوندا بر ناامیدی من ترحم فرما.

### تسلی کتب مقدسه

برای دوره های بی میلی نیز نیازمند چندین نیایش رزرو شده هستیم، که در زمانی در گذشته ها برای ما بسیار پر معنی بوده اند. هنگامی که احساس می‌کنیم چیزی برای گفتن نداریم می‌توانیم این نیایشها را که بیانگر ذهن و قلب ما بوده اند به خداوند تقدیم کنیم. اما بعضی مواقع باید آنها را مشخص کنیم. نیایشهایی وجود دارند که مناسب برای لحظات درخشان در زندگی ما می‌باشند که نمی‌توانیم آنها را به سادگی به عنوان عملی از روی اعتقاد به خود تکرار نماییم. هنگامی که از شک و تردید سرشار هستیم مسلماً نمی‌توانیم بگوییم: «خداوندا، قلب من آماده است، قلب من حاضر است». از این گونه نیایشها بسیار وجود دارند، و ما باید آنها را فقط قدری تغییر دهیم، تا بتوانیم با خدا در حقیقت و راستی سخن گوئیم. باید ما بین بیان اعتقاد راسخ و تغییر شکل دادن واقعیت فعلی خود تعادلی بیابیم. مهم است که بتوانیم با استفاده از این نیایشها خودمان را بیدار نموده یا به حیات بازگردانیم. زیرا زندگی از کلمه خدا نشئت می‌گیرد. درمواقع دلتنگی می‌توان دو چیز را توصیه کرد: هنگامی که احساس افسردگی و غم می‌کنیم می‌توانیم از متن کتاب مقدس شروع نماییم و هنوز هم بذر کلمه را بکاریم. شاید بیش از آنچه تصور می‌کنیم قادر به دریافت آن باشیم و میوه کلام را بیاوریم. ما باید متونی از کتاب مقدس را که معمولاً می‌دانیم انتخاب کنیم، متونی که بارها درباره آنها تفکر کرده و واکنش نشان داده ایم، که معنی عمیقی در زندگی ما دارند و همانند خمیرمایه ای که به خمیر اضافه می‌شود در ما پخش شده کار می‌کنند. باید دوباره آنها را بخوانیم مخصوصاً هنگامی که احساس عدم اشتیاق می‌نماییم. و از طریق آنها می‌توانیم نیایشی را تقدیم کنیم که شاید به نظر سرد و بی روح بیاید اما بیانگر حقیقت است. در هنگامی که خودمان را مجبور به نیایش می‌کنیم نباید فقط با متون کتاب مقدس نیایش کنیم. این



را به او معطوف نماییم بلکه باید با خودمان صحبت کنیم. ما باید هر کلمه از نیایش را به روح متروک و پریشان خودمان خطاب نموده با روح خود همانند مادری که فرزند ناخلفش را روی پاهایش می نشاند تا برای او قصه بگوید، رفتار کنیم. فرزند هم ابتدا به مادر توجهی نمی کند ولی بعد شروع به توجه به او می نماید. ما نیز باید به همین شیوه شروع کنیم و هر کلمه ای را فقط به خاطر معنی خاص خودش بگوییم، بدون توجه به اهمیت آن. ما در ابتدا کلمات را می گوییم و آنها را به سادگی با مغز خود درک می کنیم و سپس به قلب خود عرضه می نماییم، یک جمله یا قسمتی از یک جمله را شاید یک، دو یا سه بار تکرار می کنیم، می کوشیم تا آتشی که هنوز در ما زنده است و در زیر خاکسترها پنهان مانده را برافروزیم. نباید اراده خود را در تنگنا قرار دهیم بلکه باید اجازه دهیم که به آرامی استراحت کند. باید بتوانیم آسوده، نرم و انعطاف پذیر، نه بی تفاوت بلکه با روحیه ای تسلی پذیر باشیم. با هوشیاری گوش فرا دهیم و با هر آنچه که هنوز در ما زنده است به سخنان آشنا و به کلماتی که در بیابانها توسط قهرمانان نیایشی در زندگی در خدا ادا شده واکنش نشان دهیم. اگر به سادگی و بدون تلاش به این سخنان گوش فرادهیم، بدون این که به خستگی امان بیفزاییم، و سپس آنها را تکرار نموده سعی به جذب و درک اهمیت آنها کنیم اغلب این کلمات پس از مدتی شاید طولانی، ابتدا قلب و سپس اراده ما را بار دیگر زنده نموده ما را فعال و قادر به انجام نیایشی عالی می گردانند.

تحت چنین شرایطی، جسم که اغلب در زندگی نیایشی مزاحمی برای ماست، می تواند بی نهایت با ارزش شود. این جسم که عضوی از بدن مسیح است و با عهد مقدس تغذیه می شود می تواند روح ما را احیا نماید. زیرا جسم در زندگی درونی ما، در هر حرکتی از روح، محسوس یا غیر محسوس، نقشی فعال دارد، در هر احساسی، تفکری، هر عملی از روی اراده یا

می باید بر سکوت تو گریه کنم.  
شب زمستان جام پاک خود را به آسمان تقدیم می دارد.  
تاریکی.

من این جا هستم، دیگران جای دیگر، سکوت دست بردار نیست.  
ما ناخشنودیم. شیطان ما را از غربال خود عبور می دهد.  
ما هر دو در رنج و عذابیم و جاده ای بین ما وجود ندارد  
نه دستی و نه سخنی.

فقط شبی معمولی و غیر قابل بیان

هنگامی که نمی توانیم کار کنیم و محبت نیز ممکن نیست.

گوش فرا می دهیم، تنها هستیم و این مرا می ترساند.

من صدای او را می شنوم، گریه ای می شنوم.

احساس می کنم نسیمی ملایم موهای مرا پریشان می کند.

از آرواره حیوان وحشی، از مرگ، او را نجات ده.

بار دیگر مرگ را میان دندانهایم احساس می کنم.

دلیم به هم می خورد، نفسی تازه می کنم.

به تنهایی در چلیک شراب تلوتلو خوران انگورها را لگدکوب می کنم

تمام شب از دیوار تا به دیوار دیوانه وار می خندم.

آیا او که چشمان ما را ساخت مرا نخواهد دید؟

و او که گوشهای ما را ساخت مرا نخواهد شنید؟

من می دانم جایی که گناه بزرگ است، ترحم

تو حتی از آن هم بزرگتر است.

در ساعت پرنس این جهان، ما را از شر شریر

خلاصی ده.

هنگامی که به نظر، خدا غایب و آسمانها تهی می رسند نباید نیایشمان

شویم. سکوت خدا و سکوت شخصی و درونی خود ما. ابتدا سکوت خدا، که اغلب تحمل آن از رد شدن توسط او دشوارتر است، این همان سکوت عدم حضور است که قبلاً درباره اش صحبت کردیم. ثانیاً، سکوت انسان، که عمیق تر از گفتار است و در مشارکت نزدیکتری با خداوند از هر گفتگویی است. سکوت خدا در برابر نیایشهای ما می تواند برای مدت کوتاهی ادامه یابد یا این که ممکن است به نظر برسد که برای ابد ادامه دارد. مسیح در برابر نیایشهای زن کنعانی سکوت کرد و این عمل زن را هدایت نمود تا تمام ایمان و امید و محبت انسانی خود را به خداوند تقدیم دارد تا او حیطة ملکوت خود را به ورای قوم برگزیده بسط دهد. سکوت مسیح او را تحریک به واکنش نمود، و تا به اندازه توانایی خود رشد نماید. خدا ممکن است همین کار را با سکوتهای کوتاه یا طولانی تر با ما بکند تا بدین وسیله تمام قدرت و ایمان خود را گرد آورده به سوی رابطه ای عمیق تر با او هدایت شویم که در شرایط عادی برای ما ممکن نمی بود. اما گاهی این سکوت به طرز وحشت آوری برای ما نهایی است.

آلفرد دووینی (Alfred de Vigny) می گوید:

اگر، همان طوری که می خوانیم، پسرانسان

در آن باغ مقدس بانگ برآورد

و صدایش شنیده نشد،

اگر آسمان ما را برای مرگ رها می کند،

ما باید غیبت ناعادلانه خدا را رد کنیم

و سکوت را با سکوت جواب دهیم.

آیا این همان احساسی نیست که بسیاری از مسیحیان پس از مطالعه شرح درد و رنج عیسی در باغ جتسیمانی پیدا می کنند؟ و این سکوت برای ما مسئله ای است که باید حل کنیم، مشکل نیایشی که ظاهراً جوابی

تجربه ای برتر نیز دارای نقشی است. واکنش جسم دوگانه است. جسم نقش خود را در تلاش ما برای دسترسی به تمرکز ایفا نموده و خود را با اهداف آن تمرکز تطبیق می دهد. این به سادگی رخ نمی دهد بلکه قسمتهای مختلف بدن در موضوعات متفاوت مورد تمرکز درگیر هستند. تفکر یا احساس در مورد همان موضوع با خلوصی کمتر یا بیشتر به شیوه ای فعالانه تر یا کندتر قسمتهای مختلفی از بدن را درگیر می کند. فقط افراد رؤیایی نمی توانند استقرار یابند. آنها برحسب میل خود به اطراف می روند، بنا به گفته تئوفان منزوی (Theophanos the Recluse)، این گونه افراد «انبوهی نامرتب از حشرات» یا به سخن راماکریشنا (Ramakrishna) «میمونهایی که از شاخه ای به شاخه دیگری می پرند» هستند. به محض این که فکر یا احساسی غالب ما را درگیر می سازد تمام فعالیتهای فیزیکی ما در اطراف آن متمرکز گشته، سادگی و چسبندگی بیشتری به دست می آورند. حیطة آگاهی تنگ تر شده و فضایی فیزیکی از آگاهی و همراه با آن خصوصیات روانی را بیان می کند.

تقوای مقید، یا ریاضت شخصی تنها طریقی است که می توان نیایشی را در منتهای ثبات برپا داشت. نیایشهای ناگهانی و خودجوش که از حیرت یا درد و رنج زاییده می شوند شدیداً تحت تأثیر آن اتفاقات هستند. فقط نیایشی مولود از اعتقاد و اراده ای راسخ می تواند ما را در روی خدا قرار دهد و لاترین نیایش ثبات در کلیسای ارتدکس به نام نیایش عیسی خوانده می شود، بدین مضمون: «خداوند عیسی مسیح، پسر خدا، بر من ترحم فرما» □

## سکوت خدا و سکوت انسان

این رودرویی مابین خدا و ما در نیایشی استوار همیشه ما را به سکوت هدایت می کند. ما باید یاد بگیریم تا میان دو نوع سکوت تمایز قایل

درونی ماست، یا این که از هم اکنون تحت اختیار گرفته شده ایم و شراکت در عمل رهایی بخش مسیح به ما پیشنهاد گردیده است.

سکوت و غیبت خدا، اما همچنين سکوت و عدم حضور انسان. یک رودررویی، عمیق و کامل نبوده و به پری خود نخواهد رسید مگر این که دو طرف توانایی ساکت بودن در حضور یکدیگر را داشته باشند. تا زمانی که نیاز به کلمات و اعمال و شواهد ملموس داریم، این بدین معنی است که هنوز به آن عمق و پری مورد نظر نرسیده ایم. هنوز آن سکوت را که دو نفر را در صمیمیت مشترکشان در برمی گیرد تجربه نکرده ایم. این سکوتی است که به عمق می رود، به عمقی که بیشتر از آن که می دانستیم داریم، سکوتی درونی، جایی که با خدا ملاقات می کنیم و با خدا و در خدا با همسایه امان. در این حالت سکوت ما نیازی به کلمات نداریم تا با همدم خود احساس نزدیکی کنیم، تا با او در عمق وجودمان، در ورای خودمان در چیزی که ما را به هم پیوند می دهد مشارکت کنیم. در سکوتی به اندازه کافی عمیق می توانیم شروع به سخن گفتن کنیم، اما با احتیاط و دقت تا آن را با بی نظمی شلوغ کلماتمان نشکنیم. در این صورت تفکرات ما از اندیشمندانه خواهند بود. ذهن ما به جای این که در میان اشکال متفاوت تمایز قایل شود- همچنان که همیشه انجام می دهد- خواهد کوشید تا اشکال ساده و روشن را از اعماق قلبمان بیرون کشد. ذهن ما کار واقعی خود را انجام می دهد. او کسی را خدمت می کند که چیزی بزرگتر از آن را بیان می نماید. ما به اعماقی ماورای خودمان می نگریم و تلاش داریم چیزی را که با اعجاب و احترام یافته ایم بیان کنیم. چنین کلماتی اگر سعی نکنند تمامی تجربه را به ابتذال بکشانند یا خردمندانه کنند، سکوت را نخواهند شکست، بلکه آن را بیان خواهند کرد. جمله قابل توجهی از نویسنده ای عضو فرقه ای از راهبان متعصب در قرو وسطی وجود دارد که می گوید اگر

دریافت نمی کند. اگر انجیل را بخوانیم می بینیم که تنها نیایشی که خدا نشنید همان نیایش مسیح در باغ جتسیمانی بود. ما باید همیشه این را به خاطر داشته باشیم چون که بسیاری اوقات سعی می کنیم سکوت خدا را به عنوان عدم کفایت انسان یا خدا قلمداد نماییم. هرگاه می خواهیم از حیثیت خدا دفاع کنیم می گوییم ایمان من و یا ایمان تو آن قدر زیاد نبود که خدا توسط معجزه ای به ما جواب بدهد. هنگامی که ایمانی ضعیف داریم می گوییم، شاید خدا نمی توانسته پاسخ دهد به این دلیل که ناتوان یا بی تفاوت است. اما ما درباره نیایش خود مسیح که بدون جواب ماند چیزی برای گفتن نداریم. ایمان مسیح پسر خدا می باید کامل باشد. ما در محبت خدا برای او هیچ شک نداریم. آیا خود مسیح نمی گوید که پدرش می تواند دوازده لژیون فرشته را بفرستد تا او را نجات دهند؟ اگر مسیح ترک شده رها شد، برای این بود که خدا پیش بینی کرده بود که از این عمل به قیمت زندگی او حاصلی بهتر برای ما به دست خواهد آمد. در این نیایش و سایر نیایشهای انجیل می بینیم که یک نیایش هنگامی بدون نتیجه می ماند که توسط ایمان پشتیبانی نشده باشد. آیا شما آن آیتی را که در آنها گفته شده که مسیح در ناصره به علت بی ایمانی مردم نمی توانست هیچ عمل معجزه آسایی انجام دهد به یاد دارید؟ به محض این که ایمان یافت می شود، شرایط برای انجام معجزه فراهم می گردد، این ملکوت خداست که به قدرت خود می رسد. بدون اختلال، به سادگی و به این دلیل که او خداوند ملکوت خود است. مسیح با قدرت حکمرانی عمل می کند، به نیایشهای ما جواب می دهد، ما را یاری نموده نجات می بخشد. هنگامی که ایمان ما در او با استواری لنگر انداخته ما توانایی سهیم شدن در توجه او به دنیا را می یابیم، و در تنهایی او در برابر سکوت خدا شریک می گردیم. باید درک کنیم که سکوت خدا یا به معنی درخواستی از قدرتهای را کد

اما هرگز تجربه حضور خداوند را نداشته است. من که در آن زمان هنوز جوان بودم فوراً جواب ساده‌ای برای مشکل او یافتم: «چگونه خدا می‌تواند حتی یک کلمه میان صحبت‌های تو بیندازد اگر هرگز از صحبت کردن باز نمی‌ایستی؟ به او هم فرصتی بده، و قدری ساکت باش». زن پاسخ داد: «چگونه می‌توانم این کار را بکنم؟» آنگاه پندی چند به او دادم، نصیحتی که بعد از آن به دیگران نیز داده‌ام - به او گفتم که پس از صرف صبحانه اطاقش را مرتب کند و تا جای ممکن آن را محیطی مطبوع بگرداند و سپس در نقطه‌ای قرار بگیرد که بتواند تمام اطاق را زیر نظر داشته باشد و نیز از پنجره بتواند بیرون و همین‌طور آن شمایلها را که در مقابل هر یک از آنها چراغی نفتی قرار دارد ببیند: «بنشین و به مدت یک ربع ساعت در حضور خدا استراحت کن، ولی مواظب باش نیایش نکنی. تا حد ممکن ساکت باش و چون کار دیگری نمی‌توانی انجام دهی در حضور خدا شروع به بافندگی کن و بعد به من بگو که چه اتفاقی افتاد». پس از چند روز آن زن با خوشحالی نزد من آمد چون حضور خدا را احساس کرده بود. با کنجکاوای از او پرسیدم که چه اتفاقی افتاده و او به من گفت: «تمام کارهایی که گفته بودی کردم. در گوشه‌ای نشستم و در کمال آرامش و خونسردی به اطراف خود نگریدم و احساس کردم داشته که حق دارم برای اولین بار در طی سالها بی‌کار بنشینم و نیایش نکنم». او همچنین گفت که متوجه شده بود که اطاق او جایی آرام و مطبوع است. برای اولین بار آن را به دقت نگاه کرده بود. این دیداری مابین او و جایی بوده که سالها در آن زندگی می‌کرده بدون آن که آن را دیده باشد. سپس متوجه سکوت و آرامش اطراف خود شده، آرامشی که تیک تیک ساعت و برخورد ته میله‌های بافندگی به دسته‌صندلی بر آن تأکید می‌گذازدند. این صلح و آرامشی که بر محیط بیرون مستولی بود به مرور به درون او نیز رخنه نموده

مسیح کلمه خداست، پدر سکوت خلاقه است که می‌تواند کلمه‌ای را به وجود آورد که بیانی دقیق از خود اوست، بیانی کامل از او. ما چیزی از این را در لحظات سکوت خودمان احساس می‌کنیم. این سکوت گاهی همانند معجزه‌ای بر ما قرار می‌گیرد، همانند هدیه‌ای از خدا. اما بیشتر اوقات باید بیاموزیم تا در خودمان برای آن جایی باز کنیم. باید ایمان، استقامت، امید و نیز آرامش درونی داشته باشیم، آرامشی که پدران یونانی آن را hesychia خوانده‌اند. تفکر روحانی محتاج به این سکوت است که نه می‌تواند به عنوان فعال و نه راكد توصیف شود. این یک بیداری توأم با آرامش است. اما ما باید با تقوای روحی و جسمی این نیایش کامل را از سکوت درونی خود به دست آوریم. من در این باره فعلاً بیشتر بحث نمی‌کنم چون در کتب دیگر که در انتهای کتاب عنوان شده در این باره سخن رفته است □

### در جستجوی سکوت

ما سکوت را به روش انسانی و هم به طریق الهی جستجو می‌کنیم. باید هم آن را جستجو کنیم و هم امید به دست آوردن آن را به عنوان هدیه‌ای الهی داشته باشیم. جستجوی انسانی به طرز جالب توجهی در نوشته‌های قرون وسطی توسط لارنس (Fr. Laurence) توصیف شده که درباره‌ی تمرین حضور خداست. به طریقی بسیار متواضعانه تر مایل هستم برای شما داستان پیرزنی را بیان کنم که سالها به نیایش خود ادامه داده بود بدون این که هرگز حضور خدا را درک کند تا این که بالاخره آن را در سکوت یافت. من کمی بعد از دستگذاری به سمت کشیشی به خانه سالمندان فرستاده شدم تا به اتفاق آنها مراسم جشن کریسمس را برگزار نمایم. زنی سالخورده نزد من آمده گفت که او سالهاست که دائماً نیایش عیسی را تکرار می‌کند

می‌شود. نیایشهایی که از درون درد و رنج انسانی منشأ می‌گیرند ما را به قلب راز خدا هدایت می‌کنند. در ابتدا ما دردمندان از رنجهای دنیوی آگاه می‌شویم، سپس به موازات استمرار در نیایش، از حضور خدا بیشتر مطلع می‌گردیم و لحظه‌ای فرا می‌رسد که دیگر دید خود را نسبت به دنیا از دست می‌دهیم و به اعماق خدا منتقل می‌گردیم. با استراحت، سکوت، آرامش و سپس در قلب راز محبت، بار دیگر آنهایی را که برایشان احساس شفقت و همدردی کرده بودیم می‌یابیم. روح محبت، روح خدا به درون ما می‌آید و ما را به سوی زمین هدایت می‌کند. اما اینک درگیریهای دنیوی ما با تعمق درباره‌ی خدای زنده، خدای محبت در هم آمیخته است.

این سکوت ما را به دیداری با خدا در ایمانی ساده و پاک هدایت می‌کند، به چیزی که گاهی «نیایش توجه ساده» خوانده می‌شود، که به زیبایی توسط دهقان ساده‌ای از اهالی آرس (Ars) بیان گردیده. هنگامی که کشیش مقدسش از او پرسید که در طول ساعاتی که در کلیسا در سکوت می‌نشیند و حتی با دانه‌های تسبیح بازی نمی‌کند به چه کاری مشغول است، جواب داد «من به او نگاه می‌کنم و او به من و ما هر دو با هم خوشحالیم». اما این نیایش توجه و حرمت ساده فقط یک نیایش نیست بلکه قدرتی تبدیل‌کننده می‌باشد. در کتابی از آلفونس شاتوبریان، جملات ذیل در وصف نیایش همراه با تعمق و توجه ساده یافت می‌شود، او شرح می‌دهد که چگونه این نیایش طفلی را که به دلخواه خود نه فقط از درون بلکه از برون نیز این چنین نیایش کرد، دگرگون ساخت:

«در بالای دهکده‌ای کوچک در کوهستان تخته سنگ عظیمی از گرانبه‌ترین قرار داشت. برحسب اتفاق و به طور طبیعی نقش چهره بزرگی از انسان روی آن تخته سنگ حک شده بود. این چهره بر تمام محیط اطراف خود تسلط داشت زیرا نه فقط بسیار بزرگ بود بلکه حالتی

و او را کاملاً در بر گرفته بود. سکوت او را از خودش خارج نموده به درون سکوتی بسیار غنی تر برده بود، سکوتی که فقط عدم حضور صدا نبود بلکه در خود غنی بوده و در مرکز آن او توانسته بود حضور خدا را بیابد. او با احساس نمودن این حضور چنان تحت تأثیر قرار گرفته که از اعماق این سکوت شروع به نیایش کرده بود، نه به صورت سیلی از کلمات و گردبادی از افکار بلکه صحبتی ملایم و لطیف که هر کلمه آن را از این سکوت دریافت کرده و به خدا تقدیم داشته بود. به طور ناخودآگاه نیایش او بیانی از آرامش درونی و بخشی از سکوت خدا شده بود که او احساس می‌کرد. این شیوه‌ای آسان است برای هر کس که بخواهد آن را امتحان کند. البته این بدان معنی است که باید با گردباد افکار، تردید قلبی، ناآرامی و بی‌تابی جسم و تزلزل اراده مجادله و ستیز نمود. تمرینات زیادی بر پایه ریاضت کشیدن و روانشناسی وجود دارند، اما حتی بدون اینها نیز می‌توان به سادگی و فقط با رها کردن خود در حضور خدا و فرو رفتن در عمق سکوت به پیشرفتهای قابل توجهی دست یافت.

گاهی اوقات این سکوت که از طرف خدا بر ما قرار می‌گیرد حتی از این هم ساده تر است. بدون هیچ گونه هشدار قبلی ناگهان خودمان را در سکوت و استراحت در خدا می‌یابیم. نیایش کردن برای دیگران ریختن خون خود و دادن خودمان تا به حد همدردی و شفقت است. اما نیایش کردن برای دیگران رفتن به راه مسیح نیز هست، تبدیل شدن به بیانی از شفاعت او، متحد شدن با او در نیایش وی و در تجسم او به صورت انسان. ما آن ناله‌های غیرقابل توصیف روح القدس را در قلبهایمان تجربه می‌کنیم. هر چقدر که احساس دلسوزی ما بزرگتر باشد همان قدر بیشتر خود را با کسانی که برایشان نیایش می‌کنیم از طریق شفقت، هم‌هویت احساس می‌کنیم و به همین نسبت مشارکت ما با خدای بخشنده کاملتر

## نیایش و همسایه ما

با این مبحث به آخرین نکته از تفکراتمان در مورد این رود رویی می‌رسیم، برخوردی با اجتماع بشری، اجتماعی که به دو صورت متفاوت به سوی ما می‌آید: یکی اجتماع غیرمذهبی یا تمامیت دنیای انسانهای اطراف ما، که ما هم جزئی از آن هستیم و دیگری جماعت کلیسایی که به همین گونه ما نیز جزء آن هستیم. در اجتماع دنیوی و غیرمذهبی مسیحیان باید نشانگر حضور مسیح باشند، و این به معنی تعهد کامل عمل اساسی روند نجات، تجسم کلمه خدا به صورت انسان است. عملی که توسط آن خدای فوق همه چیز به اختیار یکی از ما می‌گردد و برای همیشه با ما درگیر می‌شود. مسیحیان نیز باید به همین شیوه درگیر شوند. آیا مسیح نفرموده «همان طوری که پدر مرا فرستاد به همین شکل من شما را می‌فرستم»؟ آیا او اضافه نمود که ما را همانند گوسفندی به میان گرگها می‌فرستد؟ آیا نفرمود که ما باید در این جهان باشیم اما از این جهان نباشیم؟ این فرمایشات ما را موظف می‌سازد که با دنیا به عنوان یک کل و با هر فرد بشر در اجتماع به طور شخصی اما به شیوه‌ای جدید در برابر نظر خدا و در او ملاقات کنیم. و مضافاً هر چیزی را به شیوه‌ای جدید، به شکل خداوندی که نیامد تا جهان را داوری نماید بلکه تا آن را نجات بخشد داوری نماییم، به شیوه‌ی خدایی که جهان را این قدر محبت نمود که تنها پسر خود را برای نجات آن داد. در انجیل تفاوتی اساسی در خصوص ارزشها در ملاقات ما بین خدا و انسان وجود دارد. نه اینکه بد و خوب معنی خود را از دست داده باشند، بلکه به شرارت به دیده‌ی یک زخم، یک مرض که همسایه ما را آزار می‌دهد و از طریق او همه ما در رنج و زحمتیم نگاه کرده می‌شود. ما می‌توانیم از شرارت متنفر باشیم و همسایه خود را دوست بداریم، حتی تا به مرگ. یک اسقف شهید روسی گفته است که برای مسیحیان این امتیاز

شاهانه داشت. در زیر آن، دهکده همانند یک بادبادک کوچک یا آشیانه شاهین به نظر می‌آمد. اهالی دهکده باور داشتند که روزی مردی نیکوکار که دقیقاً قیافه اش همانند همین چهره حک شده روی تخته سنگ خواهد بود به اجتماع کوچک آنها خواهد آمد تا فضایل خود را به کار بسته و اعمال نیک بسیاری انجام دهد.

این صحبت آنها در طول شبهای دراز به فرزندانشان بود تا به آنها بیداری خاطرات شیرین گذشته‌ها را تعلیم دهند و به بیماران نیز امید ببخشند. در آن جا پسر بچه کوچکی بود که این داستان را شنیده و چنان مجذوب آن شده بود که دیگر از فکر کردن درباره آن و خیره شدن به چهره روی سنگ دست بر نمی‌داشت. او اغلب در آستانه در کلبه می‌نشست و انگشت به دهان به آن چهره غول آسا که مشرف بر مردمی بود که در پایین آن زندگی می‌کردند، خیره می‌شد. او در وسط بازیهای کودکانه اش می‌ایستاد و به وعده‌های عالی در این باره می‌اندیشید. این قهرمان چه گنجهایی برای آنها خواهد آورد؟ او به مرور بیشتر و بیشتر به این چهره حجاری شده وابسته می‌شد و به همین سان به آرامی به شباهت کامل آن درآمده، رشد می‌کرد.

تمام ایام کودکی او این گونه طی شد... روزی هنگامی که از میدان وسط دهکده عبور می‌کرد دوستان و همسایگان با حیرت زیاد به او نگاه کردند چون آن کسی را که سنت باستانی آنها از او یاد کرده بود، اینک در جمع خود می‌دیدند.»

مثال سیلوانوس راهب نیز به ما نشان می‌دهد که نیایش هم خدا و انسان، هم انسان و خدا را به ما می‌دهد. همان طوری که در ابتدا نیز گفته شد، این رؤیای عمیق از چیزها دانشی درباره تمام حقایق و همه همسایه‌های مرئی و نامرئی به ما ارائه می‌نماید □

از خدا بیگانه می کند به حضور او می آوریم. نیایشهای ما عملی کهناتی هستند. باید خودخواهی خودمان را قربانی کنیم. ما کهناتی شاهانه هستیم که دعوت شده ایم تا همه چیز را تقدیس نماییم. ما شرارت را چون می بینیم محکوم می کنیم اما کننده شرارت برادر ماست و ما باید برای او نیایش کرده، زندگی کنیم و حتی بمیریم. این معنی شفاعت است که بعداً درباره آن بحث خواهیم نمود.

ما خدا را در مسیح و در جامعه کلیسا می یابیم. برخورد حقیقی مسیحی دربرگیرنده دنیای مرئی با هر دو چهره بیرونی و درونی آن، و خدای این جهان با تمام واقعیت نادیدنی آن نیز هست. ملاقات مسیحی می باید دربرگیرنده تمام جهان هستی باشد. بی ایمانان دنیای نامرئی را نمی بینند. متأسفانه مسیحیان نیز گاهی نسبت به دنیای مرئی کور هستند و این را یک فضیلت می دانند. کل جامعه بشری با تمامی مشکلات آن، تمامی آینده آن، موقت و گذرا و هم جاویدان، باید مورد توجه مسیحیان باشد. نیایش مسیحی می باید به اندازه کافی وسعت داشته باشد تا تمام اینها را دربرگیرد. اگر بیشتر به یاد آوریم که هرچیزی اهمیت دارد، هیچ چیز کفر نیست، مگر این که ما با نفی قدوسیتش آن را بدین شکل درآورده باشیم، در نیایشهایمان حواس پرتیهای کمتری خواهیم داشت. دنیا می تواند توجه ما را در نیایشهایمان از خدا دور کند. اما هنگامی که درباره چیزی نگران هستیم و نمی توانیم در سکوت با خدا روبه رو شویم، اغلب به اشتباه سعی می کنیم نگرانیهایمان را از ذهن خود دور سازیم، درست مثل این که آنها سدی میان ما و خدا هستند. هنگامی که در حضور خدا هستیم اشتباه است که اجازه دهیم چیزی یا مطلبی فکر و توجه ما را به خود معطوف کند. به عقیده من ما باید هنگام روبه رو شدن با خدا نگرانیهای خودمان را با او تقسیم کنیم نه این که آنها را به کناری بزنیم. باید آنها را با تمام جزئیات با دقت و آرامش به حضور خدا ببریم همانند مادری که فرزندش را نزد

بزرگی است که به عنوان شهید بمیرند زیرا فقط شهید می تواند در روز داوری در برابر خدا بایستد و برای تعاقب کنندگان خود طلب آمرزش نموده بگوید: «خداوندا، در نام تو و به پیروی از نمونه تو من آنها را عفو کردم. از آنها دیگر بازخواست مکن». این دگرگونی ارزشها تحت تأثیر راز صلیب قرار دارد، مرگ بی گناه به خاطر گناهکار. روی تپه جلجتا ما سه صلیب می بینیم، دو دزد و پسر خدا که انسان شده. آن دزد در سمت چپ عیسی برحسب ارزشهای انسانی داوری می شود- اگر عدالت بشری مرتکب جنایت مصلوب شدن بی گناهی شده، دیگر حق ندارد عدالت نامیده شود. تبهکار می تواند درخواست رسیدگی مجدد نماید، دشنام دهد، یا آن داوری را نفی نماید، اما او به هر حال در حالت طغیان خواهد مرد. آن دزد در سمت راست عیسی درمی یابد که عدالت انسانی می تواند ناعادلانه به اجرا درآمده و بی گناهی را محکوم نماید، همان گونه که گناهکاران را محکوم می کند. او رنج و عذاب و محکومیت خود را می پذیرد زیرا که یک انسان بی گناه در کنار او در حال زجر کشیدن است. او به آرامش می رسد و با آن به فردوس می رود. از هنگام رنج و درد خداوند ما عیسی مسیح بر بالای صلیب، از هنگامی که خدای انسان شده به صورت تبهکاری ظاهر گشت، ما دیگر نمی توانیم با تبهکاران به همان شیوه ای که در دنیای باستان داوری می کردند رفتار کنیم، دیگر نمی توانیم به ادله و شهادت احساسات خود اعتماد داشته باشیم.

در برابر نظر خدا ما اعمالی را می بینیم که آنها را محکوم می کنیم و باید آماده باشیم تا جان خود را برای خطاکار نیز بدهیم. وقتی که قربانیان چنین اعمالی هستیم، قدرت مضاعفی دریافت می کنیم، قدرت الهی برای بخشش این خطاها اکنون و تا ابدآباد. این بدان معنی است که نیایش ما حالتی است که در آن ما تمام اتفاقاتی را که در جهان روی می دهد و ما را

## شفاعت

شفاعت بدین معنی نیست که خدا را متوجه کارهایی کنیم که فراموش کرده انجام دهد. بلکه قرار دادن خودمان در قلب وضعیت دشوار است. نمونه‌ای از زمان جنگ بزرگ و جنگهای داخلی روسیه برای شما می‌آورم. هنگامی که روسیه درگیر جنگی در خارج از مرزهایش و همزمان در درون مرزهایش بود در یک دهکده کوچک در ایالتی که تازه دست به دست گشته بود، زنی جوان حدود بیست و هفت ساله با دو فرزند کوچکش به دام افتاده بودند. همسر این زن عضو گروه مخالف بود. او که نتوانسته بود به موقع فرار کند پنهان شده بود تا شاید بدین طریق جان خود و دو فرزندش را نجات دهد. این زن یک شبانه روز را در وحشت زیاد سپری کرد و روز بعد هنگام غروب درب کلبه‌ای که در آن پنهان شده بود باز شد و زنی جوان، همسایه هم سن و سال او به درون کلبه آمد. او که زنی ساده بود و هیچ ویژگی خاصی در وی دیده نمی شد سؤال کرد: «آیا نام شما فلان و فلان است؟» مادر جوان با وحشت زیاد پاسخ داد: «بله». همسایه گفت: «محل اختفای شما کشف شده، آنها امشب برای تیرباران شما خواهند آمد. شما باید فرار کنید». مادر نگاهی به فرزندان خود کرد و گفت: «به کجا فرار کنم؟ چگونه می توانم با این دو طفل بگریزم. آنها نمی توانند به اندازه کافی سریع یا آن قدر دور بروند که گرفتار نشوم». این همسایه ناگهان به معنی واقعی کلمه تبدیل به همسایه مذکور در انجیل شد و به مادر جوان نزدیک گردیده با تبسمی گفت: «آنها به دنبال شما نخواهند گشت، زیرا من در این جا به جای شما باقی خواهم ماند». مادر جوان پاسخ داد: «اما آنها شما را اعدام خواهند کرد» و همسایه گفت: «بله، اما من که فرزندی ندارم. شما باید بروید». و مادر جوان دو فرزندش را رها نموده آن جا را ترک کرد. من این داستان را به عنوان داستان از خود گذشتگی

پزشکی معتمد می برد. باید به خدا بگوییم: «این تمام مطلبی است که در حال حاضر می توانم درباره آن با تو صحبت کنم. تو خودت همه چیز را می دانی به مشکل من نظر کن، آن را با درک خودت درک کن».

بنابراین هنگامی که موضوعی یا شخصی را به حضور خدا آورده ایم باید این قدرت را هم داشته باشیم که خودمان را از آن جدا کنیم. این کار محتاج داشتن ایمان است و آن سهولتی که با آن می توانیم خودمان را از مسؤولیتی آزاد نماییم، میزان ایمان ماست. اگر بتوانیم بگوییم: «خداوندا اینک همه چیز را به تو گفته ام، قلبم آرام است و می توانم در تو آرامش بیابم». آن وقت اگر قلب ما واقعاً در آرامش باشد و ذهنمان حقیقتاً از نگرانیها آزاد در این صورت ایمان ما نیز کامل خواهد بود. ما بار سنگین خودمان را در برابر پای خدا نهاده ایم و اینک این اوست که آن را بر شانه های سترگ خود حمل می کند. بیایید از داستان آن راهبی که در حال نیایش برای همسایگانش به مرور آگاهی خود را نسبت به دنیا از دست داد زیرا آن چنان در خدا غرق گردیده بود که در خدا بار دیگر تمام همسایگانش را بازیافت جرأت و شهامت بگیریم و ببینیم که دیدار با خداوند چقدر آسان است مخصوصاً هنگامی که آشوب زده باشیم. در اقدامی واقعاً مهربانانه تمام مشکلاتمان را به حضور او عرضه کنیم، نه در خودخواهی و تکبر، زیرا او خدای تاریخ و آفریننده ماست و به این دلیل به معنی کامل و بسیار دردناک آن انسان گردید تا در غنای بی حد و فقر بی پایان این کلمه ما را نجات بخشد و به سوی خدا باز آورد. باید با نیایشی از روی همدردی در گرفتاریهای انسانها شریک گردیم، همان کاری که مسیح با تن گیری خود انجام داد. باید در اعمالی سهیم شویم که نیایش ما را حمایت نموده آن را واقعی می گردانند. نیایش بدون عمل دروغی بیش نیست. این اساسی ترین طبیعت و ذات شفاعت است □



کافی است حیاط خلوت منزل قیافا را به یاد آوریم. پطرس آن صخره، آن مرد قوی که به مسیح گفته بود که اگر تمام دنیا هم او را انکار کند او هرگز چنین نخواهد کرد، که برای او با رغبت خواهد مرد، با دختر خدمتکاری روبه رو می شود و کافی است که آن دختر فقط بگوید: «تو هم با او بودی» و پطرس فوراً جواب دهد: «من آن مرد را هرگز نمی شناسم». پطرس دو بار دیگر مسیح را انکار کرد و مسیح برگشته نگاهی به او انداخت. ناتالی هم می توانست تسلیم شود و بگوید «من نخواهم مرد، من فرار خواهم کرد». اما او این کار را نکرد. این زن جوان حدود سی ساله در مسیح استوار برجای ماند، درحالی که پطرس در او لغزش خورده بود.

آن زن جوان هم می باید اندیشیده باشد که مرگ او شاید بیهوده نیست. بسیار عالی است که برای نجات مادری با دو فرزندش بمیریم ولی اگر آن زن هم اکنون دستگیر و کشته شده باشد چه؟ به یاد بیاورید مردی را که از همه آنانی که از زن زاییده شده اند بزرگتر بود- یحیی تعمید دهنده را. او در اواخر زندگیش هنگامی که مرگش نیز نزدیک بود، یحیی قدیس، تعمید دهنده، دو نفر از شاگردانش را فرستاد تا از مسیح سؤال کنند: «آیا تو همان کسی هستی که باید بیاید یا این که باید در انتظار کسی دیگر باشیم؟». چقدر در این سؤال که به نظر ساده می آید بار درد و رنج مشاهده می شود. او می باید بزودی می مرد زیرا که پیشرو و منادی بود، پیامبری که مسیح را تعمید داد و درست قبل از مرگش شک بر او مستولی گردیده بود. «اگر اشتباه کرده باشم چی؟ اگر آن کسی که دوباره اش نبوت کرده ام هنوز نیامده باشد، و آن کسی که من بر او شهادت دادم اشتباه بوده باشد چی؟». در آن صورت زندگی دشوار او در بیابان چیزی جز پوچی نبود. او را صدای ندا دهنده در بیابان لقب داده بودند، نه پیامبری که در نام خدا سخن می گوید بلکه صدای خدا که از طریق او سخن می گوید زیرا که او

تعریف نمی کنم. مایلم روی بعضی نکات آن که در مسیح معنی شاخصی می دهد تأکید نمایم، تا از طریق صلیب ما را به ایده رستاخیز و زندگی او که از ما بزرگتر است در آنهایی که کوچکترند هدایت کند □

## ناتالی در مسیح

مادر رفت و دختر جوان به جای او باقی ماند. نام او ناتالی بود. من سعی نمی کنم مجسم کنم که آن شب چه اتفاقاتی روی داد. فقط مایلم روی چند شباهت تأکید گذارم. شب فرا می رسد، یک شب پاییزی که رفته رفته سردتر، نمناکتر و تاریکتر می شود. این زن جوان، تنهاست و هیچ انتظاری جز مرگ ندارد. مرگی که با آن روبه روست و باید آن را تحمل کند و هیچ علتی هم برایش متصور نیست. او جوان و سالم است و آنها در تعقیب او نیستند. درختستان زیتون را به یاد آورید در تاریکی آن جا هم مردی بود، او هم جوان بود، در اوایل سی سالگی، که دوستان و همراهانش همگی در خواب بودند، و او نیز در انتظار مرگ، در انتظار آنها که به سراغ او بیایند زیرا او نیز مرگ را به عوض ما پذیرا شده بود. ما داستان آن را در انجیل می دانیم، درد و رنج او، فغان او به سوی پدر، عرقهای خونین او. و می دانیم هنگامی که او دیگر تحمل آن تنهایی را نداشت به طرف شاگردانش رفت تا ببیند که آیا آنها هم با او بیدار هستند، و بعد دوباره بازگشت تا با مرگ روبه رو شود، مرگی به خاطر دیگران. این غیرممکن و چرند بود. این اولین صحنه است، ناتالی در مسیح.

ناتالی هم می باید بارها به طرف درب خانه رفته و شاید با خود اندیشیده باشد: «فقط کافی است آن را به عقب هل داده باز کنم و دیگر «آن زن» نخواهم بود بلکه دوباره ناتالی خواهم شد که محکوم به مرگ نیست.» اما او از منزل بیرون نرفت. می توانیم وحشت او را مجسم کنیم،

## شفاعت مسیح

این داستان بشری بیانگر مطلب بسیار مهمی درباره نجات است. واقعیت دشوار میانجیگری و شفاعت را برملا می‌سازد. ما اغلب وساطت می‌کنیم. به خاطر بخشش و محبت برای نیازمندان به حضور خدا استغاثه می‌نماییم. اما شفاعت چیزی بیش از اینهاست. این واژه در زبان لاتین به معنی «قدم برداشتن» است بدین ترتیب که در وسط ماجرا قرار می‌گیریم، همانند کسی که بین دو شخص که در شرف آغاز زد و خورد هستند می‌ایستد. اولین تصویری که به ذهن ما خطور می‌کند مربوط به کتاب ایوب باب نهم است، جایی که این مرد که این قدر متحمل بدبختی و درد و رنج شده می‌گوید: «کجاست آن شخصی که میان من و داووم بایستد؟» کجاست آن مرد با شهامت که میان خدا و مخلوق بیچاره‌اش بایستد تا آنها را از هم جدا کرده و بار دیگر آشتی دهد. آنها را از ضدیتی که نسبت به یکدیگر دارند، که هر کدام را زندانی آن دیگری می‌سازد، جدا نموده و با هم در آن آزادی هماهنگی تجدید شده متحد سازد. این مرد مسیح است، مسیحی که خداست، آن کلمه تن گرفته، که قدم برمی‌دارد تا میان انسان سقوط کرده و خدا قرار گیرد. او همدوش با خداست و همدوش با انسان. یکی با خدا زیرا که خداست، یکی با انسان زیرا انسان است و آماده تا نتایج محبت الهی خود را بر جسم انسانی خود بپذیرد. این شفاعت است و معنی قدم برداشتن و به درون ماجرا رفتن، برای همیشه، برای تمام ابدیت رفتن همین است. زیرا مسیحی که از یک باکره متولد شد هم آن شخصی است که بر روی صلیب مرد و هم آن کسی که از مردگان قیام کرد و با صعودش جسم انسانی خود را به قلب راز تثلیث اقدس برد. در مثال ناتالی دیدیم که مسیح واقعاً راه است. راه به سوی حیات، موجودیت مسیحی، تنها واقعیت انسانی و الهی. او راه به سوی حیات

کاملاً با آن صدا هم هویت شده بود. اینک او نزدیک به مرگ قرار داشت و اگر عیسی ناصری واقعاً همان شخص موعود بود، پس همه رنجها ارزش آن را داشتند. اما اگر او نباشد، آن وقت خود خدا او را فریب داده بود. و همانند ناتالی در مخفیگاهش، پیامبر جوابی دریافت نکرد یا بهتر بگوییم جواب پیامبرگونه‌ای دریافت کرد: «برو و به یحیی تمام چیزهایی را که خود دیده‌ای بگو، که چگونه کورها می‌بینند، لنگان راه می‌روند و به مسکینان بشارت داده می‌شود. متبارک است کسی که در من لغزش نخورد». او در زندان می‌باید با گذشته، حال و با مرگش به تنهایی روبه‌رو شود. ناتالی نیز جوابی دریافت نکرد. می‌توانستم اکنون به او بگویم که آن مادر نجات یافت. و فرزندانش حالا بیش از پنجاه سال سن دارند. می‌توانستم به او مطالب دیگری نیز بگویم، اما او هرگز ندانست. او را در همان شب اعدام کردند. اما در شفاعت چیز دیگری هم در کنار از خودگذشتگی وجود دارد. همانند صلیب و باغ جتسیمانی، و نیز رستاخیز. رستاخیزی که با سهم ما از راز مسیح منطبق است، اما به همین طور در کوچکی انسانیت ما. شما آن آیه از رساله پولس قدیس را حتماً به یاد می‌آورید که می‌گوید: «زندگی می‌کنم، اما نه من، بلکه مسیح در من». گاهی ممکن است در حیرت بیفتیم که معنای واقعی این کلمات دقیقاً چیست. آن زن جوان و فرزندانش فقط یک چیز را می‌دانستند، که از این به بعد زندگی عاریه‌ای دارند. زندگی خود آنها با ناتالی مرده، و او از طریق آنها اینک به زندگی خود ادامه می‌دهد. آنها زندگی می‌کنند برای این که او مرد. او مرگ آنها را بر خود گرفت، و حیات خود را به آنها داد. آنها با حیاتی زیست می‌کنند که به ناتالی تعلق دارد □

زاییده‌ای؟ آیا بدین دلیل که تو نزدیکترین فرد منسوب به من هستی؟ اگر این دلیل آن است، هیچ کاری نمی‌توانم بکنم، زیرا ملکوت هنوز فرانسیده است.» و مریم به جای این که به او پاسخی بدهد ملکوت را با نشان دادن این که به او ایمان کامل دارد آغاز می‌کند. کلماتی که او از همان ابتدا تاکنون در قلبش در حال سنجش بوده اینک میوه آورده و او را آن طوری که هست می‌بیند. پس اینک شرایط برای ملکوت آماده است. خداوند حاضر است زیرا مریم خود را به او داده، کاملاً و با ایمان مطلق. او اینک می‌تواند آزادانه عمل نماید بدون این که طبیعت را مجبور کند، زیرا که در قلمرو خود می‌باشد. بنابراین او اولین معجزه انجیل را به ظهور می‌رساند.

ما هم می‌توانیم تحت همان شرایطی قرار بگیریم که مریم قرار دارد. ما نیز می‌توانیم کاری کنیم که ملکوت خدا بیاید، در هر جایی که هستیم با وجود بی‌ایمانی افرادی که با آنها هستیم. فقط با ایمان ساده و کامل به خداوند می‌توانیم نشان دهیم که فرزندان ملکوت هستیم. این عمل بسیار مهم شفاعت است. این حقیقت که ما هم در چنان وضعیتی قرار می‌گیریم آن را کاملاً تغییر می‌دهد زیرا خدا نیز از طریق ایمان با ما هست. هر جا که هستیم، در منزل، با خانواده، با دوستان، هنگامی که مجادله‌ای در شرف آغاز است، در محل کار، یا به سادگی در درون مترو، در خیابان، یا در قطار می‌توانیم خودمان را جمع و جور کرده بگوییم: «خداوندا، من به تو ایمان دارم. بیا و با ما باش.» با این عمل ایمان، در تعمقی در نیایش که محتاج دیده شدن نیست، می‌توانیم نزد خدا شفاعت کنیم، خدایی که حضورش را به ما وعده داده است، هرگاه از او تقاضا کنیم. گاهی اوقات کلماتی برای گفتن نداریم، گاهی حتی نمی‌دانیم چگونه باید خردمندانه عمل کنیم، اما همیشه می‌توانیم از خدا خواهش کنیم که بیاید و حضور داشته باشد. در آن صورت خواهیم دید که آتمسفر چقدر تغییر می‌کند، مجادله‌ها پایان می‌یابد و آرامش برقرار می‌شود. این حالت

است، حیاتی به کمال و زیاده‌تر از آن که ابدیت را به بهای صلیب خود می‌بخشد به آن کسی که آن را زیست می‌کند و به آنهایی که در کنار او هستند. این پیروزی شهید است، پیروزی ناتوان بر توانمند، پیروزی آسیب‌پذیران، محبت بشری و الهی بر آنچه که غیرقابل فتح است، تنفر که خود را درمانده می‌سازد و فقط یک فرصت دارد □

### تصویر مادر عیسی

در کنار جانفشانی قهرمانانه نائالی ما نیز به نحوی دیگر نسبت به جهان موظف هستیم، به سادگی با حضور خود. مسیح فرمود: «شما در این جهان هستید اما از این جهان نیستید». فکر می‌کنم که بهترین شکل نمایش این داستان مریم مادر عیسی در قانای جلیل باشد. تعدادی افراد فروتن و ساده جشن عروسی به راه انداخته‌اند، آنها مردمان درستکار و خوبی هستند و مسیح را به جشن عروسی خود دعوت کرده‌اند و او این دعوت را پذیرفته است. مادر او هم در آن جاست همین‌طور شاگردانش. وقتی در میانه جشن عروسی شراب تمام می‌شود. زمزمه‌های حاکی از ناخرسندی حضار به گوش می‌رسد. مریم می‌گوید: «آنها دیگر شراب ندارند». مسیح پاسخ می‌دهد: «زن، این جا میان من و تو چیست؟ وقت من هنوز فرا نرسیده». مریم به جای این که به پسرش بگوید که او مادر اوست و زمان برای مهربانی و همدردی همیشه حاضر است، می‌گوید: آنچه که به شما می‌گوید، انجام دهید.» و مسیح برخلاف آنچه هم‌اکنون گفته، آب را برکت می‌دهد و آن را تبدیل به شراب ملکوت خود می‌کند. چگونه باید ما این گفتگو را درک کنیم و تضاد مابین گفته‌ها و عملکرد مسیح را بفهمیم؟ آیا آنچه که مسیح به مادرش گفته بدین معنی نیست که «چه نسبتی این حق را به تو می‌دهد که این گونه به سراغ من بیایی؟ آیا چون تو مادر طبیعی من هستی که مرا

درد و رنج و نیاز فریاد برمی آورد. در جنبه های دیگرش، به آسانی در راه نیست بلکه به مقصد رسیده است. خدا با اوست و آرامش او می باشد. طبیعت دشواری دارد که هم در گناهکارانی که در جستجوی نجات هستند و هم در کلمهٔ مجسم شده آشکار گردیده، در او که خدای حقیقی و انسان حقیقی بود. او که میزان کامل انسانیت یعنی معبد روح القدس را به ما می دهد. روح القدس که ما را عضوی از بدن مسیح می سازد. مسیح کامل که روزی آن خواهیم بود، در جملهٔ گستاخانهٔ یکی از پدران کلیسا «یکتا پسر در یکتا پسر». روح القدس که روح خداست به ما می آموزد که پدر کلمه را، پدر خود بنامیم.

کلیسا جسمی اسرارآمیز است که در آن ما توسط روح القدس آن می شویم که مسیح است، همان گونه که او تبدیل به آن چیزی شد که ما هستیم. در کلیسا زندگی ما با مسیح در خدا پنهان است. بعدی از کلیسا که آن را به طور خاصی از دنیا متفاوت می سازد بعد آخرت است و از هم اکنون به زمانهای آینده تعلق دارد. بدین دلیل است که روح خدا در حیات کلیسا حاضر است، که ما او را در مراسم نیایشی عشای ربانی مخاطب قرار می دهیم. ملکوت هم اینک این جاست و در آن همه چیز به کمال خواهد رسید. خداوند کل در کل است همان گونه که او هم اینک در نان و شراب یافت می شود. و به این دلیل است که کلیسا مطالبی را می داند نه در حالت غم زده فعلی آنها بلکه در پری نهایی، و می تواند از درون این دنیای غمگین و اغلب حیوان صفت برای تمام چیزها شکرگزاری کند. کلیسا برای به انجام رسیدن نهایی آنها شکرگزار است، نه به خاطر وضعیت فعلی چیزها که برای دنیا و برای خدا غیرقابل بخشایش است. ما باید قادر باشیم تا از درون تجربهٔ خودمان رو به سوی خداوند نموده بگوییم: «خداوند، تو در تمام اعمال عادل هستی، حق با تو است». کلیسا فقط به این دلیل این کار را می تواند بکند که در رؤیای آخرت قرار دارد. کلیسا فقط دنیای تیره

کوچکی از شفاعت نیست، گرچه به مراتب از یک از خودگذشتگی بزرگ کمتر دیدنی است. ما در این حالت بار دیگر می بینیم که تعمق و اقدام، جدانشدنی هستند به عبارت دیگر عمل مسیحی بدون تعمق و تفکر روحانی غیر ممکن است. ما همچنین می بینیم که چگونه چنین تعمقی فقط رؤیای خدا به تنهایی نیست، بلکه تجسمی عمیق از هر چیزی که می تواند ما را قادر سازد تا معنی ابدی آن را درک کنیم. تعمق روحانی رؤیایی از خدا به تنهایی نیست بلکه از جهان در خدا □

### کلیسا يك راز رو در رویی است

در درون کل جامعهٔ انسانی، جامعه ای وجود دارد که قادر است دعوت برتر الهی ما را درک کند، این جامعه کلیساست، گروهی منتخب که اعضای آن برای برخورداری از امتیازات انتخاب نشده اند بلکه برای انجام وظیفه. مسیح به ما فرمود که ما را همانند گوسفندان به میان گرگها می فرستد. او به ما دستور داد تا برویم. در شب رستاخیزش فرمود که همان طور که پدرش او را فرستاده، او نیز ما را می فرستد. به ما فرمود که ما در حکم مستعمره ای آسمانی بر روی زمین هستیم، پیشگامان ملکوت خدا، سربازان لشکر خداوند برای آزادسازی جهان از قدرت شریر و مرگ. کلیسا را فقط از بیرون می توان توصیف نمود. در درون آن راز بودن با خدا، راز دیدار، حضور و مشارکت وجود دارد. این جامعه ای انسانی نیست که رو به سوی خدا آورده، مطیع خدا، گردآمده به دور خداوند. بلکه جسمی است زنده که هم انسانی و هم الهی می باشد. جنبه ای دیدنی دارد که ما هستیم و جنبه ای نادیدنی که خداست. و ما در خدا و خدا در ما. به جهتی کلیسا همچنان که قدیس افرم سریانی توصیف نموده جمع عادلان نیست بلکه گناهکارانی که در جهت توبه قدم برمی دارند. به سوی خدا در

حقیر خواهد بود. ما باید قادر باشیم بگوییم: «نگاه کن خداوندا، این شخص زندگی کرد و مرا وادار ساخت که او را دوست بدارم، او به من نمونه‌هایی داد تا به دنبالش باشم و من به دنبال او رفتم». روزی فرا خواهد رسید که قادر خواهیم بود بگوییم: «نیکوییهایی که شما در زندگی من می‌بینید متعلق به من نیست، او آنها را به من داده، بگذارید که این برای جلال او باشد، شاید هم برای بخشایش او». آیا آن نیایشی را که نشریهٔ (Sud Deutsche Zeitung) از مردی که در اردوگاه‌های نازیها می‌زیسته چاپ کرده بود را می‌دانید؟:

«صلح بر تمام مردانی که ارادهٔ شرور دارند. بگذارید انتقام‌گیری و تنبیه کردنها و کیفر دادنها تمام شود. تبهکاری بیش از حد بوده و مغز ما گنجایش درک آنها را ندارد. شهدای بیش از حدی داده شده... خداوندا درد و رنج آنها را با ترازوی عدالت خود نسنج، و نگذار که آنها در اتهامات خود استوار شوند و جبران مافات بخواهند. به شکلی دیگر جبران کن. به شکنجه‌گران، به جاسوسان و خائنین با شهادت و قدرت روح، با وقار و صبر و تحمل امتیاز بده. لبخندها و محبت آنها را، قلبهای شکستهٔ آنها که حتی در رویارویی با مرگ تسلیم نشدند، حتی در مواقع ضعف شدید... تمام اینها را خداوندا برای بخشش گناهان دشمنان آنها، به عنوان بهای پیروزی عدالت منظور فرما. فقط خوبیها و نه بدیها را منظور دار. و بگذار تا در فکر دشمنانمان بمانیم نه به عنوان قربانیها یا کابوسها بلکه به عنوان کسانی که به آنها کمک می‌کنند تا بر شرارت و تبهکاریهای خود غالب شوند. تمام اینها را ما برای آنها تقاضا می‌کنیم.»

زندگی هر کدام از ما در لحظهٔ مرگ بر روی این زمین و تولد دیگر در آسمان متوقف نمی‌شود. ما بر هر کسی که ببینیم مهری می‌زنیم. این

شده با گناه را نمی‌بیند بلکه دنیایی را می‌بیند که تبدیل شده، که در آن از هم اکنون رستاخیز و حیات جاودانی وجود دارد.

بدین دلیل است که کلیسا هیچ تفاوتی مابین زندگان و مردگان قایل نیست. خدا خدای مردگان نیست بلکه او خدای زندگان است. برای اوست که ما انسانها زنده هستیم و به همین گونه برای کلیسا. در این دورنمای آخرت می‌توانیم مرگ را به عنوان امیدی بزرگ و صبری توأم با شادی برای داوری ببینیم، همین‌طور آمدن مسیح را. ما می‌توانیم همراه با روح ساکن در کلیسا بگوییم: «خداوند عیسی، زود بیا». تاریخ ابدیت از نظر بحث آخرت‌شناسی و مراسم عشای ربانی یکی هستند. نیایشهای کلیسا نه تنها اعضای آن را دربر می‌گیرد بلکه از طریق آنها و به خاطر آنها، تمام جهان را. او تمام جهان را یک کلیسایی بالقوه می‌بیند. کلیسای کامل که برای او امیدوار است. و در کلیسا، درون مبحث آخرت همه چیز از هم اکنون به انجام رسیده یا در حال به انجام رسیدن است. ما رابطه‌ای زنده با جماعتی از قدیسن و گناهکاران، با تمام زندگان و مردگان داریم □

## زندگان و مردگان

نیایش کردن برای یک فرد مرده به چه مفهومی است؟ آیا در آن حال از خدا می‌خواهیم که ناعادلانه رفتار کند؟ مسلماً نه. اما ما با نیایشها شهادت می‌دهیم که آن مرده در پوچی و ناامیدی زیست نکرده، نشان می‌دهیم که با وجود تمام اعمال بی‌حاصلی که آنها در زندگی خود انجام داده‌اند، بذر نیکوکاری را نیز کاشته‌اند. ما برای آنها با محبت و شکرگزاری نیایش می‌کنیم و به یاد حضور آنها در میان خود هستیم. نیایشهای ما برای آنها باید با حیات خودمان تقویت شود. اگر در زندگی خود ثمره‌ای از آنچه که مردگان به ما آموخته بودند نیاوریم، نیایشهای ما برای ایشان در واقع بسیار

می توانیم این گونه به او نیایش کنیم:

«مادر، من پسر تو را کشتم، اگر تو مرا عفو کنی هیچ کس جرأت محکوم کردن مرا نخواهد داشت». این بیانگر ایمان ما به نیکوکاری اوست □

### نیایش حمد و مناجات

اینک باید چند کلمه ای هم درباره نیایشهای حمد و ثنا بگوییم. این نیایش که همیشه در کلیسا ادامه دارد، شاید به نظر برسد که دارای خودجوشی کافی نیست. در واقع ساختار خشک و غیرقابل انعطافی دارد زیرا هدف آن فقط بیان خودجوشی همگانی بشریت نیست بلکه همین طور برای تربیت است. و بیانی از زیباییهاست، اما نه فقط آن زیبایی حاضر بلکه آنچه که جهان می توانست باشد، آنچه که خدا می خواهد که باشد. ما می توانیم جزئیات زیادی را درباره مناجات در کلیسای ارتدکس مطرح کنیم: اعمال، شمایلها، قرائت انجیل. مناجات مدرسه ای برای روحانیت است، یک حالت و ملاقاتی با خدا و جهان در خداست. خودانگیزی خود را دارد که مافوق خودانگیزی هر کدام از اعضای آن می باشد. این خودانگیزی تقدیس یافته جامعه ای است که هم اکنون در خداوند به کمال رسیده است. در رسوم و آداب مذهبی، ما نه فقط از طریق کلمه و فیض نادیدنی آن با خدا روبه رو می شویم بلکه همچنین از طریق چیزهای دیدنی. آب تعمید تبدیل به آبهای اولیه حیات می شود و همین طور آن آبی که مسیح به زن سامری وعده داد. در نان و شراب که هم اکنون تبدیل به جسم و خون مسیح شده آن روز را که خدا کل در کل خواهد بود از پیش نشان می دهیم. در کلیسا ما با خدا و جهان در خدا روبه رو می شویم. فرد مسیحی باید با جهان با تمام غم زدگیهایش روبه رو شود و به آن همانند پسر خدا که انسان گردید خدمت کند. او باید به طور کامل در تجسم خدا

مسئولیت پس از مرگ نیز ادامه دارد، و زندگان با مردگانی که برایشان نیایش می کنند نسبت دارند. در مرگ، ما کاملاً به این دنیا تعلق نداریم، ولی مردگان در ما به تاریخ تعلق دارند. نیایش کردن برای مرده حیاتی و بیانگر تمامیت زندگی معمولی ماست □

### قدیسین

ما نه تنها برای افرادی خاص نیایش می کنیم بلکه همین طور به افراد خاص. ما به مریم و قدیسین نیایش می کنیم، اما به سوی آنها نیایش نمی کنیم که عدالت کامل خدا را با ملاطفت خود برگردانند. می دانیم که اراده خدا و آنها یکی است و این هماهنگی شامل تمام کارهای خیر زندگان و مردگان نیز می شود. اگر راست است که خدای ما خدای مردگان نیست بلکه زندگان، آیا در این صورت طبیعی نیست که به سوی کسانی که نمونه های درخشانی از ما بوده اند نیایش کنیم؟ ما می توانیم در میان قدیسین یکی را برگزینیم که به طور مخصوص ما را مجذوب خود می کند. ما تفاوت قاطعی مابین قدیسین و آنهایی که قدیس نیستند قایل نیستیم. بعضی از قدیسین را خدا به عنوان نمونه هایی برای تمام مسیحیان، جدا ساخته ولی این بدان معنی نیست که دیگران چنین نیستند. و این کاملاً به جاست که برای والدین مرحوم خود و دوستانمان بدون این که مرتکب کفر شده باشیم نیایش کنیم.

نیایشهای ما به مریم به طور خاص اهمیت دارند، زیرا او از هر انسان دیگر به مسیح نزدیکتر بود نه به این دلیل که مریم او را متولد ساخت، بلکه به این دلیل که مریم واقعاً برای او مادر بود، نه فقط از نظر فیزیکی بلکه از نظر روحانی. وقتی که به سوی او نیایش می کنیم باید به خاطر داشته باشیم که گناهان ما باعث مرگ مسیح بر روی صلیب شد و مریم مادر اوست. ما

به صورت انسان درگیر شود، این جزئی از انسان بودن است که در آن نیایشهای او به شفاعت و شفاعت او به قربانی بر روی تپه جلیجتا تبدیل می‌گردد.

ما بین رو در رویی وجدآمیز با خدا و حضور ما در این جهان تنشی وجود دارد. غیرممکن است که بتوانیم حیات خداوند را با تمامی پری آن زیست نماییم بدون این که با زندگی دنیوی قطع رابطه کنیم. شمعون، الهیدان جدید می‌گوید: «این نه برای کاملان بلکه برای نوایمانان اتفاق می‌افتد». حالت ایده‌آل، اتحاد کامل ما بین این دو است که در آن تمامیت انسان به صورت جسم، نفس و روح شرکت می‌کند، همانند خداوند ما عیسی مسیح و برخی قدیسین. نفس، جدا از دنیا و رها از تلاش و بی‌اطمینانی، به چنان قدرت و بی‌آلایشی می‌رسد که قبلاً برایش ناشناخته بوده، احساسی سوزان، پراشتهاب و پاک. نفس، جدا از احساسات و هیجانات قدرت و نور می‌یابد. هیجانات باعث کوری افکار می‌شوند، اما دور از آنها افکار بسیار واضح هستند کاملاً خودآگاه و آزاد، زیرا نفس هرگز انفعالی نیست با وجودی که از خود بزرگ بینی آزاد شده و خود را به خداوند تسلیم نموده- در تسلط کامل است و می‌تواند یا کاملاً ساکت بماند یا به طور فعالانه نیایش کند. گاهی کلمات این نیایشها به طور ناگهانی از درون قلب و ذهن برمی‌خیزند، گاهی نیز سکوتی عمیق حکمفرماست. او با تمام وجود خود در نوری که خدا نیافریده تعمق می‌کند، همین طور در رازهای این جهان و نفس و جسم خود.

تمام نیایشهای واقعی که با فروتنی و تسلیم به خدا ادا شده اند دیر یا زود توسط فیض روح القدس تشدید خواهند شد. این فیض پشتیبانی برای هر اقدام و بنا بر این برای هر چیزی در زندگی می‌شود. دیگر یک فعالیت نخواهد بود و تبدیل به خود ما خواهد شد. حضور کسی در ما که تمام چیزها را مملو می‌سازد و آنها را به سوی پری کامل خودشان هدایت می‌کند.

بخش دوم  
خداوندا با ما بمان

به قلم  
گئورگیس لوفبور

فهرست بخش دوم

۸۰	پیشگفتار: خداوندا با ما بمان
۸۳	فصل اول: تنها هرگز
۸۳	از دست دادن خود
۸۴	یک مشارکت
۸۶	در وضعیت حقیر ما
۸۸	فصل دوم: محبت متواضع
۸۸	در ایمان
۸۹	با خدا فروتن باش
۹۱	نیاز به دیگری
۹۳	فصل سوم: یادگیری ایمان
۹۳	او که ما را دوست دارد
۹۴	تواضع ایمان
۹۶	با مسیح
۹۷	فصل چهارم: بدانیم که محبت شده ایم
۹۷	محبتی حیرت انگیز
۹۸	محبت دلبستگی است
۹۸	سادگی ایمان
۱۰۰	محبتی که ما را متحد می سازد
۱۰۱	محبتی که ما را ارضا می نماید
۱۰۱	محبتی که ما را آزاد می سازد
۱۰۳	فصل پنجم: سادگی و آزادی
۱۰۳	محبت بی پایان
۱۰۵	متحد در محبت خدا
۱۰۵	در نور ایمان
۱۰۷	فصل ششم: خداوندا من جز تو کسی را ندارم
۱۰۷	محبتی هادی
۱۰۸	محبتی بخشاینده
۱۰۹	محبتی بی نهایت
۱۱۱	او که برای ما همه چیز است
۱۱۲	اطمینان فروتنانه
۱۱۳	مطیع باش
۱۱۵	سکوت ایمان
۱۱۶	بدانیم که ما محبت شده ایم



## پیشگفتار

## خداوندا با ما بمان

«آن معلمی که به من گفت که هرکس در درون خود نیایشی اسرارآمیز دارد که نمی‌داند منشأ آن کجاست ولی همه را مجبور می‌کند که به هر شکلی که می‌توانند و به هر طریقی که می‌دانند نیایش کنند، احتمالاً حق داشت». زائر روسی.

امروزه انسانها گاهی در مورد فرمهای سنتی دینداری و تقوی احساس ناراحتی می‌کنند، زیرا آنها را «انحصاری و منسوب به خود» می‌دانند. آیا ابهام و گنگی معنی این واژه تا حدی مسؤول است؟ آن چیزی که ما را بر علیه خودمان تحریک کرده و می‌کند فردگرایی و انزواطلبی است که ما را از دیگران جدا و منزوی می‌سازد. این تضادی اساسی با راز مسیحیت است، راز آن اتحاد که در تثلیث اقدس شروع گردیده و در جسم مسیح که ما همه عضوی از آن هستیم بیان شده است. بنابراین عالیجناب اسقف الچینگر (Mgr Elchinger) بدین دلیل توانست در شورای واتیکان اعلام کند که: «خودمحوری، بدعت‌گذاری و کفر است».

در تجسم شخصیت‌های تثلیث سه‌گانه می‌بینیم که هرکدام از آنها کل است که با آن دو شخصیت دیگر در رابطه می‌باشد. یک شخص برای داشتن رابطه با دیگران آفریده شده و این تنها طریقی است که با آن مرد یا زن می‌تواند رشد کند. بازگشت به درون و خودمحوری به معنی انزواست. ما تبدیل به اشخاصی می‌شویم که در رابطه با دیگران هستند.

اما ما هنگامی می‌توانیم واقعاً به سوی دیگران روی آوریم که ابتدا به سوی خدا متوجه شده باشیم. تنها در اوست که روابط ما با دیگران

۱۱۸	فصل هفتم: هدیه حضور خدا .....
۱۱۸	در حضور خدا .....
۱۱۹	احترام برای راز .....
۱۲۱	خدا با محبت به ما می‌نگرد .....
۱۲۲	تقبل کامل .....
۱۲۲	او که در او ایمان داریم .....
۱۲۳	اعتماد کامل .....
۱۲۵	او که با قلب ما سخن می‌گوید .....
۱۲۷	فصل هشتم: رازی از فیض .....
۱۲۷	حضور نزدیک خدا .....
۱۲۸	زبان پنهانی قلب ما .....
۱۳۰	قلبی شنوا .....
۱۳۳	مشارکتی از ایمان و محبت .....
۱۳۴	فصل نهم: چشمان ایمان .....
۱۳۴	درونی‌ترین خود ما .....
۱۳۵	رازی از فیض .....
۱۳۵	حضور نزدیک .....
۱۳۷	آزادی محبت .....
۱۳۸	زنده با مسیح .....
۱۴۰	نتیجه‌گیری .....

مواظبت از خود، و آزاد شده از خود. شادی و آزادی ای که ما را برای دیگران قابل دسترسی می سازد.

ما باید در خودمان آن خودانگیزی تقریباً بی دغدغه‌ی مردی که توسط خدا به حیرت افتاده را داشته باشیم که لازمه‌ی آن داشتن یک ایمان زنده است، «و چنین ایمانی نیازمند عادت یادآوری و توجه به خداست» (François Stoop, Taizé Brother).

برای شهادت بر مسیح و کمک به دیگران به منظور شناخت او و آمدن به سوی او، بالاتر از هر چیز لازم است که ما با او زندگی کنیم و با او بمانیم. این همان چیزی است که نیایش می نامیم. نیایش چیست و چگونه باید نیایش کرد؟

مسیحیانی که می خواهند نیایش را مرکز زندگی خود قرار دهند اغلب اظهار می دارند که نیاز به متونی دارند که نه فقط توضیح دهند نیایش چیست، بلکه آن را نیز تعلیم دهند. در صفحات بعدی این موضوع بحث ما خواهد بود. آنها دیدگاه‌های خاص نیایش گونه‌ای نسبت به حضور خدا پیشنهاد می دهند که اغلب تکراری بوده و از جنبه‌های مختلف به یک طرز تفکر باز می گردند، که تلاش دارد تا به راز خدا نزدیکتر شده و با آن زیست نماید.

\* \* \*

به عمق مناسب خواهد رسید.

برای دوست داشتن دیگران، برای احترام گذاردن به آنها که لازمه‌ی آن محبت است باید ابتدا رابطه‌ی خاص آنها را با خدا درک کنیم. خداوند هر شخص را منفرداً فرامی خواند تا این اشتیاق را در قلبش بگذارد که در آرزوی او باشد، که حقیقت واقعی هر انسان و برازنده‌ی اوست. اما این اشتیاق را قبل از این که در دیگران ببینیم باید در خودمان جستجو کنیم.

برای باور این حضور خدا در تمام زندگی بشری بدون این که ظواهر امر ما را گمراه کنند باید با حیرت، وفاداری و محبت خدا را برای خودمان تجربه کرده باشیم - هرچند که خودمان بی وفا بوده باشیم - باید آموخته باشیم که محبت خدا تا چه اندازه برای ما در فقرمان استوار است، محبت او به انسانها که برای آنها پسر خود را داد.

اگر می خواهیم همسایه خود را آن گونه که می باید ملاقات کنیم، باید او را آن طور که خدا می بیند ببینیم. فقط در این صورت است که می توانیم او را دوست بداریم. به همین دلیل نیز نیاز داریم خودمان را آن طور که چشمان خدا می نگرند، ببینیم. در این صورت می توانیم با محبتی که از مسیح می آید دوست بداریم، محبتی که با تمام نیک سیرتیهای انسانی «تفاوت» دارد، زیرا ما همسایه امان را برای رابطه‌ای که با مسیح دارد احترام می گذاریم، حتی اگر او این را نداند، زیرا مسیح هر انسانی را می شناسد. او در تمام زندگیهای ما حاضر است.

بدین دلیل هنگامی که ما حضور مسیح را در محبت خودمان می شناسیم می توانیم شاهدانی برای محبت او شویم. ما شاهدانی برای محبت مسیح هستیم پس باید بر شادی و وجدی که او برای ما به ارمغان می آورد شهادت دهیم، بر آزادی شادمانه در اعتقاد بر این محبت و پیروی بدون دغدغه‌ی خاطر از او بدان جایی که او ما را رهبری می کند بدون نگرانی برای

دهد، و چگونگی به هیچ کس جز او که تمام زندگی اش است تعلق ندارد. او قاطعانه از مالکیت خود محروم شده و احساس می کند که «تا حدودی خود را از دست داده است»، او دیگر همانند گذشته مالک خود نیست، گنج او متعلق به شخصی دیگر است.

همه چیز در او در اختیار دیگری است، آماده برای دیگری و در انتظار او. و در این باز بودن برای دیگری استقلال خود را از دست می دهد تا آزادی حقیقی را کسب کند: آزادی اعتقاد به محبتی که در انتظار همه چیز است و اقرار دارد که همه چیز را به آن مدیون است. در مرکز نیایش می باید ایمان به این محبت باشد، که ما را برای خود آفریده و عمل خود را در ما انجام می دهد، که اشتیاقی را که در ما به وجود آورده سیراب می کند. بنابراین نیایش ما متعلق به ما نیست. ما فقط به آن محبتی ایمان داریم که ما را مأیوس نخواهد کرد. هرچند هم که خدمت ما مورد پسند نباشد، هرچقدر هم که حقیر و ضعیف باشیم ایمان ما باقی می ماند. اهمیتی ندارد که ما هیچ چیز نداریم زیرا این محبت می تواند به ما همه چیز بدهد. در قلبهای مخفی ما حاضر است و کار می کند. ما به سوی آن می نگریم و تنها دلیل امید ماست. بدون آن ما حتی اشتیاقی هم نداریم، زیرا آرزوهای ما بسیار حقیر و ضعیف هستند. ما فقط می توانیم در انتظار بمانیم تا خداوند در ما کار کند. «بیا و به من کمک کن، زیرا من تنها هستم و فقط خداوند تو را دارم». (نیایش استر) □

## يك مشاركت

نیایش کردن در واقع زندگی کردن تمام عمر با خداوند در یک مشارکت است. آیا ما واقعاً معنی و مفهوم این را درک می کنیم؟ دیگری برای ما دیگری باقی می ماند هرچقدر هم که با او نزدیک باشیم. در

## فصل اول

### تنها هرگز

#### از دست دادن خود

نیایش، نقطه پایانی بر انزواست و زیست کردن، حیات روزانه با کسی که تنها او می تواند ما را از تنهایی نجات دهد. زیرا او تنها کسی است که می توانیم در قلب خود بیابیم، تنها کسی که می توانیم همه چیز را درباره خودمان به او بگوییم. او همیشه حاضر و نزدیک است، با صمیمیت. نیایش ما را متوجه حضور او می کند. اگر به اندازه کافی دقت نکنیم متوجه آن نخواهیم شد.

این حضوری زنده است. حضور کسی که ما همه چیز را از او دریافت می کنیم و به طور بنیادی بر او متکی هستیم. ما هنگامی که متوجه اتکای کامل خودمان به او می شویم حضور او را در درون خود می یابیم. بدین دلیل است که نیایش باید حالت تواضع داشته باشد. نه تواضعی انتفاعی که نیت آن در نظر گرفتن فقر و ضعف خودمان باشد بلکه تواضعی شادمانه که مد نظر خداست، به دلیل نزدیکی او.

ترزای قدیس اهل آویلا (St. Teresa of Avila) در قرن هشتم در مقالات الهی خود می نویسد: احساس می کنم که «تا حدودی خود را گم کرده ام». آیا کسانی که حقیقتاً نیایش می کنند این احساس را ندارند؟ آن که نیایش نمی کنند به خود تعلق دارد، در قلمرو خود می باشد و از استقلال خود بهره مند است. او مسؤول خود است و سعی دارد با تلاش شخصی به هدف خود برسد. کسی که می داند نیازمند دیگری است شخصی است که نیایش می کند. او به مرور متوجه می شود که تا چه حد به این دیگری که در نیایش به او متوجه می شود نیاز دارد، و چرا بدون او نمی تواند به حیات ادامه

آگاه شدن از این حضور اهمیت کمتری از قبول کردن آن دارد. باید بپذیریم که ما را دربرگرفته و ما دیگر متعلق به خودمان نیستیم. این توافق آزاد محبت است. ما راضی به بودن در او توسط دیگری هستیم □

### در وضعیت حقیر ما

خدا در تجسم خود به شکل انسان به سوی ما آمد تا در وضعیت ما شریک شود. او در این وضعیت بشری در ما حاضر است و ما با او زیست می‌کنیم. ما باید یاد بگیریم تا آن راز الهی که او ما را در آن سهم ساخته، در شکل انسانی اش در ما، تشخیص دهیم. نباید در «ورای» خود به جستجو پردازیم. این در خود ماست که توسط حضور خداوند تغییر رو می‌دهد، ایمان ما به این حضور و توجه ما به آن ما را آشتی داده و آزاد ساخته است، حال در نظر ما همه چیز معنی شاخص تری می‌یابد. ما به سوی خدا با تمام آنچه که عمیق‌ترین و حقیقی‌ترین در ماست فریاد برمی‌آوریم. و به همین دلیل است که این اشتیاق با تمام آرزوهایی که در گذشته داشته‌ایم تفاوت دارد. ما با هر آنچه در اعماق ماست با خدا روبه‌رو می‌شویم. از تاریکی راز خدا به حیرت نمی‌افتیم، بلکه به سادگی آن را می‌پذیریم با وجودی که به وضوح نمی‌توانیم ببینیم. ما هنگامی که این عمل را انجام می‌دهیم نمی‌دانیم که خود را به روی کدامین قدرت محبت باز می‌کنیم. اگر می‌توانستیم به وضوح ببینیم، از حضور خدا آگاه می‌شدیم به این دلیل که از وجود خودمان آگاه می‌بودیم، زیرا در این حضور ما همان چیزی که هستیم می‌بودیم. بدون او هیچ چیز نمی‌تواند در ما، در اعماق قلب ما زیست کند. آگاهی ما از این حضور الهی طبیعتاً ما را نسبت به آن فرمانبردار می‌سازد.

ما باید تمام عمرمان را در حضور او زندگی کنیم با این آگاهی که

مشارکتی واقعی آن قدر به آن دیگری نزدیک می‌شویم که با او هم هویت می‌گردیم. برای ما مهمتر آن است که او همان چیزی باشد که هست تا ما آن چیزی باشیم که هستیم. ما برای این که خودمان باشیم به او بیش از خودمان نیاز داریم. یک رابطه حقیقی میان اشخاص نمی‌تواند ارتباطی بیرونی باشد که آنها را عوض نمی‌کند. یک رابطه شخصی حقیقی دو نفر را قادر می‌سازد که در یکدیگر ادغام شوند بدون این که هویت خود را از دست بدهند.

این ما را در درک بهتر مشارکت مابین سه شخصیت تثلیث اقدس یاری می‌دهد و به ما می‌نمایاند که روابط حقیقی فردی بدون وجود خدا یا بدون رجوع به خدا و نیز بدون آگاهی از این که ما در او و توسط او وجود داریم ممکن نیست. روابط شخصی چنان واقعیت عمیقی هستند که فقط می‌توانند از خدا صادر شوند. ما یک موجود روحانی را توسط مشارکت با آن می‌شناسیم، توسط در یکدیگر بودن. ما خدا را با آگاهی از این که در وجود ماست می‌شناسیم. بدین سبب نیایش عمدتاً چیزی شخصی است. فیض و برکت نمی‌توانند غیرشخصی باشند. این تقبل شخصی دیگر است، شخصی که ما با او زیست می‌کنیم که نقشه‌ای برای ما دارد که خود او با صبر و حوصله آن را به کمال می‌رساند، حفظ می‌کند و با محبتی وفادارانه نگاه می‌دارد.

خدا قبل از ما وجود دارد، نیایش حضور او را نمی‌آفریند، فقط ما را متوجه آن می‌سازد. چقدر با آزادی می‌توانیم در این حضور زندگی کنیم اگر حقیقتاً آن را باور داشته باشیم. او خود را با شیوه‌های جزیی برای ما محسوس می‌سازد که اثبات وجود او نیستند بلکه بیشتر دعوتی هستند که به سوی او بازگردیم. ما باید باور داشته باشیم و به سادگی به جانب باور بیشتر و بیشتر هدایت شویم تا این باور را به عنوان تسلیم تلقی و بیان نماییم.

## فصل دوم

## محبت متواضع

## در ایمان

نیایش ما چیزی بسیار بیشتر از آنچه ما می دانیم بیان می کند. هر آنچه در مسیح هستیم دلبستگی و رضایت ماست، تمام وجود ما درگیر است. وجود واقعی ما هدیه خدا در مسیح است، و در شراکت با او. باید آن را به عنوان یک هدیه بپذیریم و در آن آزادی زندگی کنیم که نشانگر شناخت این هدیه محبت است که توسط آن ما همان هستیم که هستیم. باید هر چه را که برای ما پیش می آید در نور حیاطمان در مسیح ببینیم زیرا در آن صورت است که تمام رویدادها را به درستی درک خواهیم نمود. باید همه چیز را در فروتنی و ایمان درک نموده به عنوان راز بپذیریم. آنچه که در مسیح هستیم از ما پنهان است اما می توانیم با عمل ایمان که در قالب ایمان کلیسا قرار دارد به آن برسیم. ما در ایمان کلیسا که در آن همدل هستیم تقویتی شکست ناپذیر داریم.

در نور این ایمان می توانیم آنچه را که قلبمان حدس می زند به چنگ آوریم و در تمام بدبختیها و مصیبتها با آن زندگی کنیم. باید با فروتنی بر آنچه که خداوند در ما انجام می دهد شهادت دهیم. او به ما اجازه می دهد که اراده اش را حدس زده نظری به آن بیندازیم. این تأییدیه ایمان موجب تحمل، تسلی و شادی می شود، چیزی عمیق در درون ما که اساسی ترین چیز باقی می ماند حتی هنگامی که همه چیز به نظر تهی می آید. این ایمان محکم در خدا، به ما نسبت به هر چیز دیگر آزادی می دهد، در حضور او همه چیز اساساً نسبی جلوه می کند. ما از یک آزادی توأم با شادی برخورداریم. حتی موقعی که همه چیز به نظر پوچ می رسد می توانیم مطمئن

به خودمان تعلق نداریم بلکه از آن محبت او، و در دستهای او هستیم با اطمینان خاطر، با سادگی و شادی جوشان. هرچند اندک از قلبهایمان آگاه باشیم باز هم چیزی در درون ما خواهد بود که توجهش به خدا و فیض اوست. باید آن را به سادگی به او تقدیم کنیم، زیرا می دانیم که او ما را در میان دستهای خود نگاه داشته. باید هر آنچه او اراده می کند انجام دهیم، اجازه دهیم او ما را، به دور از خودمان هدایت کند تا اراده او را به جای آوریم. او با علائم آشکار تجلی خود را به ما بروز نمی دهد اما ما می دانیم که بدون او نمی توانیم زندگی کنیم، پیوستگی ما به او همیشه می ماند. هرچند که احساسی پوچ و گنگ داشته باشیم باز هم خداوند در ما حضور دارد و کار می کند. ما باید بر حضور او ایمان داشته و به او اعتماد کنیم، اجازه دهیم که او عنان ما را در دست گیرد.

باید اجازه دهیم خداوند به هر طریقی که صلاح می داند عمل خود را در ما به پایان برساند، زیرا تنها او قادر است. ما باید هر آنچه را که از او می آید بپذیریم، با سادگی و شادمانی بر حضور او ایمان داشته باشیم، زیرا در محبت او تردیدی نداریم. باید بگذاریم شادی حضور او ما را تسکین دهد، زیرا محبت او ناتوان نیست.

\* \* \*

کاملاً خودش می باشد. خدای ما آن کسی است که فروتن، بخشاینده، ضعیف میان انسانها، و شریک درد و رنج آنهاست. او مسیح در میان ما و با ماست. او خدایی است که قدرت مطلق وی در راز صلیب، راز فروتنی، فقر و ضعف او بیان شده که با آن کمال محبت خود را به ما نشان می دهد که قوی تر از ماست، مقاومت ما را در هم می شکند، و برگناهان ما غلبه می نماید. او شخصاً در رابطه ای محبت آمیز با ما درگیر است، او با ما و در شرایط ما زیست می کند.

هیچنان که که او یک بار در شرایط انسانی ما در روی زمین سهیم شد، همان گونه نیز هنوز در هر یک از ما در آن سهیم است. در محبت غیرممکن است که بتوان جدا ایستاد، زیرا محبت طالب زندگی با یکدیگر، طالب همدردی و دخالت می باشد. او با فقر و مسکنت ما در محبتی دلسوز زندگی می کند. او نگاهی از روی ترحم از دور به ما نمی اندازد بلکه در طریق ما به ما ملحق شده و بخشایش او در مسکنت و در تمام زندگی ما سهیم گشته است.

ما باید دیگران را هم به همین گونه در حال زیست کردن با مسیح ببینیم، به حضور مسیح در زندگی روزمره آنها احترام بگذاریم و حتی ناتوانیهای آنها را نیز دوست بداریم زیرا مسیح در آنها هم حضور دارد. این سرچشمه آن صبر و تحمل است که خود نیز محبت می باشد. فروتنی غایت راز کمال خداست، زیرا نشانگر پری و لطافت محبت اوست، خدایی فروتن و بی نهایت نزدیک به ما. در برابر فروتنی خدا، فقط فروتنی معنی پیدا می کند. خدایی متواضع که به سادگی ولی بسیار نزدیک در نیایشهای پنهانی ما یافت می شود.

خداوند بی نهایت دور از ماست، اما در عین حال بی نهایت نزدیک به ما. بدین دلیل است که حضور او می تواند هم مرموز و هم صمیمی باشد.

باشیم که خداوند با ما هست. او ما را رها نمی کند، هرچقدر هم که ما سقوط کرده باشیم. اگر با این اطمینان زندگی کنیم به مرور بیشتر و بیشتر به حقیقت حضور او پی خواهیم برد و از این حضور شادمان خواهیم گشت. ما می دانیم که کسی در آن جا حضور دارد و این که آن شخص چه اهمیتی برای ما دارد. مسیح در صلح و آرامش حاضر است- او عمیق ترین اشتیاق ما را برآورده می سازد- و این آرامش ایمان ما به اوست، جایی است که باید به دنبال او بگردیم، جایی که ممکن است با او ساکن شویم. در مشکلات احتیاج به تقبل «چیزی» که برای ما بسیار گران تمام می شود نداریم، بلکه باید بگذاریم که «شخصی» ما را با محبت و اعتماد رهبری کند و ما با اطاعت در پی او برویم □

## با خدا فروتن باش

ایمان شناخت راز است و تسلیم کردن خودمان به پری آن. ایمان فروتنی است، و خداوند در قلب تمام فروتنیها حاضر است. ما می توانیم حقیقت این را با زندگی کردن آن درک کنیم، با سکوت، توجهی متواضعانه، احترام و احساس از پری بی نهایت خدا. تواضع، خود را در هماهنگی عمیق با این پری احساس می کند و در این هماهنگی به مرور درمی یابد که پری نیز راز فروتنی خدایی با محبت است.

ما نه تنها باید در «برابر» خدا فروتن باشیم، بلکه اساسی تر این است که «با او» که با راز تواضع به سوی ما می آید است فروتن باشیم. ما خدایی جز مسیح نداریم. آنچه که درباره خدا از طریق مکاشفه می دانیم از طریق مسیح در بشریت مسیح می دانیم. «هرکه مرا دیده پدر را دیده است». (یو ۱۴-۹).

مسیح در تمام سخنان و اعمالش خدای زنده ماست که عمل می کند و

خواهد کرد و هم اکنون در او امید داریم، ناله برمی آوریم. ما اینک فقط می توانیم پری آنچه را که برای آن آفریده شده ایم و در آرزویش هستیم حدس بزنیم. باز بودن ما به خدا یک فیض، یک هدیه است. باید آن را به همین صورت بپذیریم و با آن در سادگی زندگی کنیم، گرچه به زحمت متوجه و در انتظار آن هستیم. به هر حال توسط این عطیه است که ما همان هستیم که هستیم. این تنها حقیقت عمیق ماست. عطیه زندگی در نیایش همان است که ما از زندگی در آسمان دریافت خواهیم کرد، همان واقعیت زندگی و بذری است که میوه خواهد آورد. بنابراین نیایش متواضعانه در درون خود کاملیتی را پنهان نموده. تنها سپاسگزاری لایق خدا همانا تمامیت وجود ماست که در شراکت با او درگیر است و تنها با این مشارکت محبت آمیز زیست می کند. این آن وجد و سرور پر شدن از خدا و بازگشت به سوی اوست.

\* \* \*

ما باید با هیچ چیزی کمتر از خدا راضی نباشیم اما او را در ساده ترین، متواضعانه ترین و بی تکلف ترین نیایشهای خود بیابیم، باید در حضور خدا که ما را آرام و اشتیاقهایمان را برآورده می سازد فروتن باشیم. باید در سادگی به جانب خدا بنگریم و تمام موجودیتمان را در این رابطه بنهیم. ما تنها بدین طریق وجود داریم

### نیاز به دیگری

محبت فقط نگریستن به دیگری نیست بلکه زیست کردن با اوست. سهم کردن دیگری در زندگی و در تمام دلایل ما برای زیستن، حتی مشارکت او در خودآگاهی ما. به گونه ای جدانشدنی، محبت ایجاد کردن ارتباطی آن قدر نزدیک است که اگر آن دیگری روزی دیگر وجود نداشته باشد وجود درونی ما تغییر خواهد کرد. دیگر نخواهیم توانست خودمان را به جز تحت شرایط آن دیگری ببینیم. بنابراین حقیقتاً از تملک شخص خود محروم می شویم چون که می دانیم هرچه هستیم در رابطه با آن دیگری است، در مشارکت با او. دیگر هیچ چیز باقی نمی ماند جز حضور او.

این حضور ممکن است گنگ باشد ولی عمیق ترین حقیقت ما باقی می ماند، وگرنه از بین خواهیم رفت. دیگر نمی توانیم به شکلی دیگر زیست کنیم. مسکن ما چنان قاطع است که می باید ناله ای به حضور خدا باشد. خدا نمی تواند به سادگی و کاملاً غایب باشد. فقر ما خود از او سخن می گوید و او در آن ساکن است.

نیایش دور بودن از تمام چیزهایی است که طالب آنها هستیم ولی آنها را نمی یابیم. ما در انتظار او که می تواند ما را راضی کند صبر کرده التماس می کنیم. به سوی او روی می آوریم و در نیاز حیاتی به او زیست می کنیم و به سوی او باز هستیم. برای آنچه که روزی قلب ما را سیراب

می‌کند. باید به این فریاد ایمان داشته و با آن در تمامی طول سکوت زندگی کنیم. آرامش و اطمینان ما توسط ایمان به محبت مسیح بنا شده و باید حقیقتاً به آن باور داشته باشیم. تنها نیاز واقعی ما باید این باشد که خود را در هماهنگی کامل با مسیح احساس کنیم که بدون آن زندگی برای ما ممکن نیست.

ما باید با عملی از روی ایمان همه آن چیزی باشیم که احساس می‌کنیم هستیم، و این به معنی قرار دادن تمام وجود خودمان در دستهای اوست که تنها دلیل زیستن ماست. ما نمی‌توانستیم همان باشیم اگر در قلب خودمان این آگاهی که در دستهای خدا قرار داریم، نمی‌داشتیم. باید به خدا توجه کامل مبذول کنیم نه فقط در افکارمان، بلکه بسیار عمیق تر و با تمام وجودمان. این طرز فکر بسیار ساده‌ای است و خداوند این عمیق‌ترین اشتیاق ما را که در دست او هستیم خواهد دید، روی آوردن ما به سوی او و آن امید متواضع را. باید در قدرت راز فیض او باور داشته باشیم که ما را نگاه می‌دارد و فقط به تقدیم و گشودن خودمان به او تا سرحد ممکن اهمیت دهیم. باید خودمان را نسبت به همه کسانی که هنوز فیض ایمان را دریافت نکرده‌اند اما هنوز در دستهای خدا قرار دارند بدون این که بدانند که او در جستجوی آنهاست نزدیک بدانیم. این راز یک واقعیت زندگی است. این در تاریخ بشریت حاضر و متجلی شده، همین‌طور نیز در زندگی همسایگان ما و خود ما. این مسیح است که با قدرت روح قدوسش در تمام بشریت و در همه زمانها حاضر و فعال است. همه چیز در او و به وسیله او ماندگار است. او ما را احاطه می‌کند □

## تواضع ایمان

تواضع در ایمان فروتنی حقیقی و مسکنت ساده است، فقری کاملاً معمولی. تواضع تنها شیوه‌ای است که می‌توانیم با آن حقارت و ضعف خود

## فصل سوم

# فراگیری ایمان

## او که ما را دوست دارد

مفهوم دوران تجربه در اینجا این نیست که به ما فرصتی داده شده تا جایزه‌ای را کسب کنیم بلکه یادگیری این است که چگونه محبت کنیم تا ما را قادر سازد رابطه‌ای محبت‌آمیز با خدا داشته باشیم که در آن واکنش ما نسبت به او حقیقتاً شخصی و ارادی باشد. اگر خدا ما را در ظلمت نگاه می‌دارد به این دلیل نیست که می‌خواهد فاصله خود را با ما حفظ کند بلکه بدین سبب که مایل است ما را از طریق فروتنی به مشارکتی عمیق با خود هدایت کند.

ما باید به خداوند اعتماد کنیم و بگذاریم که عمل نماید. او می‌تواند از ظلمت استفاده نموده ما را هرچه بیشتر به سوی راز حضور خود هدایت کند. تمام مفهوم حضور او برای ما را می‌توان به سادگی با تمایل به صبر کردن بیان نمود. ما به سوی کسی فریاد برمی‌آوریم که زیاد از ما دور نیست بلکه خود او هم در فریاد ما حضور دارد. او در آنجا حاضر است و ما را نگاه می‌دارد. حضور او بسیار قوی‌تر از ظلمت است. نیایش زندگی کردن در حضور اوست، کسی که با محبت خود ما را آن‌گونه که هستیم شکل داده است. باید نسبت به او مطیع بود. ما به سوی خداوندی که در اعماق قلبمان می‌باشد و با عمیق‌ترین موجودیت ما یکی است فریاد برمی‌آوریم. باید فقط به او گوش دهیم، همانند گوش فرا دادن به سکوت. فریادی ساکت، ساده، با آرامش، و عملی از روی ایمان.

این فریاد نه فقط نشانگر عمیق‌ترین آرزوهای قلبی ما بلکه همچنین پاسخی است به عطیه خدا که ماورای قدرت تجسم قلب ما قرار دارد. آنچه که در اعماق قلب خود می‌یابیم نشان‌دهنده این است که چقدر ما را محبت



فقرمان می‌سازد. ما حتی در فقر هم می‌توانیم اعتماد کامل خود را در این پُری قرار دهیم. اعتماد ما نسبت به محبت خدا باید هم چنین اعتماد به بخشش او باشد. ما باید نقشه‌اش او را که بخشش اوست بپذیریم، فقر خود را از دید بخشش او ببینیم و دیگران را از این دیدگاه بخشش داوری کنیم. در این صورت است که دیگر هیچ چیز مانع از محبت ما نخواهد شد. این دیدگاه واقعی مسیحیان و تنها طریقی است که می‌توانیم با اطمینان به خدا نظر کرده و به سادگی و آزادی در آن اعتماد زیست نماییم □

### با مسیح

ما باید به راز حیاتمان در مسیح ایمان داشته باشیم، به آن مشارکت با او که دائماً توسط مراسم مقدس عشای ربانی تجدید می‌شود و می‌تواند واقعیتی آشنا و همیشه حاضر در زندگی ما باشد. آگاهی خود مسیح درباره‌ی پسر بودن خود چه بود؟ آیا او در این مورد تا حدودی در ضعف انسانی ما شریک نشد؟ ما از حقیقت عمیق خودمان و این که توسط مشارکت با مسیح ما چه هستیم فقط دانشی ناقص داریم که متناسب با حالت دنیوی ماست. آیا او به اندازه‌ی کافی به ما نزدیک نشد تا بتوانیم احساس کنیم که در این نقصان او با ما همراه است؟ که این نیز ما را عضوی از او می‌سازد و ما می‌توانیم در او زندگی کنیم؟

ما با سهیم شدن در تسلیم همراه با اعتماد او به اراده‌ی پدر متوجه می‌شویم که در مسیح ما چه هستیم «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم» (یو ۴-۳۴)، ما باید این را بپذیریم. اما کسی به ما داده شده تا بر او امید داشته باشیم. مسیح به ما داده شده است.

\* \* \*

را در برابر دیدگان خدا بیان داریم. نشانه‌ی این که در حضور خدا هستیم می‌تواند آرامشی عمیق باشد اما همین طور هم تواضعی عمیق و شاید این تواضع ما را به سوی آرامش رهبری کند.

حتی در زمانی که دیگر مشتاق هم نباشیم، کافی است بدانیم که شخصی وجود دارد که برای ما نقشه‌ای دارد و با این نقشه‌اش او موافق باشیم. ما فقط می‌توانیم با عملی از روی اعتماد زیست نماییم که مرتباً می‌باید آن را تجدید کنیم و این، نزدیکی ما را به او که تنها امید ماست خاطر نشان می‌سازد. زندگی کردن در این حالت اعتماد و وابستگی قاطع باعث می‌شود که خودمان را فراموش کنیم. هرچیزی در زندگی ما به خدا و تنها به خدا تعلق دارد، هیچ چیز دیگر متعلق به ما نیست. شغلی که او به ما می‌دهد تا انجام دهیم، او از طریق ما انجام می‌دهد. باید اجازه دهیم که هرکاری را که او مایل است انجام دهد. ما باید کاملاً به خدا تعلق داشته باشیم و به مرور بیشتر و بیشتر نسبت به او آگاهی خواهیم یافت هرچقدر بیشتر به او اعتماد کنیم معنی عمل از روی ایمان را که با آن خودمان را به او تسلیم می‌کنیم بهتر درک می‌نماییم. عمل ما از روی ایمان ما را به مشارکتی نزدیک و نزدیکتر با مسیح می‌آورد. معنی ایمانمان را با زندگی کردن در تسلیم خود به آن درک می‌کنیم و درمی‌یابیم که مسیح برای ما چه معنی دارد و نهادن تمام امیدمان در او به چه مفهوم است.

حیات به ما ارزانی شده تا ایمان را بیاموزیم. هر اتفاقی که می‌افتد هرچند هم ناگوار باشد باید ما را در طریق ایمان به پیش ببرد. مشکلات ما هرچه باشد و ترس ما از بیراهه رفتن، می‌توانیم مطمئن باشیم که در راه درستی قدم برمی‌داریم اگر بتوانیم بیشتر و بهتر درک کنیم که ایمان به چه مفهومی است. خداوند کار خود را در ما انجام می‌دهد. آگاهی از فقر و مسکنت ما طعمی از پُری بی‌نهایت از کسی است که حضور او ما را متوجه

می تواند آنها را برآورده سازد. ما باید در کمال ساده دلی امیدوار باشیم

## محبت دلبستگی است

ما باید به تجربه دریابیم که به شخصی دیگر تعلق داریم. شاید فقیر یا گناهکار باشیم اما می توانیم در کمال سادگی به یاد آوریم که به خدا که حقیقت عمیق ماست تعلق داریم. او شفای ماست. باید قبول کنیم که نمی توانیم نسبت به خودمان مطمئن باشیم. در این عدم اطمینان تنها امید ما ایمان به محبت خدایی است که بخشش وی بی انتهاست. ما باید «با این خدا که می دانیم ما را دوست دارد تنها بمانیم و خودمان را فراموش کنیم» (ترزای قدیس اهل آویلا). باید به محبت خدا و قابل اعتماد بودنش ایمان داشته باشیم. می دانیم که در دستهای او هستیم و او ما را ناامید نخواهد کرد، هرچقدر هم که با ناتوانی و ضعف نیایش کنیم باز او در مورد ما کوتاهی نخواهد کرد. ایمان به محبت خدا نیایش کردن است. نیایش ما به آنچه که در نظر خدا هستیم بستگی ندارد بلکه به این ایمان ما که او برای ما چیست. ما در زندگی روحانی تا به آن حد می توانیم ساده دل شویم که مرز باور ما در محبت خداست. رازی که ماورای ماست، که پری و کمال آن امید بی حد و مرز ماست. خداوند به ما نزدیک و واقعاً در زندگی ما سهیم است و با ما مشارکتی حقیقی دارد. آیا این حیرت آور نیست؟ چگونه می توانی م چنین چیزی را جز به عنوان محبتی بی انتها درک کنیم، فروتنی خدا که آماده است تا عظمت خود را به درون رابطه ای محبت آمیز که با کوچکی ما دارد بریزد □

## سادگی ایمان

خدای با عظمت فقط در سادگی می تواند خود را حقیقتاً بر ما آشکار سازد. ما نباید از سادگی نیایش بیشتر از سادگی نان و شراب که او

## فصل چهارم

# بدانیم که محبت شده ایم

## محبتی حیرت انگیز

هرگاه بتوانیم درک کنیم که خداوند به تنهایی عمل خود را در ما انجام می دهد نیایش ما ساده تر خواهد شد. در این هنگام حتی سکوتی ساده تبدیل به بیانی از ایمان و فروتنی خواهد گردید. ما به سادگی به سوی او خواهیم نگریم و از او انتظار همه چیز را خواهیم داشت. هرچقدر در سادگی ایمان پیش رویم به همان اندازه متوجه اتکای خود به او خواهیم شد. ما از فقر خود آگاهیم، فقر خود ما و تمام آن چیزهایی که توانایی رها کردن آنها را در خود نمی بینیم اما باوجود این بیاید اشتیاق صمیمانه خود را به خدا ابراز نماییم تا هرآنچه را که نمی دانیم چگونه باید رها کنیم از ما بگیرد و اجازه دهد که آرامش بر ما حاکم شود. ما به خدا تعلق داریم و در دستهای او هستیم، این زمینه ای برای امیدواری است. هیچ چیز نمی تواند این امید ما را از بین ببرد زیرا این امید در ورای امید دنیوی است. ما باید از این که خدا به ما علاقه دارد در حیرت باشیم. چگونه ممکن است چنین محبتی عجیب کافی نباشد؟ ما باید آن قدر متواضع باشیم که ببینیم بدبختیهای ما، هرچقدر هم عظیم، در برابر قدرت خدا مانعی محسوب نمی شوند.

هرچه داریم از خداست. او اراده نمود و ما را آن گونه که هستیم خلق کرد. عمیق ترین موجودیت ما بیان چیزی است که خدا می خواست که ما باشیم. او با فیض خلاقه اش ما را شکل داد، برحسب نقشه ازلیش. همه چیز ما در فیض او مستتر است. هر چیز در ما حاصل فیض اوست که در همه چیز حاضر است. مسیح آرزوهای ما را برمی دارد و آنها را در فیض خود قرار می دهد. باید بیاموزیم که او را در قلب آرزوهایمان بشناسیم، زیرا که تنها او

## محبتی که ما را متحد می سازد

ما می دانیم که به طرز خاصی، عمیق و شخصی مورد محبت هستیم، به نحوی که ما را کاملاً در برمی گیرد، و به این دلیل است که می توانیم به آن ایمان داشته باشیم. این امتیازی نیست که ما را از دیگران جدا می سازد - وگرنه می باید احساس کنیم که لایق آن نیستیم - این محبتی است که همه ما را با هم متحد می گرداند. این محبت که برای هر کدام از ما شخصی است به یکی یا دیگری از میان ما محدود نشده، برای دیگران نیز هست. این جنبه ای از آن رازی است که با آن با هم در مشارکت زیست می کنیم بدین نحو که هر کدام از ما آن چیزی هست که هست - تمام آن چیزی که به او داده شده تا باشد - با دیگران و برای دیگران. ما در محبت متعلق به یکدیگریم، محبتی که ما را یک هدیه قربانی می سازد.

خداوند در زندگی هر کدام از ما حاضر است. او کار خود را با صبر بی نهایت و توسط فیض خود در ما انجام می دهد. داوری کردن بر همسایه تنها قضاوت بر علیه او نیست بلکه داوری رابطه او با مسیح است. این داوری بر عمل مسیح در اوست. ما فقط می توانیم درباره یک مطلب مطمئن باشیم: شخصی وجود دارد که می توانیم همیشه بر او تکیه کنیم و هرگز نسبت به ما قصور نخواهد کرد. هیچ ظلمتی نمی تواند ما را بترساند زیرا این فقط نشانه ای از فقر خود ماست. این فقر خود شاهدی است بر کسی که می تواند آن را غنی سازد. ما می دانیم که خداوند حاضر است و می تواند به آزادی اراده خود را در ما به انجام رساند. او تمام امید ماست و جواب نیایشهای ما که پیشاپیش داده شده. خدا امین است و ما می دانیم که در دستهای او هستیم، و باید بخواهیم که در آن جا بمانیم. او اشتیاق حقیقی قلب ماست، او جواب است. خداوند محبت خود را به ما نشان می دهد و ما همه آنچه که در قلبمان است و با آن زندگی می کنیم را نمی دانیم

به علامت حضور خود به ما می دهد حیرت زده شویم. این سادگی درسی اساسی درباره خدا و رابطه ای که او مایل است با ما برقرار کند به ما می آموزد، نظری بسیار ساده: فروتنی، احساس فقر و مسکنت خودمان، اعتماد، آرامش درونی و این احساس که ما تنها نیستیم. اینها در واقع نظریات ساده ای هستند اما جرم و عمقی دارند که به ماورای آنها می رود، به سوی چیزی که دلخواه ما اما بزرگتر از قلبهای ماست.

این نظریات که بیان واقعیت وجودی خود ما هستند به جز در نور ایمان هیچ معنی ندارند. زیستن آنها زیستن واقعیت ایمان ماست و آگاهی از آن واقعیتی تجربی. آنچه خدا در مسیح به ما می گوید و آنچه که ما از کلیسا در جامعه امان درباره ایمان کلیسا می شنویم فقط جوابی به نیایشهای قلب ما نیست بلکه همچنین نیایش ما در نور ایمان است که تبدیل به آنچه که هست شده، که ایمان در آن رسوخ نموده ما را قادر می سازد تا با این ایمان زیست کنیم. شاید مطمئن یا نامطمئن باشد، شاید نتوانیم آن را درک کنیم اما می دانیم که در این جا هست.

آن قدر عمیق در ما قرار گرفته که شاید از آن آگاه نباشیم. ما با آن زندگی می کنیم. این فریادی است برای حضور خدا یا شاید، بیشتر از آنچه ما می دانیم، شادی لذت حضور او. تجربه ای چنان عمیق است که در تمام سکوتها و تاریکیها دوام می آورد. سکوت، سکوت درونی ما، همان گونه که هست. در درون آن ماندن با او بودن است او که، ما می دانیم، همیشه با ماست. وقتی می دانیم که کسی آن جاست، سکوت کردن گوش فرا دادن است. «چیزی را که نفس پس از آن انجام می دهد تمرین آن چیزی است که در او انجام یافته، و این ادامه اتحاد با خدا در محبت است» (یوحنا صلیبی)

بدون هیچ خواهش. می دانیم که هرگز به اندازه کافی به محبت او ایمان نداریم، «در کنار تو دیگر آرزویی بر روی زمین ندارم». (مز ۷۲).

این محبت بی تزویر است همانند نگاه خیره یا لبخند متحیر کودکی. هدیه داده شده را می پذیرد بدون این که سؤال کند که چرا داده شد. سادگی آن، آزادی آن است. از تمام مشکلات و نگرانی‌ها، که می توانست آن را به خودش بازگشت دهد آزاد است. باید در تواضع به این آرامش فکر برسیم که این خداست که ما را می بیند و داوری می کند. نباید درباره خدا به عنوان کسی فکر کنیم که رضایت ما را «منع» می کند بلکه به عنوان محبتی که مواظب ماست و ما را هدایت می کند و باید با اطمینان خاطر از او پیروی نماییم زیرا ما را به سوی پری و کمال که هدف ماست رهبری می نماید. ما باید تحت مهربانی محبت آمیز او زیست کرده و آن را در همه چیزهایی که او از ما می خواهد، ببینیم.

ما باید تعلیم پذیر و مطیع باشیم تا خداوند بتواند از طریق حوادث یا افراد دیگر در ما کار کند. باید اجازه دهیم او به این طریق هر آنچه را که از دانش اگراه داریم از ما بردارد، صبور باشیم و بر او اطمینان نماییم و نیایشهای ما بیانی بر این اطاعت باشد. این است معنی در دستهای خداوند بودن. این یک نیایش است.

زیست کردن در حضور مسیح به معنی خواستن، فکر کردن و احساس کردن همه چیز با اوست. ما می توانیم با احساسات بسیار ناقص با او زندگی کنیم اگر خالصانه تمایل به اصلاح خودمان داشته باشیم. ما در مراسم عشا ربانی با او ملاقات می نماییم و می آموزیم که او را در آن بشناسیم. او همیشه با ماست، در قلبهای ما و همیشه حتی در مواقعی که می گوییم: نه، او پاسخ می دهد: آری.

\* \* \*

## محبتی که ما را ارضا می نماید

قلب ما فقط توسط این دانسته ارضا می شود که بدانیم در مشارکتی حقیقی با محبتی انتھانایذیر زیست می کنیم. وقتی که به این حقیقت پی می بریم از دانستن آن احساس آرامش می نماییم. قلب ما بر حضور خداوند شهادت می دهد. این حضور هرچقدر که ساده، آرام و اسرارآمیز باشد باز هم بیانگر اطمینان ما در ایمان و امید است. اشتیاق ما عمیق تر از قلب ماست، زیرا از دورتر می آید. اما ما می توانیم محبت خدا را برای خودمان حدس بزینیم. نیاز ما به محبت کردن نیز یک راز است زیرا ما را همانند خدا می سازد. ما در صورت او و به شباهت او آفریده شده ایم که عمیق تر از آن است که تصور می کنیم. ما باید فقط در برابر محبت بی پایان او رضایت قلبی خود را اعلام نماییم تا محبت بی اندازه او در ما معیاری برای محبت ما به دیگران شود تا با آنها در مشارکت با او به سر برسیم. ما شخصی را یافته ایم که هرگز محبت ما را سرخورده نخواهد کرد. همیشه می توانیم او را بیشتر دوست بداریم و بیشتر لایق محبت ببینیم. قلبهای ما خشنود هستند □

## محبتی که ما را آزاد می سازد

خداوند حاضر است. با ایمان به این حضور او، اجازه می دهیم که او همه چیز ما بشود. حضوری که همه چیز ما و اساساً یک راز است. این طبیعت دوگانه حضور او، به ما نوع توجهی را نشان می دهد که باید معطوف آن نماییم. هرچقدر او بیشتر برای ما همه چیز باشد، همان قدر بیشتر چیزی خواهد بود که همیشه حضور دارد، تاریکی هرچقدر باشد، و ما هرگز به آن شک نخواهیم کرد. کسی که به معنی همه چیز ماست، عمیق تر از آنچه که می دانیم. حضور او را در آزادی و سادگی تجربه می کنیم زیرا این حضور کسی است که ما را دوست دارد. او با ماست و ما را آزاد می سازد، به سادگی و

نیایشهایمان را بپذیریم و آرامش داشته باشیم. این نشانه ایمان ما به اوست که می تواند هر آنچه که می خواهد با فقر ما انجام دهد. عملی از روی ایمان، ایمان به شخصی که تمام زندگی ما را درگیر می کند، این کار ما نیست بلکه یک هدیه است. ما فقط می توانیم نشانه های آن را ببینیم که ما را وادار به تفکر می کند، که این هدیه را دریافت کرده و با آن زندگی می کنیم. و همین کافی است که ما را سپاسگزار نماید. فیض عظیمی در ما کار می کند، ما در آزادی و سادگی زندگی می کنیم و حقیقتاً بر قدرت آن روی قلبهایمان اعتقاد داریم. ما باید در برابر این عمل فیض باز باشیم نه این که سعی کنیم آن را به نحوی برابیم.

خدا خود را پنهان نمی کند و ما همیشه می توانیم نشانه هایی از حضور او را در ورای خود ببابیم، به گونه ای که هرگز از جستجوی او دست برنداریم. نیایش بیانی است از آنچه در عمق ماست و بدین سبب طبیعی ترین و خودانگیزترین چیز وجودی ماست و با درونی ترین طبیعت ما که توسط آن ما حقیقتاً خودمان هستیم یکی است. بدین دلیل می توانیم با آن زنده باشیم بدون این که خود متوجه شویم. هرچه که شیوه های خداوند در رهبری ما در نیایش امان باشد آنها همیشه طریقه های او هستند و همان طور که در تمام زندگی امان دیده ایم مهم آن است که بدانیم دیدگاه صحیح چیست تا موفق به انجام خواسته های او شویم. این همیشه به این شکل یا به شکلی دیگر، دیدگاه تواضع است. خدا ما را دوست دارد و ما را می شناسد. او از ضعفهای ما آگاه است و از این که می بیند که ما هرچقدر هم که بر فقر و گناهکاری خودآگاه باشیم باز هم از جستجوی او دست برنمی داریم و تا این حد نیازمند محبت او هستیم، تحت تأثیر قرار می گیرد □

## فصل پنجم

# سادگی و آزادی

## محبت بی پایان

می توانیم اطمینان داشته باشیم که یک شادی واقعی از هم اکنون در مرکز زندگی ما وجود دارد. دوست داشتن کسی شاد بودن به خاطر آن شخص است. دوست داشتن کسی دانستن و اقرار نمودن به این است که آن شخص همه چیز ماست. این مشخص می کند که وجود ما از طریق دیگری زیست می کند و فقط توسط او موجودیت دارد. این توافقی است بر بودن آنچه که واقعاً هستیم: فریادی به سوی خدا، ناتوان از زندگی مگر در رابطه با او، در او، توسط او و با او. دوست داشتن خدا فقط شناسایی او به عنوان جوابی به نیایشهای ما نیست زیرا این نوع محدوده شده محبت است. این بدین دلیل است که خدا وجود دارد و ما این اشتیاق را در خودمان برای او داریم. خدا میزان این اشتیاق است که بزرگتر از قلبهای ماست. به این دلیل که خدا بی نهایت دوست داشتنی است ما نیازی بی حد و مرز به محبت داریم. این فقط یک نیاز نیست که ما داریم. ما برای شخص دیگری ساخته شده ایم. هیچ چیز در ما به جز در رابطه با او معنی پیدا نمی کند. بدین دلیل است که فریاد ما و نیاز ما ارزشی قاطع پیدا می کند.

راز محبت ما را تسخیر نموده و تنها پاسخی که می توانیم بدهیم باور کردن آن در کمال سادگی است. ما نیاز به تواضعی واقعی داریم تا پری مشارکت با محبت خدا را درک کنیم. زیرا این دیدگاهی حقیقی نسبت به اوست و تنها راه شناخت او همان گونه که هست. این حتی هنگامی که او را در آسمان ملاقات کنیم نیز حقیقت خواهد داشت. ما باید به سادگی فقر

ایمان هدیه ای است که از او که به او ایمان داریم می آید. او آن را در ما بیدار می کند، چیزی در قلب ما قرار می دهد که بسیار عظیم تر از قلب ماست. ایمان ممکن نمی بود اگر کسی که به او ایمان داریم وجود نمی داشت. ایمان شهادتی بر اوست. اطمینان خاص خود را در ورای تمام اطمینانها و تمام تردیدهای ما دارد. آن محبتی که ایمان خود را به آن داده ایم، او که امید و شادی ماست یک خدای ناشناخته نیست، خدایی غیرقابل رؤیت و دور از دست، بلکه این مسیح است که ما در انجیل می بینیم که سخن می گوید و عمل می کند و ما در مراسم شام مقدس با او رو در رو می ایستیم. «آن که مرا دیده پدر را دیده است». (یو ۱۴-۹).

اگر ما در مسیح در یک نزدیکی شخصی متحد هستیم، - نشانه این، رویارویی ما با او در مراسم شام مقدس است - اگر ما با او در رابطه ای زندگی می کنیم که ما را برای او کسی می سازد، این همه بدان معنی است که قبل از هرچیز می خواهیم با او در هر مورد توافق داشته باشیم، مسیح حاضر است اگر ما حقیقتاً به او ایمان داریم. اگر او واقعاً همه چیز ماست باید فقط به حضور او بنگریم، نه به شخص خودمان، مسیح امید ماست. حضور او در زندگی ما وعده ای است که هیچ کدام از آرزوهای ما برآورده نشده باقی نخواهد ماند. او به ما آرامش می دهد. چه این آرامش را احساس کنیم یا نه، او به ما هدیه باور کردن آن را داده است. باور کردن، قبول حقیقت در ایمان است، هر چقدر که معنی آن را کوچک و کم اهمیت ببینیم. باور داشتن یک تجربه است زیرا عمیق ترین موجودیتمان در آن درگیر می شود.

\* \* \*

## متحد در محبت خدا

خدا ما را به آزادی دوست دارد، او ما را به شیوه خودمان و با محدودیتهای خودمان دوست ندارد. او ما را به طریق الهی خود محبت می کند و برای او محدودیتی وجود ندارد. بنابراین باید خداوند را پذیرا شده اجازه دهیم تا ما را پر سازد. باید اعتماد کنیم و دیگر به فقر و مسکنت خودمان نیندیشیم زیرا در این صورت شروع به درک معنی محبت او خواهیم نمود. محبت او با محدودیتهای ما احاطه نشده و در برابر کسی که شاید او را «کمتر» دوست داشته باشیم متوقف نمی شود، محبت خدا برای همه ما یکسان است. او همه را دوست دارد و این ما را متحد می کند. روابط روزانه ما باید در حضور او که هر دوی ما را محبت می کند سپری شود □

## در نور ایمان

تواضع و اعتماد، تواضع و شادی در رابطه ما با خدا که بر او اتکا داریم همگی یکی هستند. ما در حضور محبت او هستیم و البته نمی توانیم این ایمان را به طرز شایسته بیان داریم زیرا این در ورای کلمات است. ولی به هر حال از آنچه که می توانیم توسط کلمات بیان داریم نیز کاملاً جدا نیست. اما آنچه که سخنان ما درباره ایمان می گویند به مرور تبدیل به واقعیت زندگی می شود. این زندگی ماست و نور حقیقی ما. توسط آن در حضور خدا زیست کرده و از او جداناپذیر می شویم. بنابراین نیایش کردن به سادگی زیستن است، خود بودن همان طور که فیض او ما را آفریده است. نیایش کردن، دادن امکان به خود است تا به درون عمیق ترین اشتیاقهای موجود در قلبمان کشانده شویم، به آنچه که حقیقی ترین چیز در ماست، و دیگر از آن به بیراهه نرویم.

و نیاز خود را برای او، به عنوان نشانه‌ای از اعتماد خاضعانه، بیان نماییم و احساسات ما احساسات ساده بشری باقی بمانند. نیایش نگرشی به سوی خداست، خدایی جدانشدنی از زندگی ما. ما در نیایشهایمان هر چیزی از زندگیمان را که فریادی برای خداست، اشتیاقی واقعی برای او، ابراز می‌داریم. این واقعیت زنده، اساس نیایش ماست. قلبهای ما را به سوی خدا هدایت می‌کند و همزمان سکوت درونی ما را در حضور او حفظ می‌نماید □

### محبت بخشاینده

علامت آن که نیایش‌ها ما را هرچه عمیق‌تر به درون راز محبت خدا هدایت می‌کند این است که به ما احساسی عمیق‌تر از بخشایش او می‌دهد. قبل از هر چیز نیایش ما خود نیازمند بخشش است. ما تلاشهای حقیرانه خود را در نور این بخشش انجام می‌دهیم زیرا خداوند همیشه با ماست. حتی در لحظه‌ای که احساس می‌کنیم در نظر خدا گناهکار مفلوکی بیش نیستیم، آماده برای سرزنش و توبیخ، این رابطه هنوز هم اگر آن را با فروتنی پذیرا شویم می‌تواند به رابطه‌ای محبت‌آمیز تبدیل شود. چنانچه عادت کنیم که همسایه خود را در نور راز این محبت و بخشش که همه ما را احاطه کرده ببینیم، هدایت خواهیم شد تا درباره او نظری صحیح به دست آوریم و دیگر به این راز مشکوک نباشیم. صبور و بخشنده بودن شناخت فروتنانه این حقیقت است که خود ما نیازمند بخشش هستیم.

اگر قلب ما با حضور مسیح سرشار گردد به طوری که ما واقعاً با محبت او زیست کنیم، می‌توانیم حداقل شروع به درک این مطلب نماییم که چگونه این محبت قوی‌تر از هر چیزی است و چرا هرگز خسته نخواهد شد. بنابراین قلب ما نیز ملایم‌تر شده و در گرمی این محبت آرام‌تر خواهد شد.

## فصل ششم خداوندا من جز تو کسی را ندارم

### محبت هادی

مسیح هدیه خداست به بشریت و کل تاریخ بشر. ما نسبت به حضور او در تاریخ بشریت همان قدر اطمینان داریم که نسبت به حضورش در زندگی تک تک ما. ما باید در کمال ساده دلی در این اطمینان زیست کنیم، زیرا این هدف ایمان ماست. اگر واقعاً به حضور مسیح ایمان داریم، اگر این حضور حقیقتاً همه چیز ماست در این صورت فقط باید به او نگاه کنیم. نباید مرتباً نظر خود را نسبت به خدا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، یا به خودمان بنگریم بلکه باید به او نظر بدوزیم و به سادگی در حضور او بمانیم. در این حضور ما تغییر می‌یابیم همان‌گونه که می‌بایستی بیابیم. ما باید خودمان را با اشتیاق برای اطاعت از خداوند به او تقدیم کنیم و بگذاریم که او در ما کار کند.

ما در حضور او هستیم، او که می‌داند از ما چه می‌خواهد. اگر فقط در برابر نظر او تأمل کنیم او خواهد فهمید که چه می‌خواهیم و چگونه باید آن را به ما بدهد. این غایت وابستگی ما به او و نیز راز بزرگ محبت است. می‌دانیم که شخصی در زندگی ما هست و دارد در ما کار می‌کند. ما باید به او توجه کنیم گرچه اعمال او در ورای توجه ضعیف ما، که گمراه می‌شود و یا به آسانی مشوش می‌گردد، قرار دارد. توجه ما به نوبه خود نتیجه فیض از پیش داده شده است، که آن را برمی‌انگیزد ولی توسط آن محدود نمی‌شود.

ما نباید تلاش کنیم و خودمان را با احساس اشتیاقی شدید به روی محبت خدا باز کنیم. بلکه باید اشتیاق خود را به سادگی به او تقدیم داریم

بکشاند و به خود نزدیکتر کند. او می باید قادر باشد ما را در فلاکتمان دوست بدارد تا بتواند ما را شفا بخشد. هر چیزی بی ارزش و تاریک در فریاد ما به سوی خدا، در حد خود احترامی است نسبت به راز خدا. ما نباید هرگز از فقرمان در حضور خدا به حیرت بیفتیم. باید بپذیریم که نمی دانیم آیا به راستی او را دوست داریم یا فقط محبتی از نوع کنترل شده به او تقدیم می نماییم. باید به مسیح که در او قدرت تازه ای می یابیم ایمان داشته باشیم تا با مشکلات و ظلمتهای جدید مقابله کنیم. هرچقدر بیشتر متوجه شویم که در حضور خدا و در آرامش حضور او هستیم، همان قدر آسانتر از او اطاعت کرده اجازه می دهیم تا اراده او بر ما حکومت کند و از طریق ما صحبت نماید. باور داشتن این که کسی ما را در دستهای خود دارد یعنی اجازه داده ایم که توسط او هدایت شویم. این بدین معنی نیست که حضور او را به طور فیزیکی احساس کنیم، بلکه به این معنی است که به حالت اطاعت کشیده شویم. حضور او رازی است که هرچه بیشتر و عمیق تر در آن فرو رویم به همان میزان ساده تر می توانیم آن را بپذیریم. ما نباید از واکنش ضعیف خودمان حیرت زده شویم بلکه باید قلبهای خودمان را در ایمان به سوی آنچه که مرتباً دریافت می داریم باز کنیم.

هرچقدر عمیق تر در این راز غرق شویم، همان قدر بهتر درک خواهیم کرد که چگونه به شیوه ای ساده و غیرجنجالی در زندگی ما حضور دارد. «پسرم تو همیشه با من هستی (من همیشه با تو هستم) و هر چیزی که من دارم متعلق به توست.» (لو ۱۵-۳۱). این حقیقتی است که با آن در نیایش زندگی می کنیم. کاملیت پری و قدرت محبت خدا برای ما در فریاد ما برای او که خود او آن را در ما قرار داده حضور دارد. ما باید به محبت او اعتماد و به او ایمان داشته باشیم. بازگشت به سوی خدا در درجه اول بدین معنی است که در دید او زندگی کنیم. زیستن در حضور خدا و نگرستن

باید اجازه دهیم تا فیض او به مرور قوی تر شود، بگذاریم تا در ما کار کند و مانعی در راه او قرار ندهیم. باید در جهت این فیض فرار بگیریم و مغلوب احساسات طغیانگر خودمان نشویم. به هر اندازه هم که احساس ضعف کنیم باید کنترل خودمان را بر این احساسات ویرانگر حفظ نموده صبور و با اعتماد باشیم.

ما با هرکدام از برادرانمان در حضور راز خدا هستیم، راز فیض بی نهایت صبور او، راز آنچه می تواند در هر یک از ما باوجود کاستیهایمان انجام دهد. ما باید این راز را محترم بداریم.

نباید همسایه خود را داوری کنیم زیرا واکنشهای ما همیشه آن قدر ناقص هستند که حتی اگر نتوانیم چیزها را آن گونه که مسیح می دید ببینیم، می باید حداقل بکوشیم تا دیدگاه مسیح را ببینیم و شادی توافق با او را داشته باشیم. به جای این که با همسایگان خود درون مشکلات بی اهمیت زندگی غرق شویم سعی کنیم آنها را در نور راز محبت که همه ما را احاطه کرده ببینیم. در این صورت برای ما آسان خواهد بود تا در نیایشهایمان زیست نماییم و آن رازی را که نشانه آن هر روز در مراسم شام خداوند به ما داده می شود، و بدین جهت همیشه با ماست، داشته باشیم. اگر عمل ایمان ما واقعاً عمل محبت برای مسیح است، با اعتماد و فروتنی کامل، این ایمان همیشه پابرجا خواهد ماند و ما همه چیز را در نور آن خواهیم دید، قبل از هرچیز همسایه خود را. زیرا این ایمان کسی است که علی رغم قابل تغییر بودن ثابت باقی می ماند، زیرا که او تغییر نمی کند □

### محبتی بی نهایت

ما در نیایشهایمان واقعاً در حضور خدایی هستیم که عظمت او محبت اوست، خدایی که شماری تحت اختیار دارد تا ما را به سوی خود



زنده یک حضور است، حضور کسی که ما را در دستهای خود حمل می‌کند. ما باید این حضور را باور داشته و تمام امید خود را در آن قرار دهیم. ما متعلق به خدا هستیم و باید با تمام قلب به این تعلق رضایت دهیم. شاید هرگز نتوانیم این ایمان به حضور او را به کمال رسانیم ولی باید دقت فراوان داشته باشیم تا آن را از دست ندهیم.

ما نمی‌توانیم به طور کافی دانش خود را درباره شخصی بیان کنیم، که او برای ما چه معنی دارد. باید با دانش خودمان زندگی کنیم. همین طور است در مورد مسیح و حضور او در زندگی ما اگر او واقعاً برای ما یک شخص است، اگر او را «می‌شناسیم». او قبل از هر چیز ما را «می‌شناسد» زیرا او همیشه با ما بوده و محبت او هرگز کاسته و خسته نشده است. حضور او یک راز و محتاط است. ما باید در حضور مخفیانه او نشانی از پری و کاملیت مرموز او را ببینیم و آن را به عنوان دعوتی برای اعتماد کامل به او تلقی کنیم. باید با فروتنی هدیه حضور او را دریافت نماییم، و بپذیریم که این حضور باید در سکوت و در خفا باقی بماند. ما می‌توانیم هر چیزی را از آن انتظار داشته باشیم اگر خود را در دید او گم کنیم. غیرممکن است بتوان در برابر او ساده نبود. هر چقدر بیشتر خود را در حضور او احساس کنیم همان قدر بیشتر احساس روشنی خواهیم کرد. می‌توانیم مطمئن باشیم و برای همه چیز به او امیدوار، زیرا اعتماد ما به اوست و از مسکنت خودمان هیچ انتظاری نداریم

### اطمینان فروتنانه

ما باید اشتیاقی ساده برای تقدیم به او که می‌تواند آن را ارضا نماید داشته باشیم، اشتیاقی که بزرگتر از قلب ماست. می‌توانیم فوق از آگاهی خودمان درباره آن حدسیاتی بزنیم. هرگاه احساس کنیم که نمی‌دانیم آیا

به او بدین معنی نیست که ما درباره او به عنوان کسی که در دور دستهاست فکر کنیم و همان طور که هستیم در برابر او باقی بمانیم بلکه به معنی وارد شدن به مشارکتی با اوست که توسط آن او ما را به صورت خود مبدل نموده شبیه خود می‌سازد □

### او که برای ما همه چیز است

دوست داشتن یعنی این که شخصی را که دوست داریم همه چیز ماست. همان گونه که ما مسیح را که دلیل حقیقی ما برای زندگی می‌شود حقیقتاً دوست داریم و در شادی محبت او زندگی می‌کنیم. بگذاریم این شادی تمام زندگی ما را در برگیرد و آن قدر قدرتمند باشد که هیچ چیز نتواند آن را تغییر دهد و یا باعث شود که آن را فراموش کنیم. این برای رضامندی همیشگی ما کافی است و دیگر هیچ چیز کم نخواهیم داشت. ما از محبت مسیح مطمئن هستیم زیرا او ما را مأیوس نخواهد کرد و به ما آن فیض را عطا خواهد نمود تا او را مأیوس نسازیم.

محبت ما به خدا عمیق تر از آگاهی ما نسبت به آن است. این واقعیت فیضی است که ما در تاریکی ایمان بدان زیست می‌کنیم. می‌باید با سپاسگزاری این محبت را در قلب خود به عنوان عطیه روح القدس، که نمی‌تواند در محدودیتهای ما محصور شود، بشناسیم. ضعفها و شرارتهای ما مانع از آن نمی‌شوند که خداوند آنچه را که هنوز فریادی برای اوست ببیند. او ضعفها و شرارتهای ما را در فیض خود برمی‌دارد و در کنار ما باقی می‌ماند، هرچند که بینوا و تهی باشیم باز هم تنها نیستیم. زیرا چون او همه چیز را در فیض حضور خود برداشته بنا بر این مسکنت ما نیز خود فریادی برای خدا خواهد بود. این چیزی نیست که از ما صادر می‌شود یا چیزی که ما احساس می‌کنیم و می‌توانیم به آن اعتماد کنیم، بلکه اطمینان

دنبال کند، باید هر چیز و هر کس را که او برای تحقق یافتن نقشه اش مورد استفاده قرار می دهد بپذیریم. هنگامی که ناچاراً محزون می شویم، باید غم زندگی ما ملایم و آرام باشد، درد و رنج را بپذیریم و توسط آن تلخکام نشویم.

ما نباید درباره آنچه که در ما انسانی و ضعیف است نگران باشیم بلکه باید بیاموزیم حضور خداوند را در میان مشکلات و سختیهایمان تشخیص دهیم و به او اطمینان داشته باشیم. این اطمینان رضایت ما به اوست، چشم پوشی از هر چیزی که ممکن است در برابر فیض او سدی ایجاد کند. هنگامی که کسی ما را به درد و رنج می اندازد، نباید ناراحت شویم بلکه باید برای کشف شیوه ای تلاش کنیم که توسط آن بتوانیم به آزار دهنده خود کمک کنیم تا خود را اصلاح نماید. باید با او نزد خدا برویم. محبت خدا در مشارکتی وجود دارد که ما فقط می توانیم به وسیله دوست داشتن همه کسانی که در آن سهیم هستند به آن داخل شویم. باید آنها را همان طوری که هستند دوست بداریم و محبت خدا را در آنها ببینیم. باید خداوند را که از این طریق ما را امتحان می کند بشناسیم و خودمان و آن شخصی را که به ما در راز این بخشش صدمه زده ببینیم. این بدان معنی است که ما نباید دشمن او باشیم. فروتنی در برابر خدا باید جزئی از عمیق ترین قسمت وجودمان باشد. در نیایشها و در تمام زندگی نباید خواستار چیزی باشیم که عمل خودمان خواهد بود، نباید تلاش کنیم و تنها بایستیم. باید به او که ما را در دستهای خود گرفته و عمل خود را با محبت در ما انجام می دهد ایمان داشته باشیم. او به آهستگی ما را به سویی هدایت می کند که تبدیل به شخصی شویم که او دوست دارد، شخصی که دارای جایگاه مخصوصی در مشارکت در محبتی که او ما را به آن دعوت کرده باشد. باید بر حضور او ایمان داشته و با فیض این حضور زندگی کنیم.

آنچه را که در تاریکی می ماند می خواهیم یا نه، آن وقت می توانیم به آن کسی که ما را به سوی خود فراخوانده اعتماد کنیم. باید فقط آنچه را که او ما را دعوت به امید داشتن به آن کرده به عنوان عملی از روی ایمان به او طلب کنیم. با بازگشت به سوی او درمانی برای تمام دردهای خود خواهیم یافت. ما به کسی دیگر تعلق داریم. باید خودمان را در حضور او پاک کنیم. این نظریه حقیقتی چنان عمیق است که هر چیزی که در هماهنگی با آن نباشد به نظر یک فریب می آید. حتی اگر فقط پوچی و سکوت وجود داشته باشد ما می توانیم احساس کنیم که چیزی که حقیقتی تر از هر چیز است وجود دارد و ما را وسوسه می کند که آن را جستجو کرده و با آن پر شویم. ما از قبل عقیده ای درباره محبت خدا و دعوت او از خودمان داریم. یک شادی را که فیض است احساس می کنیم و باید قلب خودمان را به روی آن باز کنیم. باید بدون این که زیاد به آن نظر بیندازیم به آزادی با آن زیست کنیم، بدون این که بخواهیم آن را به «تملک» خود درآوریم. باید آن را از لحظه ای به لحظه دیگر به عنوان هدیه ای قبول کنیم و در سکوت به آنچه که در قلب خود آگاهی ما و در ورای آن است بچسبیم: واقعیت زنده رابطه ما با خدا. باید با جهت اراده خودمان، تمام وجودمان، به سوی خدا موافق باشیم. و با این واقعیت زندگی کنیم □

### مطیع باش

این اقدامی از روی تواضع در جهت راز حضور خداوند در زندگیهای ماست که سختیها را تحمل می کنیم، حتی آنهایی که ما را ناراحت می کنند یا آنهایی که از طرف مردم بر ما تحمیل می شوند. این اجازه دادن به خداوند جهت تعقیب نقشه اش برای ماست، احترام گذاردن به راز حضور او. ما باید به خداوند امکان دهیم تا آزادانه نقشه اش را برای ما

داریم و پذیرش همراه با فروتنی فقر ما بیان شده است.

حتی زمانی هم که دیگر نمی دانیم باز هم توسط محبتی پایان ناپذیر محبت می شویم. باید اجازه دهیم خدا در ما کار کند، بگذاریم هرآنچه می خواهد با ما انجام دهد. باید با صمیمیت بخواهیم که به روی خداوند باز باشیم، فرم پذیر در دستهای او. او اشتیاق ما را حتی هنگامی که نمی توانیم آن را بیان کنیم می بیند. اشتیاق ما می تواند فقط یک هدف داشته باشد: آنچه خدا از ما می خواهد. ما باید بر این باور باشیم که او با تمام قدرت و نیروی محبت خود آن را از ما می خواهد. بگذاریم او عمل خود را در ضعف ما، علی رغم ضعف ما، انجام دهد. با آرامش در انتظار او باشیم. ما فقط در رضایتی آزاد می توانیم زیست کنیم - آرزوی متواضع که مطیع اراده خداوند باشیم. سکوت ما باید پذیرشی باشد، نشانه ای از آمادگی ما. باید خودمان را در سادگی به روی محبت خدا باز کنیم، با این شناخت که هرچه داریم از اوست و این قدرت مطلقه اوست که در ما کار می کند. این دیدگاهی حقیقی نسبت به محبت خداست □

### بدانیم که محبت شده ایم

ما می دانیم که محبت شده ایم، و تنها جواب مناسب به این محبت این است که بطلبیم تا خدا آنچه را که نمی دانیم چگونه باید بدهیم از ما بگیرد. اگر خداوند حقیقتاً شادی و آرامش ماست، و اگر ما حقیقتاً نمی توانیم بدون او زندگی کنیم همیشه در درون خود چیزی از این آرامش که از او صادر می شود را احساس خواهیم کرد. اعماق قلب ما به او تعلق دارد و او این را می داند. رها کردن خود در دستهای خدا ژستی بزرگ نیست. ما می توانیم آن را فقط در سادگی انجام دهیم، همانند یک کودک. در این صورت این اعتماد واقعی است. این خلوص و تازگی یک اعتماد حقیقی

باید اجازه دهیم خداوند ما را ملایمتر کند. نباید بر سرسختی خود اصرار بورزیم بلکه باید بکوشیم آن نقطه ای را بیابیم که محبت به خود کنار رود تا بتوانیم بار دیگر به آرامش دست یابیم. خداوند هرکاری که بخواهد با ما می کند، ما را به هر جا که مایل باشد هدایت می نماید. ما نباید در برابر او مقاومت کنیم بلکه باید اجازه دهیم که او ما را شکل دهد. اراده تو انجام شود. این آزادی است □

### سکوت ایمان

ما نباید ایمان خود را بر آنچه که نمی توانیم ببینیم از دست بدهیم. سکوت ایمان. احترام برای این راز. راز کسی که ما را دوست دارد. او به ما همه چیز می دهد. ما باید در حالت انتظار در برابر او باز باشیم. باید احساس رضایت کنیم. بدان که خداوند همه ما را راضی می کند، آگاه باش که او ما را دوست دارد، ایمان داشته باش چون نمی توانیم به مسیح و یا به حضور او در این جهان و بنابراین در تک تک ما شک کنیم، همچنین به محبت او برای این جهان و بنابراین برای تک تک ما. او ما را در این راز عظیم شریک کرده و ما باید به سادگی به آن ایمان داشته باشیم. ایمان ما باید ایمانی ساده باشد. ایمان فقر است و اطمینان را به عنوان هدیه ای که آرامش را به دنبال دارد می پذیرد. پوچی و تاریکی را می توان همانند فقر احساس کرد و به دیدگاه اطمینان تبدیل نمود. ما در متواضعانه ترین نیایشها آرامش را می یابیم و می دانیم که راهی دیگر وجود ندارد. هر چیز دیگری ما را به بن بست خواهد رسانید. خدا ما را با محبتی فوق از چارچوب فکری ما دوست دارد. در حضور این راز ما به لکننت زبان می افتیم. اما با وجود فقر، بیش از آنچه فکر می کنیم و متوجه هستیم از این محبت درکی حقیقی داریم. این واقعیت توسط سادگی اعتمادی که به خدا

## فصل هفتم

## هدیه حضور خدا

## در حضور خدا

ما می‌دانیم که در حضور خدا هستیم و اگر بر طبق این دانسته رفتار کنیم به مرور بیشتر متوجه حضور خدا خواهیم شد. در حضور او ساکت می‌مانیم زیرا می‌دانیم که تنها نیستیم. این عملی از روی ایمان در حضور اوست. هنگامی که همه چیز برخلاف میل ما پیش می‌رود، نباید در خودمان به جستجوی چیزی برآییم که بدان تکیه کنیم، بلکه باید ایمان خود را به حضور خداوند تأیید نماییم. باید کاملاً در سکوت در برابر حضور او بایستیم زیرا او می‌داند که در اعماق قلب ما چه می‌گذرد. باید با سادگی و بدو خوداگاهی به سوی خدا بنگریم. باید آن چیزی باشیم که هستیم، همان طوری که خدا ما را آفریده، در برابر دیدگان او. ما همان هستیم که هستیم زیرا محبت خدا برای ما نیز همان است که هست. او ما را آن‌گونه که هستیم آفریده زیرا می‌خواهد که رابطه شخصی منحصر به فردی با ما داشته باشد. ما فقط در محبت و از طریق آن وجود داریم، و این محبت درونی‌ترین موجودیت ما را دربر می‌گیرد. باید آن را آزاد بگذاریم تا هرچه می‌خواهد با ما بکند.

اعتماد و تسلیم فروتنانه ما بسیار کمتر از آن چیزی است که می‌توانست باشد اگر ما واقعاً می‌دانستیم که محبت خدا برای ما چیست. اما باید با سادگی خودمان را همان طوری که هستیم تقدیم کنیم، با اطلاع از تمام کاستیهایمان، زیرا این تنها واکنش کافی نسبت به محبت خداست. خدا ما را دوست دارد و هرگز ما را فراموش نمی‌کند. او می‌تواند هر چیزی را در ما، اگر به سوی او متوجه بماند، به نیایشی تبدیل کند حتی اگر ما خود از

است، اعتمادی که در فروتنی و در فقر و جداشدن زیست می‌کند. این منشأ صبر توأم با آرامش است. اگر با فروتنی بر مسکنت خود واقف گردیم خداوند بر ما ترحم خواهد کرد. ما باید واقعاً نه در یک بخشش مختصر ایمان داشته باشیم بلکه به شخصی که از روی تجربه بخشش او را می‌دانیم، کسی که ما را به جایی که می‌خواهد هدایت می‌کند به شرطی که ما او را رد نکنیم.

قلب ما باید با محبت که حیات اوست یکی شود تا بدین ترتیب تنها محبتی باشد که او می‌شناسد و همه را در نور این محبت ببیند. باور داشتن بر محبت خدا ملایمت با همه کسانی است که او دوست می‌دارد. هنگامی که نور خدا بر ما کشف می‌کند که زندگی ما چگونه بوده مایوس نخواهیم شد. ما را از این فریب شفا خواهد داد که همه چیز را باید با میزان خود بسنجیم، درحالی که آنها فوق از سنجش ما هستند.

\* \* \*

کمی برای ارائه داشته باشیم، به شرطی که آن را با تواضع تقدیم کنیم. هرچقدر هم که نیایشهای ما کم مقدار باشد، چنانچه با تواضع همراه باشد باز هم نیایش است. این عملی از روی ایمان است در عظمت راز محبت که ما در آن درگیر هستیم، و در برابر آن با تمام وجود تعظیم می نماییم. ما در ضعف خود باید در رازی زندگی کنیم که مافوق ماست ولی با صمیمیت به ما ارزانی شده.

ما مایلیم که نیایشمان به نحوی دستیابی به راز خدا باشد، شناخت آن راز و حقارت خودمان در برابر آن. باید بر فقر نیایشهایمان و بر تهی بودن خود آگاه باشیم و آن را بپذیریم و سپس اعتماد خود را بر خدا قرار دهیم و حمایت از خود را در راز محبت کامل او بیابیم. نیایش همانند مکانی نیست که متعلق به ما باشد، جایی در منزل که با آسودگی در آن هستیم. باید بی خانمانی و مسکنت کامل را بپذیریم و بیاموزیم که نیایش را از لحظه ای به لحظه دیگر به عنوان هدیه ای قبول کنیم. باید حالت پذیرا داشته باشیم، گشاده در برابر او که می دانیم این جاست حتی اگر هیچ نشانه ای از حضور خود به ما نمی دهد. وضعیت ما همیشه خطرناک است اما می توانیم اطمینان داشته باشیم زیرا می دانیم که او ما را دوست دارد.

هنگامی که در شام خداوند شرکت می کنیم نمی توانیم شک داشته باشیم که فیض این راز در تاریکی درون ما فعال نیست. آیا پس از آن نمی توانیم ببینیم که تاریکی ما بی ایمانی نیست و به هیچ وجه مانعی یا امتناعی از دریافت فیض نمی باشد؟ اگر واقعاً احساسی برای خدا می داشتیم، هیچ ظلمتی نمی توانست ما را هراسان کند بلکه فقط می توانست به سادگی ما را به تسلیمی کاملتر هدایت نماید □

آن آگاه نباشیم. ما در برابر خداوند در سکوت باقی می مانیم. می توانیم قانع باشیم که او می داند که قلبهای ما نمی تواند بدون او زیست کند. در چشم خدا و به دلیل همین واقعیت که او به ما می نگرد تبدیل به شخصی می شویم که او دوست دارد. مسیح در طول زندگی همگی ما با حضور دایمی اش و وفاداری محبتش در ما کار می کند. او نشان خود را به روی ما به صورتی پاک نشدنی برجای می گذارد. او قلبهای ما را وادار به زندگی با خود، و ناتوان از زندگی بدون خود می سازد. او نیایشی را در اعماق وجودمان قرار می دهد. ما متوجه عمل فیض در خودمان شده و تلاش می کنیم با وفاداری بیشتر نسبت به آن و زیستن با آن در رفتار خود نسبت به همسایگان تجدید نظر کنیم. ما را به درون پری بی نهایت راز محبت می برد. این آن محبتی است که می باید از قلبهای ما به سوی همسایگانمان جاری شود، باید بر تمام موانع غلبه کند، هیچ چیز نباید عذر و بهانه ای باشد برای کمتر محبت کردن ما □

## احترام برای راز

باید اشتیاقی عمیق برای وفاداری نسبت به نقشه خدا برای ما و پاسخگویی به محبت او داشته باشیم. اشتیاقی در ایمان، اشتیاقی که عملی از روی ایمان است، اشتیاقی که از ما نیست و به تواناییهای ما نیز محدود نمی شود و نمی توانیم درباره آن حساب کامل پس بدهیم. ایمان در درجه اول درک یک راز است بسیار بزرگتر از آن که بتوانیم بفهمیم. ما به حقیقتی ایمان داریم که فوق از حقایق ماست. تنها حالت متناسب با آن، ماندن در سکوت، در تواضع و در ستایش در برابر آن است. ما باید واقعاً فقر نیایش و ایمانمان را بپذیریم تا خداوند بتواند با آزادی فیض خود هر آنچه که می خواهد در حقارت ما انجام دهد. مهم نیست اگر در نیایش چیز

## تقبل کامل

باید قبولی مطلق خود را اعلام کنیم. خدا مشغول انجام کار در ماست و عمل او همیشه رازی است که ابهام آن ما را به سوی حقیقت هدایت می‌کند، به سوی تواضع که دیدگاهی از حقیقت است. باید خودمان را با آن اطاعت و سر به راهی که احساس می‌کنیم از خود ما نمی‌آید، پاک کنیم. نمی‌توانیم این دیدگاه را به اختیار خود بپذیریم، همچنان که نمی‌توانیم در حضور خدا طور دیگری باشیم. به این دلیل است که دیدگاه ما نیز تجلی حضور اوست. به علاوه این تجلی، به همان معنی این حضور برای ماست. بنابراین ما فقط می‌توانیم در حضور شخصی باشیم که ما را بی‌نهایت دوست دارد. باید ضعفهای خودمان را به قدرت مطلق فیض او تقدیم کنیم. باید به شیوه‌ای فقیر باشیم که خود نشانه‌ای از عمل اعتماد باشد. فقر ما باید بیانگر نظر حقیقی ما نسبت به خدا و نشانگر چیزی باشد که او برای ما معنی دارد. ما هنگامی واقعاً فقیر هستیم که آگاهی ما از فقرمان به طور اساسی روابط ما را با همسایگانمان اصلاح کند.

ما باید با فروتنی ضعف در نیایشهایمان را بپذیریم حتی اگر بتوانیم در آن تأثیر عدم جدادگی و سخاوتمندی واقعی خودمان را ببینیم. اجازه دهیم خداوند به شیوه خود ما را فروتن سازد و با متانت این فروتنی را بپذیریم تا خودمان را به روی فیض او باز کرده و اجازه دهیم هرکجا که مایل است ما را هدایت کند، زیرا که فیض در تاریکی ما نیز به وضوح می‌بیند اما فروتنی واقعی مانع از این خواهد شد که بر دیگران داوری نماییم

## او که در او ایمان داریم

این جا تحت رشد در شناخت خدا همیشه رشد در ایمان نیز هست، که به تجسم تبدیل نمی‌شود. راز خدا بسیار بالاتر از ادراک ماست و ما فقط

## خدا با محبت به ما می‌نگرد

چگونه ممکن است خدا آنهایی را که آن‌گونه آفریده که نمی‌توانند بدون محبت او شاد باشند دوست نداشته باشد؟ یا کسانی که با آنان عهدی شکسته نشدنی بسته است، حتی اگر آنها خود نمی‌دانند و یا به بیراهه می‌روند؟ و ما نیز باید دیگران را دوست داشته باشیم همان‌گونه که خدا آنها را دوست دارد. شیوه‌ای که خدا به آنهایی که حقیقتاً در جستجوی او هستند با تمام ضعفها و اشتباهاتشان می‌نگرد، یک راز است. هرچقدر بیشتر با محبت به دیگران بنگریم، همان قدر عمیق‌تر وارد این راز خواهیم شد. ما همیشه نسبت به کاملیت آن در قصور خواهیم بود. خدا همیشه بیشتر از آنچه که ما می‌توانیم محبت خواهد کرد.

خدا حاضر است. و ما باید بر این حضور او ایمان داشته باشیم و ایمان ما نتیجه‌ای است از تمام زندگی ما در فیض. باور به این که خدا ما را دوست دارد شناخت این است که محبت او برای ما چه معنی داشته و ما از او چه دریافت کرده‌ایم. باور این است که فیض او چه کاری در اعماق قلبمان انجام داده، حتی اگر دیدن آن میسر نباشد. راز مسیحیت همیشه در واقعیت تاریخ بیان شده. نیایش ما نمی‌تواند به آنچه که احساس می‌کنیم یا در این لحظه احساس نمی‌کنیم مختصر و محدود شود. آن بیانی است از آنچه که طی عملکرد فیض در زندگیمان ما را به آن مبدل ساخته است.

شناخت این که ما همه چیز را از خدا دریافت کرده و باز هم دریافت خواهیم کرد، آگاهی از محبت او به ما و عمل فیض او در قلبهای ما می‌باشد. پس چگونه می‌توانیم خودمان را به طور کامل به روی این محبت خدا باز نکنیم و همه موانع را از سر راه آن برنداریم؟ ایمان به خدا باور داشتن این است که هیچ چیز در ما وجود ندارد که آفریده شده باشد بدون این که ارضا گردد. این اعتماد آرام به آن نقشه محبت آمیز است که ما را آفرید □

به سوی پدر ما در آسمان از اعماق قلبمان باشد بدین دلیل است که ما در مشارکتی زنده با مسیح هستیم. آنچه در اعماق ماست در این و از طریق این مشارکت زیست می‌کند، و به ما به تنهایی تعلق ندارد. ما باید با ایمان به مسیحی که در ما زیست می‌کند زندگی کنیم.

اگر خداوند برای ما واقعاً همه چیز است این بدان معنی است که او می‌باید در تمام زندگی ما حضور داشته باشد و ما باید با این اطمینان ساده در فیض او زندگی کنیم. این یک هدیه است و ما باید آن را با فروتنی در اعتماد و آرامش بپذیریم. اعتماد ما راهنمای ما به سوی راز خداست و ما را هدایت می‌کند تا در نور او زیست کنیم. عمل ایمان برای ما آرامشی به همراه می‌آورد که حتی اگر به زحمت بتوانیم آن را احساس نماییم، آرامشی بی‌ظنیر است، زیرا از خدا صادر شده. با سادگی به سوی خدا نظر می‌افکنیم اما با تمام وجودمان که تبدیل به توجه کامل به حضور او شده. وقتی آن کسی که دوست داریم حاضر است، حتی اگر او را نبینیم، حتی اگر ساکت باشد، حضور او سکوت ما را ملبس می‌سازد. این به هیچ وجه همانند تنهایی گذشته ما نیست. نیایش ما بنا بر این اولین و مهمترین میوه حضور خداست. ما از این حضور نیایش خودمان را به عنوان هدیه دریافت می‌کنیم. ما نباید هرگز بر این حضور تردید نماییم. باور داشتن به آن باور داشتن بر محبت خدا برای ماست. توجه کردن به آن یعنی اجازه نفوذ دادن به معنی آن در ما.

در مشارکت با خداوند ما با آنچه که هستیم، که این نیز هدیه اوست، زیست می‌کنیم. او فقط یک شخص نیست که در حضورش ایستاده‌ایم، فقط کسی نیست که ما به سویش نظر دوخته‌ایم او در نظر ما و در تمام وجود ماست که به سوی او برگشته است. اگر ما واقعاً به روی فیض او باز می‌بودیم، اگر فیض او می‌توانست هر آنچه که مایل است با ما بکند، ما

در سکوت می‌توانیم در برابر آن بایستیم. ایمان تاریک می‌ماند و این تاریکی حتی می‌تواند عمیق تر هم بشود. اما او که هدف ایمان ماست و به تدریج به عنوان کسی که به معنی همه چیز ما می‌باشد، که به او در ایمان و با ترک کامل تسلیم هستیم، آشکارتر خواهد شد.

به هر حال خدایی که به او اعتقاد داریم ناآگاه و غیرقابل دسترسی نیست. او بر ما حضور دارد، در زندگی ما و در مسیح. او که قلبهای ما او را می‌یابد و همه چیز در ما در آرزوی اوست، یک ابدیت بدون چهره نیست بلکه یک شخص است. تقدیم محبتی به خداوند که درباره آن چندان مطمئن نیستیم به معنی قرار دادن تمام اطمینان براوست. هنگامی که فقط می‌توانیم به خدا بگوییم «من حتی دیگر نمی‌دانم که تو را دوست دارم یا نه»، هنوز هم این طریقی است که به او می‌گوییم که او را دوست داریم، و نمی‌توانیم از دوست داشتن او دست برداریم. ما باید محبت خود را به خدا تقدیم نماییم حتی هنگامی که دیگر مطمئن نیستیم که او را دوست داریم یا نه و بدین طریق نشان می‌دهیم که به او اعتماد داریم. در برابر خدا هرگز نمی‌توانیم به اندازه کافی فروتن شویم. با این آگاهی خواهیم دانست که هرگز نمی‌توانیم بسنجیم که خدا برای ما واقعاً چیست و ما چه انتظاری می‌توانیم از او داشته باشیم



## اعتماد کامل

اجازه دهید خداوند ببیند که ما آمادگی کامل داریم که بگذاریم او هر چه می‌خواهد با ما انجام دهد. فریاد ما به سوی خدا از اعماق قلبمان می‌آید و بدین سبب جزئی از بدیهی ترین خودآگاهی ماست. باید یاد بگیریم آن را تشخیص دهیم نه این که بکوشیم تا آن را بلند کنیم، گویی هم اکنون در درون ما به عنوان جزئی از وجود ما نیست. باید با آن موافق باشیم، به آن توجه کنیم و اجازه ندهیم که از آن منحرف گردیم. اگر ناله ما

«بلی» گفتن به خداوند لذت بخش است زیرا که این از طریق قدرت فیض که در اعماق وجودمان کار می کند گفته می شود. ما متوجه آن هستیم به همان سادگی و ناگهانی که متوجه موجودیت خودمان می شویم. خودآگاهی ما از عمیق ترین سطح خود از تعلق به خود آزاد می شود و از این به بعد آن را به عنوان هدیه یا میوه ای از حضور خدا تجربه خواهیم کرد.

ساده ترین و ملایم ترین پذیرش دانستن این است که ما را دوست دارد. ضعف ما نباید سبب شود که به این محبت شک بکنیم. خدا ما را دوست دارد زیرا خدا محبت است. ما با پایداری به او اطمینان داریم هرچند که او ساکت باشد و هر قدر قدرهم که ما در حضور او ضعیف و بیچاره باشیم. او در این جاست و این برای ما کافی است. خدا ما را دوست دارد و ما این را می دانیم. آرامش ما بسیار ساده است ولی در قلب خود رازی نهفته دارد. آرامش ما ایمان به این راز است و حضور مخفی آن را آشکار می سازد. راز محبت خدا برای ما. خدا خود را با دادن هدیه اشتیاق برای او، به ما می دهد. او در مرکز این اشتیاق است و در آن خود را بر ما آشکار می سازد. آنچه که باور داریم فریادی به سوی خداست، و در واقع پاسخی به آن ناله ها.

تکبر خصلتی دوست داشتنی نیست. خدا در ما فقط آن چیزهایی را که وجود یا تلاش دارد به روی محبت همسایه باز باشد، دوست می دارد. ما باید محبت کنیم زیرا خدا محبت می کند، زیرا محبت کردن یعنی در توافق بودن با خدا. هر چیزی که ما از خداوند دریافت می کنیم در راز این شراکت به ما داده شده و بنابراین در باز بودن در برابر سایرین. ما با هم در همدردی که خود نیز رازی است مافوق ادراکمان رشد می کنیم. فیض با قبول ما به همان گونه که هستیم و در همان شرایط که قرار داریم در ما کار می کند. و ما باید همان طوری که هستیم همدیگر را پذیرا باشیم و این طریق زندگی در مشارکت با یکدیگر و در فیض است.

\* \* \*

هم تبدیل به محبتی برای خدا و همسایه امان می شدیم و این مطمئن ترین نشانه از حضور خدا می بود. اگر همسایه امان را به صورت هدف محبت خدا ببینیم، در خواهیم یافت که این محبت واقعیت عمده است، که در ما شکوفا شده و معنی واقعی هر چیز دیگری را برای ما روشن می کند □

### او که با قلب ما سخن می گوید

محبت او تمام نیازهای ما را پیش بینی می نماید، و در قلب ما بسیار بیشتر از آنچه ما آگاهیم کار می کند. با کمال سکوت در ما حالتی از فروتنی، پذیرش متواضع، اطاعت و احترام برای این راز به وجود می آورد. همه چیز از خداست حتی واکنشی که او در قلب ما در برابر خودش ایجاد می کند. باید اجازه دهیم او ما را شکل دهد، هیچ حد و مرزی در ایمانمان برای محبت او قرار ندهیم و ایمان خودمان را با تسلیم شدن متواضعانه به آنچه که برای ما به صورت رازی باقی می ماند بیان کنیم. ما با چسبیدن به خدا احساسمان را برای او بیان می داریم. این عمیق ترین حرکت قلب ماست، در اعتماد، در اطاعت. ما نمی توانیم درک کنیم که محبت چگونه کار می کند تا به نقشه اش درباره ما جامه عمل بپوشاند. نباید برای خود ایده ای کاملاً بشری از تأثیر آن بسازیم یا آن را با آنچه که احساس می کنیم یا نمی کنیم، داوری نماییم. باید با ایمانی زنده و عمیق آن را باور داشته باشیم و در انتظار احساس عمل آن نماییم یعنی به سادگی باور کنیم و تقاضای نشانه ای از آن نداشته باشیم. نباید بیشتر از کاملیت این راز که همه امید ماست به ضعفهای خودمان باور داشته باشیم.

ضعف ما در برابر حضور این محبت تنها نیست و قادر به پاسخگویی نمی باشد. این محبت ما را اسیر می سازد، و ما را با خود می برد تا در مشارکت که راز بخشش است با خود متحد سازد. باید اجازه دهیم این محبت رضایت قلب ما را که با آزادی تمام به ما داده شده کسب نماید.



برداشته می شود و توسط آن هدایت می گردد، می دانیم که نیکویی پدر ما در آسمان ما را متولد ساخته است. او به ما خیلی نزدیک است، او از بلندای آسمان بر ما که در پایین هستیم نظاره نمی کند، او با ماست. و بدین دلیل است که ما می توانیم زندگی خود را به آرامی به عنوان فریادی به سوی خدا، از طریق تمام ضعفها و ظلمت‌هایمان، زیست کنیم.

هنگامی که از عمل فیض او آگاه می شویم خود را در آن غرق شده می یابیم و می توانیم فقر خود را به سادگی بیشتری بپذیریم. باید قبول کنیم که تنها چیزی که می توانیم در جواب آن تقدیم نماییم ایمان است. ما توسط احساس عمیق تری از تسخیر تمام وجودمان توسط این راز هدایت می شویم زیرا این راز محبت خدا برای ماست. ما می توانیم اعتماد خود را در این محبت قرار دهیم. این تنها امید ماست و نباید هیچ سایه ای از اعتماد بر قدرت خودمان ما را از آن منحرف سازد. داشتن کسی که ما با تمامی نفس خود می توانیم به او ایمان داشته باشیم، که تمامی امید ماست، دوست داشتن است. باید اجازه دهیم تا فیض احساس ما را نسبت به خدا عمیق تر کند و ما را قانع سازد تا حقارت خودمان را به آرامی بپذیرا شویم، باید در درون بر اطاعتی کامل تکیه کنیم که می باید حالت جدیدی از موجودیت برای ما بشود. باید دیگر قادر به زیستن در هر خوشی که گویی از خودمان به تنهایی برمی آید نباشیم □

## زبان پنهانی قلب ما

زبانی که در قلب ما به آهستگی به وجود آمده زیرا در تمام روزهای زندگی ما با ما بوده است، زیرا او آن را به ما داده تا با او زیست نماییم. علامت او بر ماست که نمی توان آن را پاک کرد و در سکوت قلب ما که متوجه خداست زندگی می کند. ما باید بکوشیم تا زبان اسرارآمیز قلب

## فصل هشتم

### رازی از فیض

#### حضور نزدیک خدا

اگر محبت خدا اساس است پس نیازمند رضایت آزادانه ماست. اما این دو واقعیت هم ردیف یکدیگر نیستند. ضعف ما در نظر خدا تنها و بی کس نیست، زیرا او آن را در راز محبت بی انتهای خود برداشته. محبت خدا می تواند رضایت آزادانه ما را تشخیص دهد ولی به هر حال ما نیز می توانیم آن را با طرق محدود خود بیان کنیم. محبت خدا در قلب این رضایت است و ما را قادر می سازد که آن را بدهیم. با دادن موافقتمان باید آماده دسترسی خدا بشویم و از خود سلب مالکیت کنیم. با دادن رضایت باید بتوانیم در دیگران رازی از فیض را ببینیم که خواستار احترام ماست. اگر ما از ضعفهای انسانی آنها فراتر نرویم، این دیدن دیگران به صورتی که آنها هستند نخواهد بود، آنها نیز به درون راز محبت خدا برداشته می شوند.

خدا کسی است که ما او را در ورای خودمان می یابیم ولی با وجود این در خودمان، ما فقط در صورتی می توانیم به او دسترسی پیدا کنیم که به ورای خودمان برویم و این تنها راهی است که حقیقتاً خودمان باشیم. خدا آن دیگری است زیرا ما همه چیز را از او دریافت می کنیم. اما او دیگری نیست زیرا بدون او هیچ هستیم. او در تمام وجود ما حضور دارد و بدون او نمی توانیم موجودیت داشته باشیم. ما فقط به دلیل قدرت خلاقه و پیوسته خدا وجود داریم. این قدرت خلاقه خدا، توسط طبیعت و توسط فیض او در ما عمل می کند. خدا همیشه در حال انجام کار در ماست. توجه به این موضوع به نیایشهای ما سادگی و آزادی می بخشد.

می دانیم که کوچکترین حرکت ما به سوی خدا در راز کاملیت او

پناه ما و امید نهایی ماست. او هرگز ما را ترک نخواهد کرد. ما نباید از فقرمان در نظر خدا حیرت زده شویم. سکوت ما در حضور راز او نباید باعث شود که ما هر چیز را در ما که فریادی برای خداست کاهش دهیم. باید رضایت خود را به آنچه که فیض در قلب ما انجام داده اعلام داریم، با این رضایت که فراتر از تصورات ما می رود زندگی کنیم. باید اجازه دهیم خداوند قلبهای ما را به فیض این حضور باز کند و ما را نسبت به فقر و کاستیهایمان متواضع تر و آگاه تر بگرداند. به محض این که در سکوتمان کوچکترین ناله ای به سوی خدا به وجود می آید، همانند شعله ای کوچک می شود که توسط نفت موجود در چراغ تغذیه می گردد. باید اجازه دهیم خداوند طریقی را که می خواهد خود را نشان دهد انتخاب کند، هرچند که در سکوت باشد. وحشت زده نشویم بلکه در اعتمادی متواضعانه زندگی کنیم. اگر نمی توانیم بهتر عمل کنیم برای این است که خداوند می خواهد ما در این وضعیت محرومیت باقی بمانیم. نباید از این اعتقاد دست برداریم که با او هستیم. قرار دادن تمام امیدهایمان در خدا به معنی نداشتن دلیلی برای امید به جز در کاملیت محبت اوست، که در آرامش باقی ماندن است زیرا این امید نمی تواند ما را شکست دهد، هرچند که فقیر و ضعیف باشیم. ما باید فقط این را درک کنیم. همان قدر که به مرور بیشتر متوجه وسعت محبت خدا برای خودمان، و کنترلی که براراده و تمام وجود ما دارد می شویم، واکنش ما هم در برابر او تغییر می یابد، کمتر نمی شود بلکه بسیار بیشتر، و تبدیل به بیانی از خود تسلیمی کامل در اعتمادی مطلق می گردد □

### قلبی شنوا

تن گیری خدا راز الهی است که در وضعیت بشری ما حضور دارد، که حقیر بودن وضعیت ما را در خود پذیراست. ما نباید از اجبار به زیستن این

خود را بشنویم و آن آرامش و شادی که در آن باوجود همه مشکلات، ضعفها و نگرانیهایمان، ساکن است را شناسایی کنیم. اغلب هنگامی که به طرز رقت باری احساس انسان بودن می کنیم باز هم نیتهای عمیق قلب ما تغییر نمی کنند و خداوند آن را می بیند حتی اگر از دید ما پنهان باشد. ما باید آن را به عنوان فیض که لایق آن نیستیم بپذیریم و نیایش خود را همانند یک مسیحی متواضع تقدیم کنیم.

اگر چیز دیگری هم نباشد باز این حقیقت باقی می ماند که ما نمی توانیم بدون خداوند دوام بیاوریم، بدون او زندگی کنیم. ما باید این را به عنوان یک فیض بپذیریم و به عنوان تنها چیزی که برای تقدیم کردن برای ما باقی مانده به او هدیه کنیم. ما به سکوت نیازمندیم و این نیاز ما برای خداست. اگر محتاج سکوت هستیم به این دلیل است که کسی را درون آن یافته ایم. این بیش از یک اشتیاق است، تمرکزی است که در آن ما همان هستیم که هستیم. این خود حیات ماست. ما باید اسرار قلب خود را به خداوند بسپاریم، او به تنهایی آنها را می داند. بیایید در مرکز این سکوت شادی سپردن را بیابیم. اعتمادی مطمئن زیرا که خدا پشتیبان آن است. امید ما احتیاج به هیچ محدودیتی ندارد چون این امید به اوست که نفی کننده تمام محدودیتهاست.

فریاد به خدا در قلب ما یک فیض و رازی از فیض است، همیشه عمیق تر از آنچه که می توانیم درک کنیم. ما باید به این راز فیض که در قلبهای ما زندگی می کند ایمان داشته باشیم. باید با تواضع و سکوت به آن بچسبیم، به آن احترام بگذاریم و کاملاً توجه کنیم. توسط نظریاتی که این فیض در ما به وجود آورده می توانیم نگاهی گذرا به راز خدا بیندازیم. ما در حضور این پری بی نهایت توسط فیض زندگی می کنیم، و مغز تغییر یافته ما آن را احساس می کند. احساس ما از خدا آرامش ما، شادی ما و دلیل امید ماست. او تغییر نمی کند و همیشه با ماست. خدا وفادار است. او

هستیم. اگر واقعاً این را باور کنیم دیگر همانند گذشته نخواهیم بود. باید قویاً باور کنیم که راز محبت خدا در بشریت و در تمام ضعفها و گناهان آن کار می‌کند تا بتوانیم دنیا و مردمانی که در اطراف ما هستند و نیز زندگی خودمان را به شکلی کاملاً متفاوت ببینیم. ما به این راز احترام می‌گذاریم و حضور آن را بدون این که سعی بر آشکار کردن آن داشته باشیم می‌پذیریم. این راز را به عنوان واقعیت عمده‌ای که هیچ چیز نمی‌تواند ما را در مورد آن مشکوک سازد می‌بینیم و آن را سرچشمه‌امیدی بزرگ برای خودمان می‌دانیم.

مهم نیست که چه می‌بینیم و یا چه احساس می‌کنیم بنا بر این نباید نگران آن باشیم. آنچه که اهمیت دارد دیدگاه ماست که ممکن است آن را احساس کنیم و یا احساس نکنیم و این به سادگی ناشی از بذل توجه به حضور خدا و رضایت ماست. این رضایت خود نیز یک نیایش است. رضایت به حضور خدا یعنی موافقت با وابستگی ما به آن برای حفظ موجودیتمان، توافق بر این که ما دیگر به خودمان تعلق نداریم. این دیدگاه توافقی اساسی و علاوه بر این اقدامی از روی سپاسگزاری قاطع است. شکرگزاری بیان مناسب از روی ایمان است که بسیار دورتر از حدود خود می‌رود و به تمامیت محبت خدا می‌رسد. شکرگزاری می‌داند که نمی‌تواند به اندازه کافی دور برود زیرا که هرگز نمی‌تواند محبت خدا را بسنجد. در شکرگزاری است که می‌توانیم به بهترین نحو به آنچه که در ما پنهان است بچسبیم، زیرا به محبت خدا اطمینان دارد و نیازی به نشانه‌ها یا سایر اطمینان‌دانه‌های ما ندارد. ما باید قلبمان را به خدا همان طوری که هست تقدیم کنیم، آن طوری که او می‌بیند درحالی که فیض او در آن به کار مشغول است. نیایش در انواع مختلف آن نیز شناخت تعلق به محبت خداست.

نیایش یعنی دیگر تنها نبودن و در مشارکت زیست کردن. به معنی درگیر بودن با تمام وجودمان در ورای آنچه که این مشارکت برای ما باز

راز الهی بدین شیوه متعجب شویم. باید حضور آن را در درون قلبمان بشناسیم، یک حضور ساده بشری. فقط اعماق قلب ما، مخفی‌ترین اعماق آن می‌تواند متمرکز بر خدا باشد بدون این که چیزی بتواند آن را از او منحرف سازد زیرا بدون او زیستن برایش محال است. نیایش کردن، کشف این راز در اعماق وجود ماست و تعلیم زندگی کردن با آن به سادگی در فقر. هنگامی که ما بی توجه بوده یا به انحراف کشانیده شده و سپس به خودمان رجوع می‌کنیم آیا این احساس را داریم که بار دیگر قلبمان را در مکالمه‌ای با خداوند می‌یابیم که او نمی‌تواند قطع کند زیرا که او هستی آن است؟

وقتی که خداوند ما را می‌آزماید می‌توانیم بهتر ببینیم که چگونه او که قلب ما را پاک می‌کند این را انجام می‌دهد، او توسط فیض خود آن را شکل داده و دیدگاهی جدید در ما می‌آفریند و این باید به ما کمک کند تا سکوت ساده خود را به او تقدیم کنیم. به یاد بیاوریم که او از آنچه در قلب ما می‌گذرد آگاه است زیرا می‌داند که چه در آن قرار داده است. به علاوه او کاستیهای فعلی ما را می‌داند. سپردن این نقصها به او طریقی یا شاید حقیقی‌ترین شیوه‌ای است که خودمان را از شر آنها آزاد می‌کنیم.

ما باید با آنچه که خدا در ما انجام می‌دهد موافق باشیم. حقیقت واقعی ما در این است که به خدا تعلق داشته باشیم. ما متعلق به او هستیم و او مایل است که از ما چیزی بسازد. او نقشه خود را دارد، فکری که مایل است با نقشه خود در زندگی ما عملی سازد و هیچ چیز نمی‌تواند مانع او شود، این باید ما را ملزم سازد تا هرآنچه برای ما اتفاق می‌افتد، در آرامش بپذیریم. باید به سادگی خودمان را به نقشه خدا برای ما بسپاریم.

این یک عمل خالص از روی ایمان است، اما هدف از این ایمان چیست؟ باور داریم که خدا ما را دوست دارد و ما در بند فیض محبت او

## فصل نهم

## چشمان ایمان

«در این زندگی، ایمان، همانند نور جلال در زندگی بعدی، راهی است که خدا را در آن ببینیم» (فرازی از کرمل ۲:۲۴).

## درونی ترین خود ما

باید اجازه دهیم که قلب ما به راه خود رود، به سوی عمیق ترین آرزوی خود، که می داند که از تمام آرزوهای دیگر جداست. این اشتیاق با هر چیز دیگر تفاوت دارد، نه الزاماً به این دلیل که شدیدتر احساس می شود بلکه چون از راه دورتری می آید، از درون اعماق ما. این به سادگی عملی از اراده آزاد ما نیست، بلکه از چیزی که در اعماق وجود ماست و تمام هستی ما را در بر می گیرد. این چیزی کاملاً ساده اما اساساً جدانشدنی از خودآگاهی ماست و به ماورای بی نهایت باز می شود. خدا خود را در این آگاهی که ما الزاماً فریادی برای او هستیم، به ما آشکار می کند.

محیط درونی ما فقط از آنچه که ما به وضوح نسبت به آن آگاهی داریم و می توانیم دقیقاً آن را بیان کنیم تشکیل نشده بلکه به علاوه از هر آنچه که در درونی ترین اعماق ما حاضر است نیز ترکیب یافته. این همان چیزی است که موجب می شود ما متوجه شویم که اساساً چه هستیم. بگذار تا هرچه در درون ماست از آن دیگری سخن گوید و خود را به او تسلیم کند. یک شادی بنیادی. اگر به آن شک کنیم فقط کافی است از خود بپرسیم که آیا حاضریم آن را با چیز دیگری عوض کنیم. باید به سادگی این شادی را باور نماییم که شاید بسیار پنهانی باشد، اما غیرقابل تردید برای ما. ما از دلایل شادی خود مطمئن هستیم □

می کند. در این مشارکت رضایت و توافق ما با راز محبت خدا برای ما برداشته شده و جزئی از آن می گردد □

## مشارکتی از ایمان و محبت

شاید نظر ما نسبت به خدا آشکار نیست اما می توانیم آن را در رفتارمان با همسایه خود مورد آزمایش قرار دهیم. نحوه رفتار ما با آنها باید تحت هدایت ایمان ما به حضور خدا در آنها باشد. ما حضور او را شناخته ایم و دیگر نمی توانیم به آن بی اعتنا بمانیم. درک ما از راز محبت خدا مبدل به مرکز دیدگاه ما نسبت به همسایگانمان می گردد. می بینیم که این تنها واکنش حقیقی است که می توانیم نسبت به این راز داشته باشیم. اگر وسوسه می شویم تا به حضور مسیح در وجود خودمان تردید نماییم. بگذارید تا در عملی از روی ایمان در حضور او در دیگران ما نیز زندگی کنیم.

این یک تجربه بارز شخصی است اما چون نمی توانیم این راز را در خودمان به تنهایی حفظ کنیم، باید به نیاز تجربه امان به گسترش توسط ایمان سایرین توجه کنیم. آن کسی که به سوی او در حرکت هستیم همان کسی است که با ما صحبت کرده و ما سخن او را در جمع ایمانداران شنیده ایم. ما به سوی او حرکت نمی کردیم اگر در اعماق قلب ما جرقه ای وجود نمی داشت، نمی دانستیم به سوی چه کسی می رویم اگر سخن او را نشنیده بودیم. بنابراین ما در پی حرکت قلب خود می رویم. هرچند که به نظر مبهم باشد باز هم می دانیم که ما را به کجا هدایت می کند.

\* \* \*

بپذیریم همان قدر افتاده تر بر او اعتماد خواهیم نمود، و به همین نسبت احساس خواهیم کرد که او ما را با فیض حضور خود دربر می گیرد. ایمان ما پرده نازکی است که نسبت به حضور خدا شفاف می باشد. ما می دانیم که همه چیز را از حضور او دریافت می داریم و این بدان معنی است که ساده ترین عمل از روی ایمان می تواند قلب ما را به روی او باز کند و می دانیم که او نزدیک ما و در دسترس ما قرار دارد. در این دانسته می توانیم با حضور او زندگی کنیم، با شادمانی، در طول تمام سکوتها. هیچ چیز نمی تواند ما را از باور به آن منع کند، و می توانیم همه چیز را از آن طلب نماییم. زیرا ایمان و امید ما به این حضور وابسته است. ایمان ما ممکن است به نظرمآن چیز کوچکی بیاید. ما اعتماد خود را بر ایمانمان قرار نمی دهیم بلکه بر خدا که به او ایمان داریم. ایمان هر چقدر خاضعانه تر باشد همان قدر حقیقی تر است.

مسیح همیشه با ماست، حضور او و جو او ادامه نیایش ما توسط اعمال ایمان است که تماس ما را با او تازه می کند. ما با مسیح در ایمان رابطه ای داریم که با ما هم هویت است. این رابطه در مرکز آن چیزی است که برای ما بسیار خصوصی می باشد. ما باید هر مشکلی را تبدیل به یک افزایش اطمینان بکنیم. ایمان داشتن به خدا بدین معنی است که بدانیم که هرگز نمی توانیم به او بیش از اندازه اعتماد داشته باشیم. ما باید خودمان را به محبتی که خدا شخصاً برای ما دارد بسپاریم. باید بیاموزیم تا حضور او را در زندگی هایمان تمیز دهیم.

حتی موقعی که دیگر آن را نمی دانیم، دیگر نمی توانیم بگوییم که آن را باور داریم، خدا محبت می کند و ما را در دستهای خود نگاه می دارد. خداوند قلب ما را می بیند و آرزوهای درونی ما را می داند. او هم اکنون ما را آن طوری که باید باشیم می بیند. فیض او همیشه فعال است، اگر با

## رازی از فیض

همه چیز به این راز که به ما داده شده تا در ایمان زیست نماییم بستگی دارد. چون به این راز ایمان داریم فریاد ما به سوی خدا، اشتیاق ما برای زیستن با این راز مطلق است، یک پری است هرچند که زبان ما از بیان آن قاصر باشد. نیایش در خود کامل نیست، نیایش باز نمودن خود است و فقط هنگامی معنی و مفهوم پیدا می کند که ما به راز پنهان شده که لازمه آن باز کردن درهای قلوب ماست اعتقاد داشته باشیم. نیایش ما در نهان به حضور فیض خدا برده می شود. ما نباید از ابهام این حضور تعجب زده شویم اگر حقیقتاً کاملیت این راز را باور داشته باشیم. فقری درونی که مصمم است چیزی جز امید نباشد. بگذاریم تا اعماق قلوب ما تبدیل به توجه کامل شود.

ایمان داشتن به خدا یعنی تقدیم عملی از روی ایمان به او در فقرمان که می تواند در نهان از او زندگی و روشنایی فکری دریافت نماید. ایمان به خدا یعنی زندگی کردن در حضور او در مرکز عمل ایمان ما. ایمان توسط ایماندار سنجیده نمی شود بلکه توسط هدف آن ایمان. در او و به وسیله او ایمان تبدیل به هر آنچه که هست می شود. خداوند در آن حضور دارد، در آن زندگی می کند و به آن حیات می بخشد. ایمان در کاملیت او برداشته می شود. در قلب ایمانمان از هم اکنون حضور او را درک کرده ایم و می دانیم که باید کاملاً او را باور داشته باشیم. ایمان ما قوی تر از هر چیزی است زیرا از ترتیب دیگری برخوردار است □

## حضورى نزدیک

اعتماد قاطع ما در سادگی قاطع در نیایش ما بیان شده. قرار دادن تمام اعتمادمان بر محبت خدا قبل از هر چیز تقدیم ساده عمل حقیر و کوچک ایمان ما به او همان طوری که هست می باشد. هرچقدر ساده تر خدا را

## زنده با مسیح

ما در برابر این راز به لرزه می افتیم. به سختی می توانیم جرأت نموده کاملیت شراکت با مسیح را در محبت مستمر او که ما را این چنین با خود یکی نموده است ارزیابی نماییم. در فیض همیشگی و حاضر در مراسم شام مقدس او، جایی که ما اشاره ای از این راز را دریافت می کنیم، با او در اتحاد کامل هستیم. در ما او فرزندی خود را نسبت به پدر زیست می کند. ما با او و در او به درون آن وارد می شویم. نیایش را نمی توان همانند عمل جراحی دقیقی تصور کرد که بتوان آن را دقیقاً توصیف نمود. نیایش یعنی آماده بودن و باز بودن برای تغییری غیرقابل پیش بینی، مشارکتی زنده که در آن ما به مرور طرف مقابل را کشف می کنیم، توسط آموختن این که چگونه باید در حضور او حقیقتاً خودمان باشیم. ما باید در حضور همیشگی محبت خدا در آزادی زندگی کنیم تا آنچه را که در قلب ما احیا می کند داشته باشیم. بگذارید آنچه از خدا دریافت می کنیم در اعتماد ساده دریافت نماییم. بگذارید تسلیم او باشیم و راضی به این. بگذارید رضایت ما هوشیار باشد.

بگذارید به محبت خدا و همچنین به کاملیت او ایمان داشته باشیم. او همیشه در حال کار بر روی قلبهای ماست، و نیایش ما را با برداشتن در پری خود پرثمر می سازد. و آن را تبدیل به رازی می کند که فراتر از ما می رود، رازی که باید احترام بگذاریم. باید مطمئن باشیم که کوچکترین ناله قلب ما را به محبت خدا می گشاید. باشد که سادگی امید ما شهادتی باشد بر کسی که ما تمام اطمینان خود را بر او نهاده ایم. یک سادگی که اطمینان است. بگذارید به سادگی به او که تنها امید ماست نزدیک بمانیم. ما محتاج هیچ چیز جز حضور او نیستیم. حضور خداوندی که توسط اعتماد کامل می توان آن را درک کرد. او نمی تواند ما را ناامید کند. کاملیت آن

مانعی در ما روبه رو شود این سدی برای آن نخواهد بود. این فیض فقط از ما می خواهد که اجازه دهیم این موانع به مرور، ذره ذره جای خود را به فیض بدهند تا بتواند کار کند. این به مرور قلبهای ما را نرم تر و آرام تر خواهد کرد. فیض به تنهایی می تواند چنین کند □

## آزادی محبت

ایمان نگاهی گذرا به کاملیت خیرخواهی خدا برای همه چیزها به ما می دهد. کسانی که به ما صدمه می زنند و، ما احساس می کنیم، به ما خطا می ورزند نیز در این نظم و هماهنگی نیکوکاری هستند. خدا راههای مخفی خود را می داند و ما باید به محبت او ایمان داشته باشیم تا بتوانیم در راههای او با آرامش قدم برداریم. این آزادی سپردن هر چیزی به خداوند و قرار دادن اعتمادمان در اوست. این آزادی است که در سپاسگزاری موجودیت دارد. ما باید به چیزها به سادگی نگاه کنیم، به عبارتی دیگر آزاد شده از تمام مشکلات خود وابستگی.

ما این کاملیت محبت خدا را به عنوان رازی که در آن ما هم درگیر هستیم درک می کنیم، رازی که در ما زیست می کند. بیایید آن را در همسایه های خود نیز تشخیص دهیم. ما باید حداقل به خود پنهان همسایه امان در چشمان خداوند احترام بگذاریم. باید بکشیم تا به او تنها با چشمان خودمان ننگریم. همیشه یک ماورایی وجود دارد که از آن غافلیم، ماورایی که در آن فقط عمیق ترین حقیقت شخص در نظر خدا وجود دارد. ما همه چیز را از محبت خدا در مشارکتی که به ما ارزانی داشته دریافت می داریم. در او ممکن است ما جز محبت چیزی نباشیم. بگذارید از محبت نکردن ناتوان گردیم □

## نتیجه گیری

به سادگی کامل اجازه دهیم رفتار ما مطابق با حقیقت عمیق ما باشد، با آنچه که هستیم. بگذاریم رفتار ما بیان کننده این آگاهی باشد که ما فرزندان خدا هستیم. آنگاه خودآگاهی ما به یک نیایش تبدیل خواهد شد. ما فقط یک آگاهی کامل از آنچه که در نیایش هستیم داریم. نیایش کردن یعنی بودن. این چیزی نیست که اضافه شده باشد، این آگاه بودن از آنچه که هستیم می باشد. این عمیق ترین حقیقت ماست و می ماند، حتی اگر در ظلمت قدم برداریم.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱- نیایش، به معنی کامل آن می تواند فقط خطاب به خدا باشد. این حالتی است که فقط در برابر خدا شایسته است، مطلبی است که می باید با آنچه که قبلاً گفته ایم کاملاً روشن شده باشد. آنچه که ما به عنوان نیایش به قدیسین می نامیم- شاید هم بتوان آن را بازگشت به شفاعت آنان نامید- یک مشکل جهانی کلیسایی را مطرح می کند که به نظر ما مشکلی است نه درباره نیایش، بلکه در مورد مشارکت با قدیسین. بدین دلیل است که درباره آن بحث نکردیم. آنچه این جا تأکید می کنیم این است که نیایش در معنی عمیق آن فقط می تواند خطاب به خدا باشد، الهیات کاتولیک این را با استفاده از دو نوع مختلف کلمات برای پرستش خدا و احترام به قدیسین کاملاً روشن ساخته است.

رازی که در آن امید ما قرار دارد، توسط سادگی اعتماد ما شناخته می شود. نحوه ای که به او اعتماد می کنیم بیانگر این است که تا چه اندازه به کاملیت او نظر انداخته ایم. سکوتی مملو از احساس کاملیت بی پایان خدا، که بی نهایت دور از ما و در عین حال بی نهایت نزدیک به ماست. بگذارید تا واقعاً به خداوند بنگریم و فقط به او. بگذارید تا نیایشهای ما عملی کامل از روی ایمان به حضور فعال او باشد، به فیض او که هر قلبی را که حقیقتاً در اشتیاق آن است در برمی گیرد، هرچند که آن قلب احساس فقر و ضعف نماید. بگذارید کاملاً آرام باشیم، در اختیار خداوند و او قلبهای ما را خواهد دید.

نیایش باز بودن در برابر راز خداست، دربرگرفته شدن توسط این راز. ورود به مشارکتی است با یک بی نهایت که مایل است به ما نزدیک شود. ما نمی توانیم خدا را ببینیم اما می توانیم مقدم عطیه حضور او را گرامی بداریم. می توانیم به این حضور توجه کنیم، حضور او شروع آگاهی ماست و باز کردن راهی به سوی محبت. و ما می دانیم که حتی اگر آن را احساس نکنیم، در ما می ماند. در زمانهای تاریک می توانستیم درباره آنچه که در قلبهای ماست شک داشته باشیم اگر آنچه که در آن جا بود فقط متعلق به ما می بود. اما آنچه که در قلبهای ماست از ورای ما می آید، خدا به آن حیات می بخشد و به او نمی توانیم شک کنیم. ما به کاملیت محبت او که غایت بیان آن در بخشش اوست اطمینان داریم. شک کردن به محبت خودمان در زمانهای تاریک و دشوار یعنی شک کردن به محبت خدا برای ما. ما باید با اعتماد و تسلیم کامل نیایش و نیز زندگی کنیم.

\* \* \*